



مَنْ بَخِلَ نَفْسَهُ فَقَدْ خَفِيَ

سَبَاحُ الْعَالَمِينَ

مَطْبَعُ مَكْتَبَةِ اَكْا طَبْعُ  
وَلَا شَيْءَ هَاشِمِي مُنَوَّرِي



## بسم الله الرحمن الرحيم

انچه در انجیل است

حمد مرخیز را که او ملک حکیم است و جواد کریم است و عزیز رحیم است انکه بیافرید پاهای دوزین ما را  
بقدرت خود و تدبیر کارهای بر دوسری کرد بجلت خود و نیافرید آدمیان و پریان را مگر بر یک  
عبادت خود پس راه روشن است مر قصد کنندگان را و دلیل واضح است مر نظر کنندگان را و لیکن هیچ  
تعالی گمراه کند کسی را که خواهد و راه راست نماید کسی را که خواهد و او را ترست بجهانی که شوی  
اند و در و بر تخت سید المرسلین و پسرندگان او که نیکو کارانند و پاکانند اما بعد  
بپذیردای برادران من استعد کما لله و یا تا کما بغير ضایده که عبادت شمرده علم است فاد  
عمر است و حاصل بنده است و فصاحت و لیا است و طریق تقیاست و قیمت اغرض است و قصد  
خداوندان جهت است و لباس کریان است و حرقت مردان است و اختیار خدایان بصیرت است  
فراه سعادت و خست است قال الله تعالی کما سبکم فاعبدون الی من پروردگار شما ام پس  
عبادت کنید قوله تعالی ان هک ان کان لکم جلال و کان سنعیکم مشکو ان فی ما  
قیامت بوقت جزا و ادن نیکو کاران را بر گیرند و بگویند این است جزای سخی شاکوست سخی شاک  
پسندیده پس چون بنده را از عبادت چاره نیست درو نظر کردیم و راه او را تا مل کردیم  
اول تا آخر یافتیم که راه عبادت را سخی شاک است و صعب بعقبات بسیار و شقت های سخت

و مسافت و راز و افات بزرگ و موانع بسیار و دشمنان قوی و رانندگان بی شمار و آنچه درین راه  
 مهلک و قاطع است پنهان و پیران و یاری دمان اندک و همین واجب است که چنین باشد از آنکه  
 راه بهشت است رسول فرمود صلی الله علیه و سلم که بهشت را بگردان و دشواریها اگر گرفته اند  
 و در فرخ را باسانی و شهوات و لذات که گرفته اند و با این همه دشواریها که گفتم بنده ضعیف و ناتوان  
 صعب و کار دین در نقصان و فرخ اندک و مشغولها بسیار و عمر کوتاه و در عمل تقصیر یافته  
 بصیر و اجل قریب و سفر بعید و عبادت توشه که از آن چاره نیست چون فوت شد تحصیل  
 آن ممکن نیست که بران نظیر یافت سعادت ابدی یافت و هر کرا آن فوت شد بدست ابد کرد  
 پس این کار قسم بخدای که سخت و دشوار است و خطرش بزرگ است و این است که کم باشد  
 کسی که قصد این راه کند و آنکه قصد کننده کم باشد میان ایشان کسی که سلوک کند و آنکه سلوک  
 کننده کم باشد میان ایشان کسی که بمقصود رسد و بر مطلوب ظفر یابد و آنکه بمقصود نرسد ایشانند  
 عزیز کرده خدای تعالی و برگزیده او و برای سحرقت و محبت خود و قوی گردانیده او برای توفیق  
 و عصمت خود پس برسانید بفضل خود ایشان را بسوی خوشنودی و رحمت خود خداوند ابدار  
 و همیشه سلام از آنجمله گردان پس هرگاه که راه عبادت را بدین صفت یا قسیم نظر کردیم بطریق  
 دقیق و کیفیت بریدن این راه و در چیزیکه بنده بدان محتاجت درین راه از ازل و حیل  
 و حکم و عمل تا شاید که بسلامت قطع تواند کرد و در عقبات مهلکه و منقطع نماید پس هلاک شود  
 یا بالکاف و العیاذ بالله پس تضییع کردیم در پیریدن این راه و سلوک این طریق مکتب  
 چنانکه احیاء علوم دین و کتاب لاسر و کتاب قریب الی الله و غیر آن که شتم اند بر علم نامی  
 باریک و غایب و فهم عامه بدان نرسید قدح کردند و بد گفتند این کتابها را و خوش کردند  
 در چیز نامی که آنرا معلوم نکردند و عجبت از آن که کلام کلام فصیح تر است از کلام خدای  
 تعالی و آنرا چون معلوم نکردند اساطیر الاولین گفتند پس آن روی دین حال این اقتضا کرد که  
 در این کتاب که در آنرا گفته اند از آنکه تعالی آنچه است که توفیق دهد مرا به تضییع کردن

عبادت خسته  
 از قبل خداوند  
 بند بر بعل



کتابی که همه بر آن اجماع کنند و بخوانند آن همه را القع حاصل شود پس خدای تعالی که دعای پادشاه  
 مستجاب کند دعای مرا اجابت کرد و بفضل خویش برترین کار مطلع گردانید و الهام کرد  
 مرا درین کتاب ترتیبی عجیب که در تصنیفات دیگر که درین علم کرده ام نبود و آن ترتیب اینست که وصف  
 او میگویم بشنوا و اول چیز که بنده را بیدار کند از خواب غفلت و او را برای سلوک کردن این راه  
 بجهان خطره آسمانی باشد و توفیق خاص الهی شود و در خاطر بنده بگذرد که من خود را غایت از انواع  
 نعم می یابم چنانچه حیات و قدرت و عقل و لطف و جمیع سعادتانی شیرین و سلامت می یابم  
 از انواع مضرتها و آفتها و این را نمیست که مرا بشکوه دست نخواهد کرد و اگر غافل از نعم نعمتها از  
 من سلب کند و مرا عذاب خود بچشاند و بجهت الزام حجت رسول علیه السلام را فرستاده است  
 و اخبار کرده که ترا پروردگار است قادر عالم حق مرید تحکم فرماید و بپای کند و قادر بر آنکه  
 اگر مصیبت کنی عقاب کن و اگر طاعت کنی ثواب دهد عالم بسیرا و آنچه در خاطر بگذرد و در عهد  
 و وعید کرده است و بر لازم گرفتن تو این میزان شرع امر کرده است چون این معنی در خاطر بنده  
 بگذرد و بر نفس خود تبرسد و فرج کند و خواهد که بطریق خلاص خود بداند و نیاید از طریق مگر نظر کردن عقل  
 در دلائل استدلال کردن بصنعت بر صانع تا حاصل شود و مراوراء علم و یقین و اینچنان عیب است  
 و بدان که مراوراء پروردگار است که تکلیف کرده است و امر و نهی کرده است پس اینست اول عقیده که بنده  
 را در راه عبادت پیش آید و این عقیده علم است پس چهاره نه میاندازان که در قطع او  
 مشغول شود و بنظر کردن در دلائل و تعلم کردن پس سیدان از علای آخرت که راه نمایند و چراغ است  
 تا قطع کند آن را توفیق الله تعالی و حاصل شود و مراوراء علم و یقین و اینست که بدانند که مراوراء  
 است یکی بی شریک و است از نرفته و امر کنند بخدمت طاعت بظواهر باطنی که است از نرفته و حاکم  
 کرده است و آید و آن را طاعت کند و بتعاقب و آن اگر مصیبت بی فرمانی کند پس این سخن خالص  
 شود و یقین کند به غیبت ضرورت برای خدمت چیست شود و خواهد که عبادت روی آورد  
 و لیکن نداند که چگونه عبادت کند و چه چیز و حسب که عبادت بظواهر باطنی پس حرف خدای تعالی و آنچه

واجب است بروز فرائض شرعی ظاهر و باطن حاصل کرده خواست تا عبادت شروع کند و بد  
 خود را ثابت بوده و مصبر بگنا مان ملوث با نوع معاصی و جنایات گفت چگونه رومی رزم عبادت  
 که ملوث هم به پلیدی گنا مان پس واجب است بر من که اول توبه کنم و بخدای تعالی باز گردم تا گنا مان  
 مرا بیا مرزد و از بند معاصی خلاصم ببرد و انجاست گنا مان پاک کند تا مرا صلاحیت خدمت  
 و ایستادن بر بساط قربت حاصل شود پس اینجا اورا عقوبه توبه پیش آید و لابد بقطع این عقوبه  
 محتاج شود تا مقصود برسد و چون توبه کرد و جمیع شرایط توبه بجا آورد و از قطع این عقوبه فارغ شد  
 خواست که عبادت کند و دیگر در برگرد خویش موافق بسیار که هر یک از اینها و از عبادت باز دارند و بخوا  
 دیگر چون در آن تامل کرد چهار موافق یافت دنیا و خلق و شیطان و نفس پس محتاج شد لا محاله  
 بدفع این موافق و دور کردن آن از خود و الا ممکن نیست که نعلبای ایشان عبادت کند پس  
 اینجا اورا عقوبه عموالقی پیش آمد و محتاج شد بقطع کردن این عقوبه چهار چیز تیرک  
 گشتن دنیا و دور بودن از خلق و محاربه کردن شیطان و بجام تقوی کردن نفس خود را  
 چون این همه کرد و از قطع این عقوبه فارغ شد باز گشت تا عبادت کند باز چیزهای پیش  
 می آیند و اورا از عبادت باز میسازند چون تامل کرد چهار چیز یافت اول رزق و  
 از آنکه نفس میکشد که مرا از رزق و قوام چاره نیست و تو ترک دنیا کردی و از خلق دور شد  
 پس رزق و قوام من از کجا باشد و دم خطر کار از آنکه صلاح و فساد آن عاقبت معلوم نیست و آن سبب  
 مشغولی است از آنکه نباید که در فساد و مهلکه افتم سوم سستیها و صیبتها که از همه جانب آدمی افتد خاصه که  
 که او مخالفت خلق کرده است و در محاربه شیطان شسته و بجایه نفس مشغول شد چه غضبهاست چه خشم  
 کس را فرو میاید خورد و چه سستیهاست که او را پیش خوابد چهارم انواع قضا از خدای تعالی که ساعت  
 فسادت بخوابد رسید و وقتی موافق پس اینجا اورا عقوبه عوارض پیش آید و محتاج شد بقطع کردن  
 آن چهار چیز به توکل کردن بر خدا تعالی در کار رزق و تقوی کردن کار را بخدای تعالی و مواضع خط و  
 واجب کردن بلا و فساد آن وقت نزول قضا چون انهمه کرده و قطع این عقوبه فارغ شد تا خواست که بجا آوردن نفس

نعلبای ایشان

سائقی

خود را کامل ضعیف و در عبادت نشاطی دند و ذکر و فکر و راعی بلکه باطل نفعات و راحت لطالت بد  
 بلبک بشیره و فضول و حماقت و جهالت پس محتاج شد در کار نفسی آشفته که او را سوا طاعت  
 و خیر براند و نشاطش در کار عبادت بیفزاید و باطنی که منع کند او را از شر و معصیت و کم خست  
 او را از ان این نیست که خوف در جا از آنکه امید داشتن در ثواب خدای تعالی و عذر کرده است  
 از انواع کرامات سائقی است که باعث است مرفض را بر عبادت کردن طاعت می ترسید  
 از عذاب در دناک خدای تعالی و از صعوبت آنچه که وعید کرده است از انواع عقوبت و خواری از هر است  
 مرفض را از گناه کردن این است عقوبت بواجب است که پیش آمد او را و محتاج شد بقطع آن بزرگ  
 این دو چیز چون ازین نیز فارغ شد و روی بعبادت آورد می باید خود را فارغ از سر باطنی و  
 و نشاطی پس با نشاط و شوق و رغبت تمام بعبادت مشغول شد و بران سوا طاعت نمود و  
 انشای آن می بیند درین عبادتی که چندین تحمل شقت بجهت آن کرده است و آفت عظیم  
 یکی را یادوم عجب آنکه وقتی در طاعت ریای می بیند و طاعت بدن سبب باطل می شود و اگر  
 وقتی از ریای امتناع می آورد بدن سبب در عجب می افتد و عجب نیز عبادت او حبط کن پیش  
 آمد و او را اینجا عقوبت قواح و محتاج شد بقطع آن به اخلاص و ذکر است خدای تعالی  
 تا عمل و سلامت مانند چون ازین نیز فارغ شد حاصل آمد و در عبادت چنانچه باید و شاید و سالم از  
 بداهات و لیکن چون نظر میکند خود را غریق رحمت خدای تعالی می یابد از بسیاری نعمتهای  
 خدای تعالی که او را داده است می ترسد نباید که از شک کفشتن آن غافل شود و در کفران افتد و  
 و ازین مرتبه بلند که مرتبه بندگان صالح است فرود افتد و سقوط گردد پس پیش آمد و اینجا  
 عقوبت حمد و شکر چون از قطع آن عقوبت نیز فارغ شد بحدوش کفشتن بقدر امکان  
 می باید خود را مطلوب مقصود پیش و پس در گذرد که می بیند خود را در صحرائی شوق و عرصه محبت افتاده  
 و آسوده خاطر مضامین و سوا طاعت را که سبب خلقها و کرامتها از روی در کار خور یافته و حال چنانکه بترن

سیکند

[illegible]

وَكَانَ اللَّهُ تَعَالَى كَمَا ظَهَرَ مِنْ كَلِمَاتِهِ عَلَمًا سَمِيًّا جَنَانًا بَاشِدًا كَخَلَى عَزَّ وَجَلَّ الْكَمْسِي هَسْتُ كَيْفَا فَرِيدًا  
 هفت آسمانها و مثل این زمین را میرود و امر خدای میال ایشان و حکم ملک او نافذ است  
 در ایشان تا بدانند که خدا تعالی بر همه چیز قادر است و علم خدای تعالی به همه محیط است و بنسبت  
 این آیت که دلیل باشد بر شرف علم خصوصاً علم توحید آیت دوم تَوَلَّى تَعَالَى وَ مَا خَلَقْتُ  
 الْخَلْقَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِي وَ مَعْنَى نَافِرِیدَم پریان و آدمیان را مگر برای آنکه عبادت  
 کنند و بنسبت این آیت که دلیل باشد بر شرف عبادت و روی آوردن بدان پس  
 بزرگ دار این دو کار را که مقصود از آفریدن هر دو سرای ایشانند پس واجب است مرنبده را  
 که مشغول نشود مگر در ایشان و نظر کند مگر در ایشان و بدانکه هر چه جز این هر دو است از کاران باطل  
 است که در و چیزی نیست و غیبت که در و حاصل نیست و چون این دانستی بدانکه علم شریف  
 تربت از عمل و این است که رسول فرمود صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ و سلم که فضیلت عالم بر عابد همچو  
 فضیلت من است بر اوست من و فرمود که یک نظر کردن سوئی عالم و دست تربت نزدیک  
 خدای تعالی از عبادت یک سال بصیام و قیام و فرمود که ره منوفی کنم شمارا بر شیر نقرین اهل  
 بهشت یاران گفتند بل یا رسول الله صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ و سلم فرمود که ایشان علماء است من اند  
 پس از اینجا ظاهر شد مزار که علم شریف ترست از عبادت و لیکن چاره نیست مرنبده را از  
 عبادت و الا علم بی عمل بی فائده باشد از آنکه علم بقره و رخت است و عبادت بمنزله فقره  
 است و شرف مرد رخت را باشد از آنکه اصل است و لیکن نفع و منفعت از فقره باشد  
 چون چنین است چاره نیست مرنبده را که از هر دو او را نصیب باشد و از نیست که گفت حسن البصری رحمه الله علیه  
 علم را طلب کردن که از عبادت باز نماند و طلب کنید عبادت را طلب کنی که از علم باز نماند پس طلب کنید علم را  
 از عمل باز نماند و طلب کنید عبادت را بی از علم باز نماند چون معلوم شد که چاره نیست مرنبده را از هر دو بدانکه  
 علم اولیتر است بقدم و شستن بر عمل از آنکه اصل را نهاد است و از نیست که فرمود پیغمبر علیه السلام که علم امام  
 علمت عمل تابع است و این علم صلت امامت است و عبادت از جهت آنکه عبادت توانی کردن

از آنکه اول بر تو واجب است که معبود را بشناسی پس عبادت کنی و چگونه عبادت کنی کسی را که پند  
 شناسی نام و صفت او ندانی و از آنچه واجبست در حق او عقیدت کردن و آنچه روانیت و  
 اعتقاد ندانی و بسا باشد که چیز را اعتقاد کنی در ذات و صفت او که آن مخالف حق است و بدان  
 سبب همه عبادت تو حبط باشد پس واجبست مرنتر که بیا سوزی هر چه واجبست کردن آن  
 در شریعت تا چنانکه فرموده شد و در برخی که ماسوری بجاری و بیا سوزی آنچه واجبست ترک آن از  
 سنای تا آنرا ترک کنی و چگونه قیام کنی بطاعتی که آنرا ندانی که حیثیت چگونه است و چگونه بجاری  
 و چگونه اجتناب کنی از محصیتی که ندانی که آن محصیت است و ندانی که چگونه اجتناب کنی و عبادت  
 شرعی چنانکه طهارت و صلوة و صوم و زکوة و حج و غیر آن واجبست که بیا سوزی با جمیع حکام و شرایط بدان  
 قیام نمایی از آنکه بسا باشد که تو بر چیزی مصر باشی و آن مفید عبادت است یا آن مخالفست است  
 و تو بر آن مطلع نه و بسا باشد که ترا شکلی در عبادت پیش آید و کسی را نیایی که از او پرسی و تو نیز ندانی  
**و پس ازین بدانکه** مدار این کار بر عبادت باطن است که آن تعلق بدل دارد و مشغول  
 آن نیز بر تو واجبست چنانچه توکل و تفویض و رضا و صبر و تقوی و اخلاص و غیر آن چنانچه ذکر این کتاب  
 بیامد ان شاء تعالی بدانکه پاک داشتن تن و عبادت تن یک جزو عبادتست و پاک داشتن بدن عبادت  
 دل نوزده جزو عبادتست و اجابت بر تو که بیاموزی خدا و این هر یک توحید و طول اهل حسد  
 و ریا و کبر و عجب تا بر سبزی اراد که داشتن و کردن این همه فریضه است نهض قرآن چنانکه خدی تعالی  
 میفرماید و علی الله متوکلون ان کنشتم مؤمنین یعنی بر خدا توکل کنید اگر شما مؤمنانید و بجای  
 دیگر میفرماید و لا تشکرون الله ان کنتم ایمانکم و جانی دیگر میفرماید و اضربوا صابرة  
 الیه یعنی صبر کن و متوکل بر کن و مکر توفیق خدی تعالی و جانی دیگر میفرماید و لا تشکرون الله  
 یعنی قطع کن از همه روی بد و از و غیر این از آیات دین بابت چنانچه در باب فرضیت  
 صوم و صلوة است پس چسبست مرنتر که نماز و روزه و زکوة را فرض میدانی و ترک این فرائض  
 کرده و بر دور افزایند هیکه و کتاب یکے بلک ازین فرائض سبکے غافل

تا یکی را از ایشان نام هم ندانی ندانم بقوتای که این عقیدت کرده مگر بقوتای کسی که بهرست و نیاست  
 تا معروف را منکر کرده است و منکر را معروف و علومی را که خدای تعالی کتاب خویش بخور  
 وحکت و بدی نام کرده است بجل ابطال کرده و بهر روی بکسب کردن مال حرام آورده  
 تبرس از آنکه چیزی ازین فرائض ترک کنی و بصوم و صلوة نفل مشغول شوی این تباریج نیکند  
 و بسا باشد که برگناهی صغیر باشی که آن سبب دخول و فرج است و مباحی را از طعام و شراب خوبا  
 ترک گیری و چنان گمانبری که مرا قرب خدای تعالی حاصل میشود و تو بر باطل باشی و سخت تر  
 ازین همه آنکه بطول مل مبتلا باشی و طول مل صیبت و معصیت مختص است و از انوایت نیز تصور  
 کنی سبب جهل خود از فرق نا کردن میان طول مل و نیت خیر و همچنین در چراغ و سخط باشی مکان  
 بری که تضرع و اتهال میکنم و همچنین در ریاء محض باشی مکان بری تو آنرا که من هر خدا میکنم مکان  
 بری که من سبخوانم مردمان را بسوی نیکی پس میثماری برای خدای تعالی تا آن طاعت بجای آید  
 الیم ثواب عظیم طمع داری پس تو در غروری عظیم و غفلتی قوی باشی و این بخدای غر و جل که  
 صیتی است بزرگ مرعابدان جاہل را پس ازین بدان که باین همه مراعمال ظاهرا تعلق است  
 باعمال باطن که بدان اصلاح شود و بدان فاسد گردد و چنانچه اخلاص در ریاء و عجب و ذکر است  
 و غیر آن پس هر که این اعمال باطن را نداند و طریق تاثیر آنی در عبارات ظاهر شناسد و کیفیت  
 احتراز کردن و نگاه داشتن اعمال از آن نداند کم باشد که او را عملی از اعمال ظاهرا سلامت ماند پس  
 طاعت ظاهر و باطن او را فوت شده باشد و نماند بدست او مگر بدبختی و در پنج و آن بانی است  
 پید و ازین است که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم که خواب کردن عالم بهتر است از نماز  
 کردن جاہل و حامل بی علم فدا پیش از آن کند که صلاح و فرمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم که الباهم کند از  
 علم نیکنجان را و محروم کند از علم بدبختان را و بدبختی ازین سبب است که علم نیاوخت و بی علم  
 عمل کرد که فردا سفیدش نباشد و ازین است که زنا و سلف ضلالت طلب علم کند و از ایشان کار کار علم  
 کرد اند آنکه مدارک خود را بچشم علم ببیند این دانشی که طاعت آن را که بعد از علم پس علم مقدم باشد بر عبادت

و اما نصحت دوم که موجب تقدیم علم است بر عمل آنست که علم مانع سبب خوف مباد است و  
 چنانکه گفت زکما یحشش الله من عباده العلماء یعنی ترسند از خدای تعالی از بندگان و دیگر  
 عالمان و این از آنست که هر که خدای تعالی را شناسد چنانچه حق مباحث است ترسند زوی چنانکه حق  
 و تعظیم کند چنانکه حق تعظیم کردن اوست و حرمت داشتن او پس جمیع طاعات ثمره علم باشد و از  
 جمیع معاصی علم مانع گشت و در این دو مقصود نیست مرئیه را در عبادت خدای تعالی پس تو باطن  
 به علم پیش از هر چیز نای ساکب راه آخرت و الله لوفق سوال شد که گوئی که رسول فرمود صلی الله  
 علیه و سلم طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة که ام علم است که طلب از هر مرد و زن لازم  
 است و حد آن چیست و چه مقدار مرئیه را در کار عبادت ازان حاصل می باید کرد جواب بدانکه  
 علومی که طلب و فرض و لازم است علم توحید و علم تشریع یعنی آنچه تعلق بدل دارد و علم شریعت  
 اما حد هر یکی که چه مقدار واجب است بدانکه از علم توحید مقداری واجب است که بدان معرفت  
 اصول دین حاصل گردد و آن آنست که بدانی که معبود الهی است علم قادر می تسمی تکلم تسبیح بصیرت  
 و احکام تشریک موصوف بصفات کمال شریزه از دلالت حدوث و منفرد بقدم بر کل محدثات  
 و محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بنده اوست و رسول اوست و صادق است با آنچه اخبار کرده از طریق اعتبار  
 در امور آخرت و بر تو باد که پیگیری عقیده کنی با و ام که در قرآن یاد در حدیث نیابی و فی الجمله هر چیزی که چهل آن  
 بلاک تو باشد آموختن آن فرض عین است و اما از علم سران مقدار آموختن فرضیه است که حاجات  
 و مناسبات آن بدانی تا اثر تعظیم حق تعالی و اخلاص سلامتی عمل حاصل گردد و بیان آن تمامی این  
 کتاب بیاید انشاء الله تعالی و اما از علم شریعت هر چه فرض است بر تو کردن آن آموختن آن  
 هم فرض است تا چنانکه حق آنست ادا کنی چنانچه طهارت و صلوٰه و صوم و امانج و جهاد و زکوة  
 اگر بر تو فرضیه گردد آموختن آن نیز فرضیه شود و الا از این است حد هر یکی از سه علم که طلب کردن  
 آن فرض عین است و اما دانستن علم توحید آن مقدار که بامتنه مان جدل کنی و ایشانرا از علم کنی  
 فرض عین نیست بلك فرض کفای است فرض عین همانست که اعتقاد تو باینست که در و همچنین علم سر



و شرح عجایب قلب نیز بسیار است معرفت جلای آن بر تو واجب نیست بلکه همان قدر توفیق عبادت  
 تو باشد دانستن آن فرض صین است تا آنچه ضررت از آن اجتناب کنی و آنچه از آن چاره نیست بچون  
 اخلاص من حمد و شکر و توکل آنرا اکتساب کنی و همچنین در علم فقه واجب نیست که جمیع ابواب فقه از بهر  
 و شمر او و اجابت و کساح و طلاق بدقی که دانستن آن به فرض کفایت **سوال** اگر گوئی آن  
 مقدار از علم توحید که فرض است که بجز و مطالعہ بی عملی کس را حاصل شود **جواب** بنا  
 استقامت و کشاند و داستان گفته است و تحصیل کردن علم با وسایل تربیت اما خدا تعالی بفضل  
 خویش کسی را که خواهد خود معلم او شود و چون این دانستی بدان که این عقیده که عقیده علم است دشوار  
 است ولیکن بطلب و مقصود بدین حاصل شود و دفعه اول بسیار است و قطع او دشوار است و نظر  
 او بزرگ است که با کسی که عدول و اعراض کرد از او گمراه شد و با کسی که در قطع او مشغول شد  
 که بغیر و لب کس که تحیر نماید و در لب کس که سلوک کرد و در مدت اندک قطع کرد و با کسی که  
 که در و مبتدا سال در قطع کردن باند و آنکه کلمه پندار الله عز و جل اما نفع او آنست که ذکر کردیم  
 از شدت احتیاج بنده بدان و بنای کارهای عبادت بر آنست خاصه علم توحید و علم سر و خیر است  
 که خدای تعالی فرموده و او و صلوات الله علیه و علیٰ آله و علیٰ خیرین که اسی داده و علم نافع یا سوز گفت الهی  
 علم نافع کدام است گفت آنکه بدان علم جلال و عظمت و کبریا و کمال قدرت من بر همه خیردانی  
 اینست علمی که مرا نزدیک گرداند من و روایت کرده از علی رضی الله تعالی عنه و گفت اگر در  
 در حالت طفولیت ببرد و در بخت فرتی خوش زیاده مرا از آنکه پروردگار خود را بشناختی و اما شدت  
 او آنست که در طلب او اخلاص می باید کرد هر که علم را طلب کند تا مردمان به توجیه کنند و مجالست از او را  
 حاصل شود و در مجالس بدان سبب آنکه مال حرام دنیا صید کند او از جمله زیانکاران است بویزید  
 بسطای رحمت الله علیه گفته است که کسی سال مجاهده کرد و هیچ چیز سخت تر از کار علم برین نبود  
 و بر سیر از آنکه شیطان بر تو مکر کند و بگوید که چون در علم چنین خطرت تحصیل نمودی و شایسته ترا اول مرتبه این باید که بدین  
 گمان از علم باز نمانی که رسول فرمود صلی الله علیه و سلم شایسته و فرخ را دیدم که اکثر روز زنیان

فقیران بودند گفتند یا رسول الله فقیران از مال فرمودنی از علم پس هر که علم را نیاورد متواند که  
 عبادت را چنانچه حق است بجا آورد و اگر مردی خدای تعالی را عبادت کند همچون عبادت ملائکه هفت  
 آسمان و او را علم نباشد از جمله زیانکاران باشد پس چیست شود طلب علم بجهت تلقین و تلقین ریس  
 و پیر بهین از کمالی و طلال و الا در خطر گمراهی باشی لغو و بانه سنها پس حاصل کار آنکه چون نیکو نظر کردی  
 در دلائل صنع باری تعالی استی که ترا الهی است قادر عالم می مرید شکم سبع بقیر شتر از حد و شت پاک  
 از همه نقصانها و اکتها را و نیست بر و آنچه رواست بر محمد ثمان و مخلوقان او چیزی نماند چیزی بدو  
 نماند شتر از مکان و جهات و نظر کردی در سحرات رسول الله صلی الله علیه و سلم پس استی که او رسول  
 خدایت و این است بروحی و آنچه سلف بر آن اعتقاد کرده اند که خدای تعالی را دیدنی است در آخرت  
 و قرآن کلام خدای است غیر مخلوق از جنس حرف و تصویریت و ذر ملک و ملکوت هیچ چیز و خلط  
 نگذرد و هیچ چیز بجنبه مکر تقضای خدای تعالی و قدرت او و ارادت او و شیت او و خیر و شر و نفع و ضرر  
 ایمان و کفر به از دست و یکپس از مخلوقات چیزی بر او واجب نیست کسی را که ثواب دهد  
 بفضل خویش و بد کسی را که عقوبت کند بعد از خویش کند و آنچه آمده بر زبان صاحب شرح  
 علیه الصلوة و السلام از امور آخرت چنانچه شتر و شتر نامها و جناب قبر و سوال ننگ و کبر و  
 میزان و صراط همه حق است این است اصحابی که سلف رضی الله عنهم بان عقیده کرده اند و امر  
 کرده اند به اعتقاد کردن آن و پیش از آن که بدعتها طاهر گرد و برین همه اجماع کرده اند پس نظر  
 کردی در علمهای دل و واجبات آن و سنای باطن که شرح آن همه درین کتاب خواهد آمد تا حاصل  
 شود مرزا علم بان پس دانستی جمله آنچه محتاجی بکردن آن چنانچه طهارت و صوم و صلوة پس  
 ادا کردی و فیضه خدای عز و جل را در باب علم و از جمله علای امت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم  
 شدی اگر عمل کنی برین علمی که آموخته مرزا شرفی عظیم و علم ترا قیمتی بی اندازه حاصل شد و این  
 عقیده را قطع کردی و پس خویش انداختی و مرزا ثواب بی اندازه حاصل شد

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

عقوبه و وسم و این عقوبه توبه است پس ازین بر تو واجب است ای طالب عبادت  
 که توبه کنی و وجوب توبه یبیب و وحیزت یکی آنکه تا ترا توفیق شود بطاعت کردن که شوی گنا مان  
 آدمی را اطاعت محروم کند و خذلان و خواری بار آرد از آنکه قید گنا مان از تن بسوی طاعت آدمی  
 را مانعست و مقبر بودن بر گنا مان بسبب یابی دل است الْقَلْبُ إِذَا قَضَىٰ لَا يُبَالِي إِيَّاهُ عَصَىٰ  
 و اگر رحمت کند خدای تعالی گنا مان آدمی را سوی کفر کشد چگونه توفیق طاعت باشد مگر کسی که او در  
 شومی گنا مان قسوت است و چگونه راه یابد سوی خدمت کسی که او بر حصیت مضرست چگونه نزدیک  
 کند بناجات کسی را که او نجاست محاصی لوده است در حیرت از رسول صلی الله علیه و سلم گفت  
 چون بنده دروغ گوید هر دو فرشته از وی جدا شوند از تباہی و گندگی که از دهن او بیرون آید پس  
 این چنین زبانی را چگونه صلاحیت ذکر خدای تعالی باشد لاجرم آنکه سهرت بر گناه کم باشد  
 که او را بر عبادتی توفیق باشد و اگر بر سبیل عزت توفیق یابد که عبادتی کند بر حمت بسیار و در آن  
 خلوات اندک و صفائی نباید و آن همه بشوینت گنا مان ترک توبه است راست گفت آنکه گفت چون  
 بر قیام میل و صیام نیاز قیام نتوانی کرد بدینکه تو محبوسی که گنا مان تو تر احبس و هست سبب و وسم  
 بدینی خوب توبه است تا عبادت تو قبول افتد از آنکه حله و ندین بدیده بدیون قبول کند و این از نیست  
 که توبه از محاصی خوشد کردن خصمان فرض عین و جمله عبادت که خواهی کرد نقلت پس چگونه قبول کند  
 از تو نفل مغرض عین بر کردن توبه و چگونه روا باشد که ترک گیری حلالی و سبحی را و تو محرابی  
 بر حرامی و چگونه مناجات کنی با خداوند خویش و از و خواهش مکنی و او بر تو تشکیک است آیت حال  
 گنا بکارانی که صبر باشند بر گنا مان سوال اگر گویی که چیست توبه نصوح و جدا و چه می یابد که مر بذر  
 تا از جمله گنا مان بیرون آید جواب بدانکه توبه عملی است از عملهای دل و حاصل و پاک کردن است  
 از گنا مان و شیخ من ابوالعالی رضی الله عنه در حدیث چنین گفته است که توبه ترک اختیار کردن گنا است  
 که مثل آن گناه از روی تزلزل نه از روی صورت از روی وجود آمده باشد و اینکه ترک گیر از خوف حدیثی است  
 ترک گیر و تپس به چهار شرط اول ترک اختیار کن که بفرم کردن و جزم بدینچه اصلا بار دیگر

کتابی نخواهم کرد اما اگر ترک گناه کند و در خاطر او این باشد که شاید این گناه بارگرفته شود تا نباشد  
 بلکه پرهیز کند و باشد از گناه و و هم آنکه توبه کند از گناهی که مثل آن گناه از وی در وجود آمده است  
 از آنکه اگر مثل آن گناه وقتی نکرده است تائب نباشد بلکه متقی باشد نه بنی که رسول صلی الله علیه و سلم  
 راستوان گفت که تائب بود از کفر که سابقه متقی بود از کفر و عمر رضی الله عنه را بتوان گفت  
 که تائب بود از کفر از آنکه او کفر سابق دشت سوّم آنکه گناهی که از او در وجود آمده است مثل گناه  
 باشد که ترک اختیار او میکند و آن مانند از روی نترست و در جواب باشد از روی صورت بنی اگر پیری  
 از کار مانده که زنا کرده بود و قطع طریق کرده چون خواهد که ازین توبه کند توبه از و درست است توبه بر زنا  
 زیرا که در توبه بسته نشد است سوال اگر کوئی او را ممکن نیست ترک اختیار زنا و قطع طریق چون اینان  
 قادر نیست برین فعل پس صحیح نباشد صفت کردن او بدین که تارک است مرزنا و قطع طریق بلکه  
 عاجز است جواب ولیکن قادر بر مثل زنا قطع طریق است در نترست و در چنانچه قیّد است  
 و عجزی از آنکه آن همه گناهان اند اگر چه بزرگجاری در بر یکی متفاوت است لیکن جمیع آن خاص  
 و حق اثم یک نترست دارند و آن فرد تر نترست بدعت است و نترست بدعت فرد تر از و بدعت است  
 پس کسی که از زنا و قطع طریق و جمیع گناهان که از کردن آن امر در عاجز است برین صورت اگر توبه  
 او درست است چهارم آنکه توبه کردن برای تعظیم امر خدای تعالی باشد و حذر کردن از عذاب  
 تعویذ و ناک او بسبب رحمت دنیای دنی و ترس از مردمان و طلبش حویا ضعف نفس یا  
 ترس فقر و جز این است شرطهای توبه و برکن مائی او چون این حاصل شود توبه درست باشد  
 اما مقدّمات توبه بر سه وجه است اول آنکه تائبی گناهان خود را یاد کند دوم آنکه توبه تعویذ  
 خدای تعالی کطاف آن ندارد و یاد کند سوّم آنکه ضعیفی و عدم جلد خود را یاد کند که آنس که اگر مائی  
 آفتاب و طبایع سرنگ قاضی و گردیدن مورچه طاق ندارد و آفتاب آتش و زخ و زدن  
 از زمر مائی زبانیه و گردیدن مار آخی که بر یکی همچون گردن اشترند و کثرت مائی که  
 همچون اشتراند چگونگی طاق آرد چون برین چیزها مواظبت نمائی و شب و روز

بار بار در دل بگذرانی ترا برین آرد که توبه نصوح کنی از جمله گناهان و الله الموفق **سوال** اگر گوی  
 که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که پیشیانی توبه است و مثل این شرطها که توبه توبه گفتنی گفته است  
**جواب** بدانکه اول پیشیانی مقدر و رنبد نیست نه منی که رنبد از بسیاری خیرهای پیشیانی  
 شود منی تواند شد و توبه مقدر و رنبد است و یاقین میدانیم که اگر کسی بر گناهی پیشیانی شود از آن سبب  
 که جایش بیان مردمان برفت و یا مالش بسبب حرفت در معاصی گم شد این چنین مذمت توبه نباشد  
 بلکه این گناه محض است و از اینجا دانستی که درین حدیث معنی است که توبه بجز ظاهراً فرهم نگردیده و آن است  
 که مذمت برای تعظیم خدای تعالی و خوف عقاب و باشد که بر انگیزد آدمی را بر توبه نصوح پس چون باید آرد  
 سه مقدره توبه را و مذمت کند این مذمت باعث شود بزرگ اختیار گناه و باقی ماندن مذمت در دل  
 در زمان مستقبل و باعث شود بر عجز و زاری در حال پس این روکاو باعث است بر توبه او را بنام توبه و اگر کرده  
**سوال** اگر گوی که چگونه ممکن است مرادیرا که اصلاً از گناهایی از صغیر و کبیره در وجود نیاید و انبیا که از شرف  
 خلق بودند و ایشان اختلاف است که این درجه یافتند یا نه **جواب** بدانکه این کاری است ممکن غیر تحصیل کسی که خدای  
 تعالی او را روزی کند و نیز از شرط توبه است که تو گناهی بقصد و عمد نکنی و اما اگر سهو خطا کنی کسی آن از توبه  
 عفو است و این نیک است بر کسی که خدای تعالی او را توفیق دهد **سوال** اگر گوی که طراز توبه کردن این بنسبند  
 که سید غم بازگناه خواهم کرد در توبه ثابت نخواهم ماند پس بر توبه کردن چه فایده **جواب** بدانکه این از جمله غیر  
 و شیطان است از کجا دانستی که تا آن زمان که بازگناهی کنی زنده خواهی ماند شاید که پیش از آنکه بازگناهی کنی بگری  
 اما اینک خایفی از بازگناه ندان و رگناه بر توبه است که بصدق توبه کنی و تمام گروانیدن بر خدای است  
 اگر تمام گروانیدند و اطلوب اگر تمام گردانید باری کنان گذشته همه آمرزیده شد و آن بجای پاک شدی ماند  
 بر تو گناهی گمبین گناه که به تجدید کرده و این سهو است بزرگ و فایده بسیار بر توبه که از خوف  
 بازگناه در گناه از توبه بازمانی که ترا قطعاً به توبه کردن از دو فائده یکی حاصل است و بعد  
 الموفق اما طریق بیرون آمدن از گناهان و خلاص یافتن از  
 خصمان بدانکه گناهان همه بر سهو است **اول ترک**

گرفتن آنچه بر تو واجبست از نماز و روزه و زکوة و غیر آن پس قضا کنی یعنی ادا کنی ملزمن بحد بقدر  
 امکان آنچه توانی و و هم گناهی هست که میان تو و میان خدای تعالی هست همچون خوردن خمر و شربیدن  
 مزه و خوردن ربا و مانند آن بیرون آمدن از سل این گنا مان بدان باشد که نادم شوی و عزم محکم کنی که  
 پیش نخواهی کرد و سوگناهی هست که میان تو و میان بندگانت و این دشوار و صعبست و  
 و آن بر انواع است و در مال باشد و در نفس باشد و در عرض باشد و در دین باشد و در کینیک باشد  
 و در زن باشد و در مال است واجبست که باز بر خصم رود کنی اگر ممکن باشد و اگر عاجز باشی ازین اخصم  
 بجای خواهی و اگر غایب باشد بروح او صدقه کنی و اگر بر توانی نیکی بسیار کن و بخدای تعالی باز کرد  
 به تصریح تا او بکرم خود خوشنود گرداند و در روز قیامت و آنچه در نفس است برو و بد او لیانش بگوید  
 تا قصاص کنند یا از سران بگذرند و اگر عاجز باشی بخدای تعالی باز کرد تا خصم را خوشنود گرداند  
 و آنچه در عرض است یعنی بکشتن غنیمت و بهتان و ستم و اجست که خود را پیش آنکس که او را غنیمت  
 کرده در رخ زن کنی و از خواهی اگر ممکن باشد و آن جای هست که از زیاده شدن غضب او این  
 باشی و اگر اذ انہاست که چون بگوئی شمش زیاد شود پس بخدای تعالی باز کرد و از برای  
 او آمرزش بخواه و آنچه در زن و کینیک است آن را نشاید که بجای خواهی و ظواهر کنی بلکه بطریق  
 آنست که بخدای تعالی باز کردی تا بر روز قیامت او را از خوشنود کند و اگر این باشی از زیاده  
 شدن خشم این نادرست بجای خواه و آنچه در دین است یعنی کسی را تکفیر کرده یا کفر گفته  
 این دشوار تر است باید که پیش آنکس خود را در رخ زن کنی و اگر ممکن شود از و بجای خواهی  
 و الا بخدای تعالی باز کردی و پشیمانی بسیار کنی تا او را خدای تعالی خوشنود گرداند حاصل کار آنست که بد آنچه  
 ممکن گرد و خصمان را خوشنود کنی و آنچه توانی بخدای تعالی تصرع و بصدق باز کردی تا او روز قیامت  
 ایشان را از خوشنود گرداند و امید بفضل خدای تعالی آنست که چون صدق بنده بداند خصمان را از خیر نه  
 رحمت خویش خوشنود گرداند پس چون بد آنچه گفته شد عمل کردی و بر ترک گنا مان بجای دل بها  
 از نه گنا مان بیرون آمدی و اگر ترک گنا مان و عزم تو پاکردی و لیکن گذشتہ را اقصا نکردی

و خصمان را دشمن و کز دی پس تجمعات پرسیده شود باقی کنان آن امر زیده کرد و واسطه الحوائق  
 فصل بیست و نهمین بدانکه عقوبه دشوار است و مهم است و خطرا و بزرگست تا روایت کرده اند  
 که ابو اسحاق اسفرائینی رحمه الله علیه از شیوخ بود گفت سی سال از خدای تعالی تقوی به نصوح بخوانم  
 مستجاب نمی شد وقتی بر بیل تعجب کردم بجان آمد سی سال است که یک حاجت میخواهم روا  
 نمی شود در خواب دیدم که گویند و میگویند تعجب میکنی بنیادی که چه میخواهی این میخواهی که خدایتعالی  
 ترا دوست دارد و قوله تعالی اِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُؤْمِنِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ یعنی بدستیکه  
 خدای تعالی دوست میدارد و تقوی کنندگان را و دوست میدارد و پاکیزه را از گناه و این حاجت حاجتی  
 خرد است پس انگیزه بین که این بزرگان چه سان اتمام داشتند در کار دین و اصلاح دل و تشنه بگرفتند  
 برای آخرت اما حاضر رسی که در نا کردن تقوی به دست نیست که اهل گناه شقی و سیاهی است و آخر او  
 کفر است و بد بخشی آید تقوی بالله منهایه پیر نیز و فراموش کن حکایت ابیسی و طبع با عبور که اول کار این بود  
 گناه بود و آخر کار بد و کفر پس هلاک شدند یا هلاک شدند گناه ابد الا با دین تو باد به بیدار شدن و جهاد  
 کردن شاید که ازل خویش قطع توانی کرد و اصرار بر گناهان یکی از صاحبان گفته است که سیاهی دل  
 از گناهان است و علامت سیاهی دل آنست که از گناه کردن تیری و اطاعت کردن لذت نیابی اگر نصیحت  
 بشنوی و دل از گناه بر روی که هیچ گناه را نخواهد داشت و بسا باشد که خود را تاب نباری بگریه صبر باشی کمشن بن حسن یکی از  
 ابدالان بود روایت کرده است که گفت یک گناه کردم چهل سال است که بر آن میگیرم گفتند این چیست  
 گفت برادری بزیارت من آمد برای آن برادرهای خریدم و وقت دست شستن باره گل از دیو که  
 خانه به سایه بندهم و دست شستم از آن روز پیشانم که بی اجازت خصم بستم و تصرف کردم  
 این گناه باشد و گیند که مردی بود رفته می نوشت در خانه که کبر اگر تقوی به خواست که تیرب  
 کند رفته را بنجاک دیوار آن خانه و در خاطر او گذشت که خانه که است تیرب بدین خوب  
 است باز گفت سهل است و این را مقتدری نیست پس تیرب کرد و نفعی نداشت و داد  
 سَعِيكَمُ الْمُسْتَفِيزُ بِالْأَثَرِ مَا يَلْقَى عَذَابًا مِنْ ظُلْمِ الْحَسْبِ بَعْضُ سِرِّ خِجَامِ

که بماند حال پنداره تراب آنچه سیاه در روز قیامت از دشواری حساب پس انفریز غافل باشد  
و بانقص خویش حساب کن و در توبه تعجیل کن که اجل پنهان است و دنیا فریبنده است و حال پدر  
خویش آدم صلوات الله علی نبینا وعلیه یاوکن که خدا می تواند او را بید قدرت خود سیاه فرید و در  
در آور و نگر و مگر یک گناه و گردند با او آنچه گردند تا را دیان روایت کرده اند که خدای تعالی گفت یا آدم  
چگونه همسایه بودم من ترا گفت که نیکو همسایه یارب گفت یا آدم بیرون روزه جوار من تاج کرامت  
را از سر دور کن کسی که بی فرمائی من کند در همسایگی من نباشد چنین گفته اند که برکنه خود دولت  
سال بگیرت ناخدا خدای تعالی توبه او قبول کرد و آن یک گناه را بیا مرید آن حال کسی است که  
او پیشترت در گزیده است و یک گناه بیش نکرده است پس چگونه باشد حال دیگر می گنایان  
بی شمار و این حال کسی که در ولایت سال بگیرت و توبه کرد چگونه باشد حال کسی که او گنایان  
مصر است و اگر توبه کردی پس شکستی و باز گناه کردی باز در حال توبه کن و بانقص خود بگویشاید  
که تا باز گناه کنم نگیرم همچنین دوم بار و سوم بار و چهارم بار و پنجم بار که گناه میکنی توبه میکنی و در توبه کردن  
عاجز تر از گناه کردن مباش و بنوع شیاطین از توبه باز یاست شنیده که رسول صلی الله علیه و سلم  
فرموده است بهترین شما کسی است که چون گناه بسیار کند توبه بسیار کند و یاد کن فعل خدا تعالی  
وَمَنْ يَجْعَلْ نَفْسَهُ آذِنًا لِنَفْسِهِ لَمْ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ عُقُوبًا رَجَعْنَا بَعْضَ بَعْضٍ  
گناه کند پس امرزش خواهد خدای تعالی او را بیا مرزد و الله الموفق فصل حاصل کار در باب  
توبه آنست که چون غم درست کردی بر ترک گنایان چنانکه خدای تعالی تو دوست گنایده گناه  
خواهی کرد و خصمانه بقدر امکان خشنود کردی و فرائض که از تو فوت شده بقدر امکان قضا  
کردی و در باقی عمر بضرع بخدا تعالی بازگشتی پس غسل پاک بکن و جاسه پاک بپوش  
و چهار رکعت نماز چنانکه باید بحضور دل بگذار پس روزهی بر زمین بنه در جایگاه  
که خالی بود و در سجده خدای تعالی کسی ترا نمیداند پس خاک بر سر کن و سر رو کن  
خویش در خاک بال و چشمه کریان و دل بریان و پراهنده به آواز بلند



یگان یگان گناه خود که در مدت عمر خود کرده بر زبان آورد نفس خود را ملاحت کن که ای نفس  
 وقت آن نیامده که توبه کنی و بخدای تعالی بازگردی یا خود طاقت آن داری که بر عذاب خدا  
 تعالی صبر خواهی کرد یا چیزی داری که ترا از عذاب مانع خواهد شد و مثل این کلمات بسیار  
 بگوئی و هر دو دست بر دار و مناجات کن که الهی بنده کز پایی تو بر آورده هست الهی بنده  
 کنه کار توبه عند پیش آمده هست از من عفو کن و بفضل خویش مرا قبول و بظرسوئی کن  
 بگریب مرا بیا مرز و بگذران گذشته مرا در گذار و آنچه از عمر من باقی هست تا مرا که از  
 گناهان بگذر که خیر همه بدست قدرت توست و تو بخشنده و بخشنیده پس این دعا را  
 اللَّهُمَّ يَا مُجَلِّي عَطَائِكَ الْمَوْبِرَ يَا مُتَعَمِّقَ هِمَّةِ الْمُتَهَمِّينَ يَا مَنْ إِذَا ارْتَدَّ شَيْئًا  
 أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ الْهَاطِلُ بِنَاذِرِنَا أَنْتَ الْمَذْخُورُ لَهَا يَا مُدْخِرَ  
 كُلِّ شَيْءٍ كُنْتَ أَدْخَرَكَ لِهَذَا السَّاعَةِ فَتُبَّ عَلَى إِيَّاكَ أَنْتَ التَّوَّابُ  
 الْوَحِيمُ سنی دعا چنان باشد که ای روشن کننده کارهای بزرگ دای بنایت تمسک  
 هست همه صاحب همتان ای کسی که چون خواهی که چیزی کنی بگوئی که بشود در حال وجود  
 شود گناه ما بسیار شد ای ذخیره کرده شده از برای هر دشواری برای این ساعت  
 ترا ذخیره کرده ام توبه نصوح مرا کرامت فرما که تو بخشنده و توبه دهنده پس بیاگر و  
 زاری کن و این دعا بگو یا مَنْ لَا يَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ يَا مَنْ لَا يَغْلِبُهُ كَثْرَةُ  
 الْمَسَائِلِ يَا مَنْ لَا يَبْرِمُهُ انْحَاخُ الْمُحَيِّينَ وَلَا تُضَحُّوهُ مَسْأَلَةَ السَّائِلِينَ إِذَا  
 قَنَأَ بَرٌّ وَعَفْوُكَ وَحَلَاوَةُ رَحْمَتِكَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ سنی آنست ای  
 سیکه او را شنیدن چیزی از شنیدن چیزی دیگر باز ندارد ای سیکه از بسیاری خوبت  
 خواهند گان در دادن مراد هر یکی غلط کند ای سیکه از احسان کردن خواهند گان تنگ  
 نیاید ما را شربت عفو خود چشمان و بر ما رحمت کن که تو بر همه نادری پس بول صلی الله علیه و سلم درود  
 نصیرت بر این جمیع مسلمان منزه از عیب و عیوب است که توبه نصوح کردی از گناهان بکلی بیرون آمدی و پاک

شده چنانکه امروز از ما و زادی و خدای تعالی ترا دوست گرفت و ترا اجر و ثواب بسیار بدت  
آمد و بر تو برکت و رحمت چندان نازل شد که هیچکس وصف آن نتواند کرد و از عذاب و بلائی  
دنیا و آخرت خلاص یافتی و این را بریدی بتوفیق الهی تعالی و لاجل و لاقوة الا بالله العلی العظیم

### عقبة سوم و این عقبة عوائق است

بعد ازین بر تو باوای مطالب عبادت بر دفع کردن موانع نماز عبادت تو مستقیم شود و گفتند که موانع  
چهارند **اول** از آن دنیا است و دفع آن بدور شدن باشد از وی و زهد کردن در و این که ترک  
دنیا که بر تو لازم است بسبب دو چیز است **سبب اول** آنکه تا عبادت تو مستقیم شود که غربت دنیا با تو  
است از عبادت ازا که چون ظاهر تو بطلب دنیا مشغول باشد و باطن به ارادت و عبادت  
چگونه توانی کرد که دل یکی است و چون بچیزی مشغول شد بچیزی دیگر مشغول نتواند شد و نیز مثل دنیا و  
آخرت همچون دو اتیاع است چون یکی را شتو کنی دیگری ناخوش گردد و نیز مثل دنیا و آخرت چون  
شرق و غرب است بقدر آنکه یکی نزدیک شوی از دیگری دور رافتی اما آنکه مشغولش دنیا در  
ظاهر مانع عبادت است خود ظاهر است و روایت کرده اند از ابی دوداره که گفت نخست من که جمیع  
کنم میان عبادت و تجارت جمع نشد پس رذی عبادت آوردم و ترک تجارت کردم و روایت  
کرده اند از عمر رضی الله عنه که گفت اگر دنیا و آخرت کسی را جمع شدی مرا شادی بسبب تو  
که خدا اینها مراد او است پس هرگاه که حال چنین باشد نمایان بقافی اولی است اما آنکه مشغول  
دنیا به دل مانع عبادت است از آن است که چون دل بخواست وی مشغول باشد چگونه عبادت  
پردارد چنانکه گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم هر که دوست داشت آخرت رازیان  
کرد و دنیا و هر که دوست داشت دنیا رازیان کرد و آخرت سپس بر زمین ماند آنچه  
باقی است بر آنچه فانی است پس از اینجا استی که چون ظاهر تو بدین مشغول باشد و  
باطن بخواست وی میسر نشود که عبادت کنی اما اگر دنیا را ترک کنی و بظاهر و  
باطن از وی دست برداری البته عبادت توانی کرد بلکه عبادت کردن بر تو آسان گردد

و سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که چون بنده ترک دنیا گیرد دل را بجلالت روشن  
 کرده و اعضایش بکار عبادت او را یاری کنند سبب دوم که ترا ترک دنیا می باید کرد آنست که قیامت  
 عمل تو بسیار شود که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است و در کثرت نماز از مرد عالم تارک دنیا  
 و زاهد بهتر است و دوست تر است نزدیک خداست و تقاضای عبادت همه عالم را تا قیامت پس  
 چون عبادت بر ترک دنیا انجمن مرتبه می باید و احب آمد بر طالب عبادت که ترک دنیا گیر **مسئله**  
 اگر گویی که چیست معنی زهد در دنیا **جواب** بدانکه زهد نزدیک علمای مادی و نوع است زهد نیست  
 که مقدر بنده است و زهد نیست که مقدر بنده نیست اما زهد یک مقدر بنده است سبب نخست  
 یکی ترک طلب چیزی که ناز دارد دنیا و دوم دور کردن چیزی که دارد از دنیا سوم ترک خواست دنیا را بطن  
 اما زهد یک غیر مقدر است آنست که دنیا بر دل زاهد بجای سر و شود و زهد یک آن مقدر است مقدر زهد نیست  
 که آن غیر مقدر است چون بنده مقدر بجای آورد یعنی آنچه نیست طلب نکند و آنچه دارد و در کند  
 و از دل خواست بیرون کند زهد غیر مقدرش حاصل آید یعنی دلش از دنیا بجای سر و شود نیست بیک  
 من زهد حقیقی و بدانکه صعب تر این سه چیز بیرون بردن خواست است از دل از آنکه بسیار تارک  
 باشند بطاهر محب باشند دنیا را باطن و مقصود آنست که خواست باطن نباشد و دنیا را  
 نشنیده که خداوند تعالی فرماید **تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ**  
**عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ** معنی آنست که دار آخرت برای  
 کسانی است که در دنیا فساد و بلندی نه طلبند معطل گردانند سعادت آخرت را به نفع  
 خواست دنیا نه بیافت دنیا پس مقصود آنست که خواست دنیا از دل برود و چون بنده  
 بران دو چیز سوا طاعت خداوند تعالی و ارفاق متقین دهد که خواست  
 نیز از دل خود بیرون برود و اما آنچه باعث است بر ترک دنیا و کرات  
 و عیوب دنیا است و در آفات و عیوب دنیا مشایخ بسیار  
 سخن گفته اند یکی از جمله آنست که بزرگ گفتم است

ترک دنیا کردم بسبب قلت غناء او و کثرت غنا او و سرعت فنا او و دشت شرک او و تسخیر سخن  
 گفته است که این سخن بوی رغبت می آید از آنکه هر که شکایت کند فراق کسی را هر آنکه وصال او را  
 دوست دارد و هر که چیز را بسبب مزاحمت شریکان ترک گیرد اگر مزاحمت نباشد بگیرد پس سخن  
 کامل در مذمت دنیا است که شیخ سخن گفته است دنیا دشمن خداست عزوجل و تو دوستی  
 و هر که کسی را دوست دارد دشمن او را دشمن دارد و نه گفته است که دنیا مردار است همچو  
 و نیست اما استغافلان بظواهر او فریب خورند و عاقلان ترک گیرند **سوال** اگر گوی که حیثیت  
 حکم زهد در دنیا فرض است یا مستحب **جواب** بدانکه زهد در حلال باشد و در حرام و در حرام فرض  
 است و در حلال مستحب و این حرام نزدیک کسانی که در طاعت استقامت نیافته اند بمنزله  
 مردار است اقدام کنند بر خوردن آن مگر وقت ضرورت بمقدار رفع ضرر آمانده در حلال را  
 بدانان را باشد که آن نزدیک ایشان بمنزله مردار است بخورند مگر مقداری که از آن چایره  
 نیست و حرام نزدیک ایشان بمنزله آتش است که خوردن آن به هیچ حال در خاطر ایشان  
 نگذرد اینست معنی سر و شدن دل بر دنیا یعنی باید که بجای بهمت خود از طلب دنیا قطع  
 کند و پلیدش پذیرد و مکر و بهش اندیشاتی که در دل او خواستی و سیلی سوی دنیا نماند  
**سوال** اگر گوی چگونه ممکن شود که دنیا با چندین لذتها که دارد نزدیک آدمی با چنین  
 خواهش ها که دارد حرام همچون آتش و حلال همچون مردار شود **جواب**  
 بدانکه کسی که او را خدای تعالی توفیق خاص گراست کند و از لذات دنیا و تباها  
 او بدانند نزدیک همچنین شود که گفته ام و این سخن تعجب کنند کسانی که از غیب آگاهی  
 دنیا و آفات او گورند و بظواهر او فریب خورند و درین باب ضرب مثل کنند با نیکو  
 تر نفسی که بداند این کسبی مانند که حلوائی مجلسی باشد جلک شرایط از بادام و دیگر  
 و پسته و سونوز و غفران و خوشبوی و جز آن بسیار پس پاره زهر قاتل را نیکو می خورد  
 پنبه و یکی دیگر نه بند پس صاحب حلوائی این را پیش آن هر دو کس نهد

مردیکه بران بخیه کردن زهرا گاه است هرگز درین حلوا رغبت نکند تا اصل او را خاطرش نگردد که به بیخیر  
 حالی از ان چیزی بخورد و این حلوا نیز یک اویسان آتش است بلکه صعب تر از ان بسبب آفتی که  
 بران طبع است و بهیچ وجه بطاهر او درینست او فریفته نشود اما این سبب جابل که به بخیه زهر  
 مطلق نیست بطاهر او فریفته شود و به رغبت تمام خورد و بسا باشد که آن پرنیزنده را سرزنش نماید  
 و نکویش کند و گوید که ازین چنین حلوائ لطیف چه احتیاجی کنی مگر دیوانه اینست مثل حرام دنیا  
 با اهل بصیرت و جاهلان راغب اما اگر درین حلوا نه پرنیزه میخسته باشند مگر خوی باطل میانی انداخته  
 است چنین مردی که شاید کرده است نزدیک او این حلوائ مکرده باشد و طبع او را از ان  
 نفعی بود تا بتاتی که دست بران فراز کند مگر آنکه ضرورتی سخت پیش آید و آن اوم که خبر  
 ندارد به رغبت تمام بخورد و اینست مثل حلال دنیا با مرد فریق اهل بصیرت و استقامت  
 و اهل رغبت و غفلت پس اینست حال مردی که در طبع هر دو برابر اند و مختلف اند  
 بسبب علم و جهل که در ان حلواست اگر جابل بدانستی چنانکه عالم دانست همچنان زهد  
 کردی که او را اگر عالم بدانستی چنانکه جابل ندانست به رغبت تمام بخوردی چنانکه او بخورد  
 پس ازینجا دانستی که تیز و در دل است نه در طبع و این اصل است مفید و سخی است ظاهر  
 و راست و معترف باشد به این کسی که بهره از خرد و انصاف داشته باشد **سوال**  
 اگر گوی که چاره نیست از گرفتن مقداری از دنیا که سبب قوام نفس باشد پس چگونه زهد کنیم  
**جواب** بدانکه زهد در فضول است آنچه بدان احتیاج نیست در قوام و مقصود و مبدء  
 قوام قوت است تا خدای تعالی را عبادت توان کرد و اکل و شرب و گرفتن لذات خدا  
 سبحانه تعالی اگر خواهد قوام بخیزی دهد و اگر خواهد بغیر چیزی دهد چنانکه شکر از او ده است  
 و چون بخیزی دهد بخیزی دهد که موجود است و نزدیک است و طلب است و کسب است  
 و اگر خواهد بخیزی دهد که نزدیک است و برسانه تر از انجا که ندانی آنکه سعی و طلب کنی چنانکه فرمود  
 جل جلاله و من یثق الله یجعل له مخرجاً ویرزقه من حیث یشاء لیست کسی که تقوی کند خدای او را

از دشواریها بیرون شدن بخشد و زرقش رساند از اینجا که نداند چون بچنین است پس حال به  
 طلب کردن رزق و خواستن آن محتاج نیستی و اگر این طاقت نداری و البته طلب کنی باید  
 که نیت تو در طلب آن باشد که بدن و واسطه تقویت و عبادت حاصل آید نه آنکه شهوت لذت  
 طلب کنی هرگاه بدین نیت دنیا بگیری آن از تو خیر باشد و در زهد تو قاج نبود **عالم دوم**  
**خلق است** بعد ازین بر تو بادای طالب عبادت سجدا شدن از خلق و غرت  
 گرفتن از دی و آن بسبب دو چیز است یکی آنکه مردمان ترا از عبادت کردن باز دارند  
 حکایت کرده اند که یکی از مشایخ گفت بگذشتم به جماعتی که تیری انداختند و یکی از  
 ایشان در نشسته بود و خواستم که با وی سخن گویم گفت ذکر خدای خوشتر است  
 نزدیک من گفتم که تنها چون نشسته گفت با من پروردگار من است و در من نشسته  
 گفتم از میان جماعت سابق کیست گفت کسی که خدای تعالی او را آمرزیده است گفتم  
 راه کدام است بدست اشارت کرد سوی آسمان و برخاست و رفت پس  
 بچنین خلق ملحق است مراد می نما از عبادت بلکه برین بسنده نیست که خلق آدمی  
 در محضیت و ملاکت افکند چنانچه حکایت کرده اند از حاتم احم رحمه الله که او گفته طلب  
 کردم از خلق هیچ چیز نیافتم طلب کردم از ایشان طاعت و زهد نکردند گفتم چه مرایاری  
 کنید بران نکردند گفتم چه راضی باشید از من چون کنم نکردند گفتم چه مرا منع کنید ازین  
 منع کردند گفتم چه مرا بیا بیا بخواهی رضای خدای تعالی نیست بخواهید و اگر نکنم با من عداوت کنید  
 کردند ترک ایشان کردم و بخوشتن مشغول شدم و بدان ای برادر دینی که پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم صفت کرده است از ان غلظت را و شرح داده است اهل او را و فرموده است  
 بجد بودن از خلق و درین شکی نیست که او داناتر است بمصالح ما و ناصح تر ما را از این پس  
 زمانه خود را بدان و صفت یابی که گفته است فرمان او بجا آر و نصیحت او قبول کن و هیچ شک نکن  
 که رسول صلی الله علیه و سلم داناترین و عالمترین و بجز صالح تر درین زمانه تو و بعد از ای تقیم خود را

بزیان مدار که آنرا جلد ملاک شد کان باشی و آنچه فرموده است آنست که عبد الله بن عمرو بن عمار  
 رضی الله عنه گفت است که نزدیک رسول الله صلی الله علیه و آله بودم که ذکر گفتند کرد و فرمود که چون  
 برینید شما مردمان را که عهد های خود در گذشته و امانت را را خیانت کردند گفتیم  
 چکنم در آن زمان ای رسول خدا اجعل لی الله فداک گفت لازم گیر خانه خود را  
 و بکارهای آن خود را و بگیر آنچه دانه و ترک کن آنچه ندانی و بر تو باد بکار خویش و  
 ترک کردن قریب کار دیگر نمی و در خبر دیگر آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود  
 که آن روزهای هرج باشند پرسیدند که روزهای هرج چه باشند فرمود که روز  
 گاریست که مردم از هم نشین خود این نباشند و این سعود رضی الله عنه و خبر دیگر  
 روایت کرده است از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت مر حارث بن عمر را که اگر عمر دراز  
 واده شوی زمانه بر تو خواهد رسید که بسیار باشند در آن زمان خطیبان و اندک  
 باشند عاملان و بسیار باشند سایلان و اندک باشند دهندگان در آن زمان  
 هوا کنند عالم باشد گفتم کی باشد آن روز گفت آن روز که نماز نافه نکند  
 و رشتها قبول کنند و دین را بتامعی اندک از دنیا بفروشند و دور باشد  
 ای نیکبخت ازان زمانه دور باشی من میگویم که جمیع آنچه درین چهار روایت  
 کرده اند بچشم خود دیدم در زمانه خویش پس نیکو نظر کن که ترا چه باید کرد و سلف  
 صالح رضوان الله علیه اجماع کرده اند بر دور بودن از زمانه خویش و ازان اختیار  
 کرده اند غلت را و بعزلت امر کرده اند و درین پیش شک نیست که ایشان داناتر دنیا  
 تر از ما بوده اند و زمانه بعد از ایشان بهتر نشده است بلکه تباها تر از ازان شده است که در  
 وقت ایشان بود یوسف بن سبأ رحمه الله گفته است که شنیدم از سفیان ثوری رحمه الله  
 که میگفت بخدا می که بجز روی خدای دیگر نیست غلت حلال شد درین زمانه و من میگویم اگر غلت  
 در زمانه سفیان ثوری رحمه الله حلال شد در زمانه واجب و فرضیه گشت و روایت

زین خورشید  
 در این کتاب  
 از حضرت  
 زین العابدین  
 علیه السلام  
 نقل شده است

عالمان  
 علم

کرده از سفیان ثوری رحمه الله که نامه نوشت بسوی عباد خواص بدانکه تو در زمانه که اصحاب  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم پناه می جستند از آن زمانه که آنرا در میان بدو ایشان را  
 طعی بود که مارانیت پس چگونه باشد حال ما که درین زمانه موجود شدیم به اندکی علم  
 و اندکی صبر و اندکی یاری و مان برخیز و بسیاری فساد مردمان و عمر خطاب رضی الله عنه فرموده  
 که در غلت راحت است از بهشتیان بد سفیان بن عیینه رحمه الله گوید که بسفیان ثوری گفتم  
 که مرا وصیتی کن گفت معرفت با مردمان بسیار مکن گفتم نه آن که در خبرت که معرفت با مردمان  
 بسیار کن از آنکه هر سوسن را شفاعتی است گفت نه پندارم که وقتی بگروی متوجه سید است  
 مگر از کسی که با او معرفت میداشتی گفتم آری پس چون بعد وفاتش بخواب دیدم بساهاها  
 گفتم مرا وصیتی کن گفت معرفت با مردمان کمتر کن که خلاص یافتن از ایشان دشوار است  
 و فضیله رحمت الله گفته است این زمانه ایست که زیان را نگاه باید داشت و در جای پنهان  
 باید بود و دل را علاج باید کرد و آنچه بدانی باید گرفت و آنچه ندانی ترک باید کرد و او  
 طای رحمه الله گفت روزه بگیر و دنیا و افطار کن در آخرت و بگریز از مردمان همچون گنجینه  
 تو از شیر و آبله عید الله رحمه الله گفته است که هیچ حکیم را ندیدم مگر آنکه مرا وصیت کرد اگر دوست  
 داری که کسی ترا نشناسد بدانکه تیر از دیک خداوندی تعالی کایت اما خصلت دوم که موجب  
 احتیاز غلظت است آنست که مردمان باطل کنند آنچه از عبادت حاصل آمده است بسبب آنچه پیش آید  
 از قبل ایشان از زیاده و تزوین و بهرینه راست گفت گنجی بن معاذ از زی رحمت الله که  
 دیدن مردمان بطراط ریاست و زاهدان گذشته همه بنسیده اند ازین سبب  
 و بجهل ترک ملاقات و زیارت یکدیگر گرفته و روایت کرده اند که هر مرن بیا  
 مرا دیس قرفی را گفت که او دیس بیا تا میجا باشیم ملاقات یکدیگر کنیم ادیس  
 گفت دعای رغبت بهتر از ملاقات یکدیگر از آنکه از زیارت و ملاقات هر دو را توین  
 است و مرسلیمان خواص را گفتند که ابراهیم رحمت الله آمده است چنان زیارت



و نروسی گفت با شیطان ملاقات کردن دوست تر دارم از ملاقات کردن با وی این سخن  
 را از عجب پنداشتند گفت چون من این را به پیغمبر یا به پیغمبر یا به پیغمبر یا به پیغمبر  
 به پیغمبر و شیخ من با یکی از عارفان ملاقات کرد و در مجلسی در آن نشستند و در آخر مجلس  
 چون دعا کردند و برخاستند شیخ من گفت نه پندارم که مجلسی امیدوار تر از این مجلس نیست  
 باشم عارف گفت با من نه پندارم که مجلسی خالی تر از این مجلس نیست ام از آنکه تو احیاء  
 و علوم غریبه یاد میکردی و من نیز همین میکردم پس میان ما ریا افتاد این سخن شیخ من  
 بسیار بگریست تا آنکه پیوسته شده بفتاد این است حال اهل زهد و ریاضت از ملاقات  
 یکدیگر باریشان پس چگونه باشد حال اهل رغبت و بطالت بلکه حال اهل شر و جهالت  
 و بدانکه زمانه کلی باطل شده است و مردمان کلی تباه شده اند بحدیکه ترا از عبادت باز دارند  
 که اصلاً نتوانی که عبادت کنی و اگر چیزی کرده باشی بر تو باطل کنند پس واجب است بر تو  
 عزلت گزیدن و جدا شدن از مردمان و پناه طلبیدن از خلایق و تنهایی این زمانه  
 و اهل او و الله المحافظ بفضل و رحمته **سوال** اگر گوی که چیست حکم عزلت و جدا  
 شدن از مردمان و میان کن ما را طریق عزلت گرفتن بر یکی از مردمان و حدیکه دین کار  
 واجب است **جواب** بدانکه مردمان دین کار بر دو نوع اند یکی مردیست که خلق را بدو اصلاً  
 حاجت نیست بر بیان علمی پس این مرد را باید که از مردمان بکلی جدا باشد و اصلاً حاجت  
 نکند مگر در جمیع دیار جماعت و یاد عیدین و یاد حج و یاد مجلس علم نافع و یا حاجت نابد  
 و خود را پنهان دارد چنانکه کسی را نشناسد و کسی او را نشناسد و اگر این مرد خواهد که  
 بکلی از مردمان قطع کند و اصلاً در امور دین و دنیا به اینها اختلاط نکند بسبب محصله  
 که در آن می بیند روانیت او را اگر آنکه یکی از دو کار کند یا آنکه جائز دور  
 ساکن شود که بر وجه جمیع جماعت و حبش نشود و مانند جبال و جزایر باشد یک  
 سبب این باشد مابدان را که از مردمان دور رفته اند و در مثل

از جدا شدن  
 از جمعی از  
 اهل دنیا  
 و غیره

این مواضع سکونت کرده اند و یا آنکه بحقیقت بدانند که مضرتی را که مخالفت مردمان بوسیله  
 حاصل خواهد شد بسبب حضور جمعه و جماعت پیشترست از ثوابی که بجمعه و جماعت  
 حاصل خواهد شد پس هرگاه که اثم بیشتر باشد یا از ثواب هر آینه او را روا باشد که  
 ترک جمعه و جماعت گیرد و در مکّه و مدینه می آید می بیند که از شیخ کتب را که از اهل علم بود  
 و در سجده حرام برای جمعه و جماعت حاضر نمی شد و هیچ مانع نداشت و من در آن  
 وقت به استقاده بروی میرفتم این معنی از وی پرسیدم گفت اثمی که سبب مخالفت  
 مردمان حاصل میشود بیشتر از ثوابی است که بسبب جمعه و جماعت حاصل میشود میگویم  
 حاصل کار آنست که آنکه عذری دارد و بر عقاب نیست و خدای تعالی عالم است بیانات  
 و عذر هر یکی نیکو میداند و طریق عدل آنست دین کار که در جمعه و جماعت و خیرات  
 دیگر با مردمان مخالفت کند و در غیر اینها جدا باشد اما اگر خواهد که بر طریق دوم عمل کند بداند که  
 از مردمان بجای قطع کند و در جمعه و جماعت حاضر نشود بسبب عذری که می بیند پس طریق او  
 آنست که بجای ساکن شود که بروی مثل این فرائض متوجه نشود و در طریق سوم می بیند که ساکن  
 شود در شهر و در جمعه و جماعت حاضر نشود بسبب عذری که می بیند یعنی بزرگاری که بسبب  
 ملاقات حاصل می آید این کس محتاج به است نظر دقیق و در آن خطر غلط است و در طریق  
 اول سالم اند و الله الوفاق بفضل و اما مرد دوم که مقتدا باشد در علم که مردمان  
 در کار دین بوسیله محتاج اند به بیان کردن علمی و حکمی و حقیقی و یاد کردن  
 مبتدعی و یا خواندن بسوئے خیر بفعل یا بقول مثل این مرد در مدینه و آنجا باشد  
 که بکلیه از مردمان دور شود بلباس سیاه که میان ایشان باشد  
 و خلق خدای تعالی را نصیحت کند و احکام آخرت بر آن  
 ایشان بگوید و روایت کرده اند از رسول الله علیه و سلم  
 که فرمود چون بدعت بها ظاهر شوند و عالم ساکت ماند لعنت خدای تعالی

بران عالم باد و این جای است که میان خلق باشد و اگر میان ایشان نباشد هم روانست  
 که غزلت کریزند و روایت کرده اند که استاد ابو بکر بن خورک رحمه الله قصد آن کرد که نه باشد  
 و بعبادت مشغول شود در بعضی از کوه ها بگشت آوازی بشنید که ای ابا بکر چون از جمله جتهائی  
 خدای تعالی بر خلق چیرانندگان خدای تعالی ترک گرفتگی پس بازگشت و میان خلق آمیز  
 بود و بسبب صحبت او با خلق و آموختن بنی حمد و احکامات کرد و از استاد ابو اسحاق رحمه الله که  
 گفت عابدان جبل البیان را که اسی خورندگان گیاه است محمد مصطفی صلی الله علیه و آله  
 در دست بقدر عان گذاشتند و اینجا بخورندگان گیاه مشغول شد که گفتند که ملاقات صحبت  
 مردمان نداریم خدای تعالی ترا قوت آن داده است بر تو واجب است که خلق را نصیحت کنی  
 بعد از آن کتاب جامع الجبل و انجمنی تصنیف کرده و به آنکه مثل این مرد محتاج است صحبت  
 خلق بکارهای دشوار اول صبر در از و حلم عظیم و نظر دقیق و داری خواستن از خدای  
 تعالی و ایامانیا و رستی منفرد باشد اگر چه در ظاهر به شخص با ایشان است اگر با دشمن  
 گویند سخن گوید و اگر زیارتش کنند بر اندازد هر یکی تعظیم کند و هر یکی را شکر گوید و اگر از روی  
 گردانند آنرا عنایت مشهور و اگر در خیر باشند با ایشان یار شود و اگر در تباهی باشند  
 مخالفت نشان کند و منع نماید اگر اندک متوجه بود به هیچ حقوق ایشان قیام نماید  
 زیارت و پرسیدن بیمار و واکردن حاجتی که او را گویند بقدر امکان و انداختن  
 پاداش بخود و اگر قادر باشد ایشان را چیزی بدهد و از ایشان بیچ نستاند و اگر چه  
 بدست نماند نستاند و اگر او را بر بخاند تحلی کمند و به هیچ نوع متهم  
 نکند و اصلا رنجش ظاهر نکند و حاجت های خود را از ایشان پنهان دارد  
 و با آنچه تواند به اسانی و دشواری حاجات خویش در سه تمام کند و با  
 این همه محتاجت که برای آخرت نیز ذخیره کند چنانچه عمر خطاب رضی الله عنه گفته است  
 اگر شب خیم خود را ضائع کرده باشم و اگر بر در خیم رعیت را ضائع کرده باشم

پس چگونه خواب کنم میان این دو چیز و مثل این زندگانی که بر تن با ایشان باشد و بدل از ایشان دور بنیاید و شوارست و این سحود رضی الله عنه گفته است مخالطت کن با مردمان چنانکه دین ترا زیانی نرسد اما من میگویم چون فتنها موج زنند و کار دین چنان شود که عالم را نه طلبند و در بنده فائده گرفتند دین نباشد و کار دنیا مهم باشد در چنین وقت عالم نیز سحر و رست که غفلت گیرند و از مردمان دور باشد و علم را دفن کند و می ترسم از آن که این زمانه را که ذکر کردیم این زمانه باشد **وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ** این است حکم غفلت و دور بودن از مردمان نیکو فهم کن که غلط او عظیم است و ضرر او بسیار **وَاللَّهُ وَلِي التَّوْفِيقِ** سوال اگر گویی که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است بر شما باد جماعت که دست خدای تعالی بر جماعت است و شیطان گرگ آدمی است که تبار بگیرد و گفت صلی الله علیه و سلم که شیطان با تنهاست و از وقت و دورست **جواب** اگر چه رسول صلی الله علیه و سلم این گفته است این هم گفته است **الْزَمِ بَيْتَكَ** یعنی لازم گیر خانه خود را و امر کرده است بغفلت و دور بودن از مردمان در زمانه تباه و در قول رسول صلی الله علیه و سلم تناقض نیست و وجه میان هر دو چیز میگویم اما اینکه گفت بر شما باد جماعت سه احتمال دارد یکی آنکه بر شما باد جماعت در دین و حکم شرع آنکه این است بر ضلالت اجماع نکن پس خلاف کردن اجماع و حکم کردن برخلاف آنچه جمله اسم بر آن اجماع کرده اند باطل است و گمراهی است اما آنکه از مردمان جدا شود برای صلاح بین آن مراد نیست وجه دوم بر شما باد جماعت یعنی جدا شوید از ایشان در جمیع جهات و مثل آن که در آن قوت دین و جاهل سلامت در چشم آوردن کافران و ملحدان است و از بركات خالی نیست من نیز میگویم که حق گونش این است که با مردمان در جمیع خیرات تمیز شود و در صحبت و راحت کردن با مردمان در باقی کارها احتراز کند بسبب آنکه در آن است وجه سوم بر شما باد جماعت و غیر زمانه گفته است هر کسی را که او ضعیف باشد در کار دین اما روحی صلی الله علیه و سلم در کار دین هرگاه زمانه فتنه را شایسته کند باید که غفلت گیرند و جزو جمیع و جماعت بیرون نیاید چنانچه

در نسخه حقیقت  
و کار دین مهم  
نباشد

رسول الله صلی الله علیه وسلم است را خد کردن فرموده است از جلوت و بخلوت  
 امر کرده و اگر خواهد که بجای قطع کند باید که در کوچه و جزیره ساکن شود بسبب صلاح که در کار  
 دین دیده است میگویم مثل این مرد هر جا که باشد خدای تعالی او را پسر گرداند که در جمعه  
 و جماعت و جمیع خیرات حاضر شود تا ازین ثواب محروم نماند که در جماعت ثواب  
 بسیار است اگر چه مردمان باطل شده اند از ابدال چنین روایت کرده اند که ایشان  
 در جمعه و جماعت حاضر می باشند و بر روی زمین هر جا که خواهند در ساعت بروند  
 و زمین برای ایشان طری می کنند گوارا باد مرایشان را بهر چه ظفر یافته اند **سوال**  
 اگر گوی که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که رهبانان است من کسانی اند  
 که در ساجده نشینند و این معنی شخصی نمی است از خدا بودن از مردمان **جواب**  
 بدانکه این در غیر زمانه گفته است چنانکه پیش ازین ذکر کردیم و نیز باک نیست که در ساجده باشد  
 باید که با مردمان مخالفت نکند به تن ایشان باشد و در معنی از ایشان جدا و این است  
 مقصود ما از شرح غرضی که گفتم نه آنکه دور بودن به تن و نزدیک بودن بدل و درین معنی  
 ابراهیم ا هم گفته است کن فاجدا جاعلا و من خلائک و انفس و من الناس و خلائک  
 یعنی میان مردمان باش و تنها باش و با خدای تعالی باش گیر و از مردمان گرتزده  
 باش **سوال** اگر گوی که بسکونت در مدارس علماء آخرت و در بابا صوفیان که سالک راه آخرت  
 باشند چگونگی **جواب** بدانکه نیست طریق بزرگ و ستوده درین کار از آنکه سکونت در مثل  
 این مواضع گفتنی جامع است همه در فائده رای کلی غزلت از مردمان و دو مشارکت با ایشان و جمعه  
 و جماعت و جمیع خیرات پس کسی که حاصل این است که اهل غزلت را باشد با ثوابی که جمیع مسلمانان حاصل می گیرند  
 بودن در مبلط بهترین طریقت و بنابراین اکثر عارفان بیان مردمان بوده اند و مردمان را از ایشان  
 نفع بود و حال ایشان مشابهه نمایند و پس بروی ایشان کنند که بیان حال خود را از زبان است **سوال**  
 اگر گوی که چیست حال میدا که سائیکه در مجامع و ریاضت مشغول اند با ایشان مخالفت کند یا **جواب** بدانکه اگر

ایشان بطریق شایع گذشته ثابت باشند ایشان بزرگترین برادران توانمندین بیاری  
 و حسن کان تواند بعبادت خدی تعالی اما بطریق ایشان نباشند و ترک مدسم  
 ایشان گرفته اند نشاید مرید را که با ایشان مخالفت کند بلکه در کتج غفلت خود باشد  
**سوال** اگر گوی که سفل اگر خواهد که از مدارس در باطیرون آید و در جای دیگر چنان شود  
 آنکه صلاح خود در آن میتد شاید یا **جواب** بدانکه این مدارس و باطنی که صحت است  
 که آدمی را از دزدان و راهزنان نگاهدارد و آنکه از حصن بیرون باشد بمنزله صحرائی است که  
 سواران شیاطین جوق جوق میگردند و بیم آن باشد که او را بر بایند و اسیر نمایند پس  
 سیکه ضعیف است بروی واجب است که حصن را لازم گیرد اما اگر مردی  
 قوی صاحب بصیرت باشد که دشمن بر و غالب نتواند شد بمنزله یک حصن صحرا  
 برابر بود یا چنین کس را پاک نیست که در صحرا باشد و مع ذلک سکونت در حصن  
**سوال** اگر گوی که چه گوی در زیارت برادران دینی و پیوستن ایشان  
 در ملاقات و تذکیر **جواب** بدانکه زیارت برادران دینی از جوامع عبادت  
 است و سبب قربت خدی تعالی است عزوجل و متضمن فواید بسیار است و اینکه  
 باید که در چیز نگه داری یکی آنکه بسیار زیارت نروی و از حد گذری و از عبادت بگذری  
 حبس ایمنی زیارت کن گاه گاه نادوستی با تو زیاده شود و دوم آنکه حق زیارت  
 نگه داری و آن آنست که از زیاده و تنزیم و لغو و ضیعت و امثال این احتراز کنی  
 تا خود را فاین مردم را در اثم نیفتگی **سوال** اگر گوی که چه چیز باعث شود بر غلات  
 نزدیک از مردمان و دور بودن از ایشان چه چیز آسان کند برین تنها بودن **جواب**  
 بدانکه آن چیز که بر تو تنها بودن آسان کند سه چیز است یکی آنکه در عبادت مستغرق باشی از آنکه  
 مشغولی عبادت و انس با خدی تعالی آدمی را از مخالفت باز دارد که انس با حقین برود  
 علامت افلاس است چون نفس خویش را به بینی که ملاقات مردمان میخواهد بدانکه

سوال  
 نقد عبارت از  
 معذرت است پس  
 خارج باشد

آن سبب بیکاری اوست پس چون کسیکه عبادت مشغول شود چنانچه حق آنست حلاوت  
 مناجات بیابد و در ابراهیم الهی تعالی و کلام او انس حاصل شود و از صحبت دیگران بکلی بگریزد  
 چنانچه در خبر است که موسی صلوٰۃ اللہ علی نبیہ و علیہ چون از مناجات و شنیدن کلام خدای  
 تعالی بازگشتی از مردمان بگریختی و انگشت در هر دو گوش کردی تا سخن مردمان نشنود  
 و در آن وقت سخن مردمان نزدیک او همچو آواز در گوش بودی و بر تو باد بدین شیخ من  
 گفته است اِنَّكَ لَتَكُونُ صَاحِبًا وَ ذَرِ الْكَافِرِينَ جانیانی خدای تعالی را بیاری گیرد  
 مردمان را بیک جانب بگذارد و عوهم آنکه بجای از مردمان طبع نداری چه هرگاه نفع آنکی  
 توقع نداری و از مضرت او نه ترسی و وجود و عدم او نزدیک تو برابر باشد عوهم آنکه  
 آفتبائی که در مخالفت است نیکو در خاطر بگذاردی پس این چیز را هرگاه که لازم گیری ترا صحبت  
 خلق باز دارد و تنها بودن بر تو آسان شود و السلام فوق عاقبت سوم شیطان است  
 بعد ازین بر تو باد ای طالب عبادت بچنگ کردن با شیطان و تهر کردن با او و این سبب  
 در خصلت است **خصلت اول** آنکه شیطان دشمنی است که در آشتی و اصلاح معیت  
 بلکه قانع و خورسند نشود تا ملاک نکند پس ازین دشمن این بودن از غایت غفلت باشد  
**خصلت دوم** آنکه شیطان بر عداوت تو مخلوق شده است شب روز قصد تو  
 میکند و تو از آن غفلت داری و علی الخصوص او را با تو کینه دیگر افتاد است و آنست که تو  
 در ایام عبادت حق شغولی و خلق را قولا و فعلا سوسی عبادت سیخانی و این هند کار  
 شیطانست پس گویا که تو هر زمان و هر ساعت او را در خشم و غضب می آری و  
 نیز دایما که بر عداوت و هلاکت تو بسته دارد و چگونه با چون توئی عداوت نکند که او باستان  
 خود همچون کفار و اهل ضلالت و اهل بدعت در بعضی احوال عداوت میکنند  
 سپس با تو که قصدان دارد که او را در خشم آری و بجا لغت او کار  
 کنی چگونه عداوت نکند پس اکنون او را با دیگر مردمان دشمنی عام است و با تو ای

کوشنده عبادت و علم عداوت خاص است و کار تو او را مهم تر است و او را بر تو یاری  
 و بندگان اند که سخت ترین ایشان و هوای تست و او را اسباب و درآمدن است  
 و تو از آن غافل هستی و راست گفت یحیی معاذ رحمہ اللہ کہ شیطان فارغ و تو مشغول و تو  
 می بیند و تو او را نمی بینی و او ترا فراموش نمی کند و تو او را فراموش میکنی پس چون  
 حال چنین باشد از محاربه و قهر و چاره نیست **سوال** اگر گوی که بگذارم چیز را با شیطان  
 محاربه کنم و بچیز را و را مقهور گردانم **جواب** بدانکه اہل این کار را درین سلسلہ دو طریق  
 است یکی آنکہ بعضی علماء میگویند کہ تدبیر در دفع شیطان بہین استعاذہ است یعنی بازداشت  
 خداست از خدای تعالی چیزی دیگر نیست زیرا کہ شیطان سکیست کہ خدای تعالی تسلط کردہ است  
 پس اگر بمحاربه او مشغول شوی وقت خود را ضایع کنی و در حجتی دیدہ باشی پس برگشت  
 بصاحب سگ اولی تا او را از تو باز دارد و دوم آنست کہ علمای دیگر میگویند کہ طریق در  
 دفع شیطان مجاہدہ و ریاضت است اما نزدیک من بہتر و طریق عدل آنست کہ جمع کردہ  
 شود میان ہر دو طریق اول استعاذہ کنیم از شر او چنانچہ فرمودہ شدہ ایم و اگر بعد از  
 استعاذہ شدہ او بہ کفایت نرسد و او را بر خود غالب بنیم ضرورتہ بدانیم کہ این باتکلیف  
 از خداوند تعالی کہ او را بر ماسلط کرده است تا مجاہدہ عداوت دی و وقت مجاہدہ مظاهر  
 شود چنانچہ گاہی کافر آنرا بر ماسلط میکند با آنکہ بر کفایت شر ایشان قادر است تا صبر  
 کردن با مجاہد ایشان بہ بیند پس بدانکہ محاربه با شیطان و قہر کردن و در سیرہ چیز است اول آنکہ بگوید  
 او بدانی کہ چون برکاید جیل او مطلع شدی بدو تلبیس کنی تا ندانہد چنانکہ در چون بداند کہ صاحبان بیدارت برانند  
 بگیرند و دوم آنکہ در سوسہ او را التفات کنی و دل خود را باین تعلق و مشغول نداری کہ شیطان بمنزل سکیست و غافل  
 کندہ اگر بدوری آری تو را دین و اگر عرض کنی سکت شود سوم آنکہ دایم از ذکر حق مشغول باشی بزیان دل کہ  
 خبیثت کہ ذکر خلتی عداوت شیطان بمنزل آنکہ است و جنب نبی آدم **سوال** اگر گوی چگونہ شناسم سکی  
 او را کہ آدم طریق است معرفت از **جواب** بدانکہ او را سوسہ است کہ بمنزل تیر است کہ از دایم می اندازد و تحقیق

اگر علمای در سیرہ نبی آدم و سوسہ او را سکت شود و در سیرہ نبی آدم و سوسہ او را سکت شود



وقتی روشن شود که انواع خواطر و اقسام او بدانی دیگر آنکه او را جله‌هاست که آن بمنزل دانی است  
 که گسترده است و حقیقت آن وقتی روشن شود که انواع مرکب و اوضاع او بدانی اما اصل  
 خواطر بدانکه خدای تعالی بر دل نبی آدم فرشته موکل کرده است که دانا سوی خیر بخواند و او را  
 ملهم خوانند و دعوت او را الهام و در مقابل آن فرشته شیطان نیز تسلط کرده است که او دانا  
 سوی شر بخواند و او را وسوسا گویند و دعوت او را وسوسه گویند و شیخ من گفته است  
 بسا باشد که شیطان بنحیه خواند و مقصود او را ان شر باشد و بفضل خواند و مقصود او را ان  
 منافع از فاضل باشد و بخیری خواند تا ان خیر کنایه بار آورده که اثم آن بیشتر از ثواب آن خیر باشد مثل عیب  
 و غیر آن و جز این و داعی خدای تعالی در خلقت آدمی طبیعتی نیز مرکب کرده است که سیل آن  
 طبیعت را ناله شهوات و لذات است از نیک و یاد بر نیک که باشد پس به تحقیق و داعی شر  
 چیست چون این مقدمه دانستی بدانکه جله خواطر که در دل بنده حادث میشود او را بر فضل  
 و یا بر ترک آن باعث می باشد ان همه با آنکه بحقیقت از خدای تعالی است لیکن چهار  
 قسم است قسمی است که باری تعالی در دل بنده حادث میکند مانند ابتداء او را بر همین خاطر  
 گویند فحش و قسمی است که حادث میگردد موافق طبع آدمی و آنرا هوا می گویند  
 و قسمی است که حادث میگردد در عقب دعوت ملهم و آنرا الهام گویند و قسمی است  
 که حادث میگردد عقب دعوت شیطان آنرا وسوسه گویند این است چهار قسم خواطر  
 چون این تقسیم دانستی بدانکه خاطر که از قبل خدای تعالی است ابتداء گاهی بخیر باشد  
 اگر اثم لازم محبت را و گاهی شر باشد امتحان و محنت را و خاطر که از قبل ملهم است  
 نباشد مگر بخیر زیرا که او سلطنت مکر بهجت نصیحت دارش او و خاطری که  
 از قبل شیطان است نباشد مگر بشر برای اضلال و اغوا را و با باشد  
 که بخیر باشد برای مکر و استدراج را و خاطر که از قبل هوا می نفسست  
 بشر نباشد مگر با نچه در ان خیری نیست و بعضی از سلف گفته اند که

هوای نفس نیز بخیر میخواند و تحت او شر باشد مثل شیطان اینست انواع خواطر چون این  
 معلوم شد چاره نیست مگر از دانستن سه فصل دیگر که مقصود در آنست اول فرق کردن  
 میان خاطر خیر و خاطر شر در جلد دوم کردن میان خاطر شر ابتدا و و شیطان و هوا  
 و دانستن دفع بر نوعی سوم فرق کردن میان خاطر خیر ابتدای و الهامی و شیطانی آخر  
 از خدای تعالی رسد و یا از ملهم باشد انتاع کنی و هر چه از شیطان است اجتناب کنی و  
 همچنین هوای نزدیک کسی که گفته است او نیز بخیر میخواند **فصل اول** چون خواهی  
 که خاطر خیر از خاطر شر بدانی و فرق میان این هر دو کنی بیکی ازین سه میزان وزن کن  
 تا حقیقت کار معلوم شود و اول آنکه کاری که در خاطر تو گذشته است بر شرح عرض کن اگر  
 موافق آید بدانکه خیر است و اگر برضدان باشد بر خستی یا پشیمانی بدانکه شر است پس اگر بدین  
 میزان حال او روشن نشد پیش عرض کن بر اقتدای پهلوی اگر در کردن آن کار اقامه به  
 صلاح است خیر است و الا شر است و اگر بدین موازن هم روشن نشد عرض کن بر نفس و هوا  
 پس نیگز از آنهاست که نفس را اذن تقریبی است به نفرت طبعی نفرت تر است از خدای تعالی بدانکه  
 خیر است و اگر از آنهاست که نفس را سوس او میل است طبعی میل اسید ثبوت خدای تعالی  
 بدانکه شر است زیرا که نفس فرماید است به بدی میل او اصلاً بخیر نباشد و هر گاه که یکی ازین سه  
 میزان وزن کردی هر انچه خاطر خیر از خاطر شر پیدا شود **فصل دوم** چون خواهی  
 که فرق کنی میان خاطر شر که از هوای نفس است یا از شیطان یا از خدای تعالی است  
 ابتدا پس درین نیز ازین سه نوع نظر کن یکی آنکه اگر آن خاطر را بر یک حال می یابی بدانکه  
 از خدای تعالی است یا از هوای نفس و اگر شر و یا بی بد آنکه از شیطان است و عارفی  
 گفته است که مثل هوای نفس همچون نمر است که بسهل محاربه و فیه مشد و مثل  
 شیطان همچون گرگ است هر گاه که از جانبی برانی از جانب دیگر بآید و دوم  
 آنکه اگر او را بعد از گشت ای که کرده باشی بیابی بدانکه از خدای تعالی است

از برای عقوبت و امانت مرتزای شومی آن گناه و اگر این خاطر ابتداست و بعد از گناه نیست  
 بدانکه از جهت شیطان است زیرا که شیطان در همه حال طالب غلبه است سوّم آنکه اگر آن  
 خاطر را هیچ وقت نپذیرد گفتن خدای تعالی ضعیف و کم نمی یابی بدانکه از موهای نفس است  
 و اگر نپذیرد گفتن گم میشود بدانکه از شیطان است زیرا که شیطان نپذیرد گفتن پس می خورد  
 در حالت غفلت و سوسه سیکند **فصل سوم** چون خواهی که فرق کنی میان خاطر خیر که  
 خدای تعالی است و یا از ملک است نظر کن در این نیز از سه وجوه اول آنکه اگر او با  
 این خاطر را قوی و با جزم می یابی بدانکه از خدای تعالی است و اگر تر و دمی یابی بدانکه  
 از ملک است زیرا که ملک بمنزله نصیحت کننده است که ترا نصیحت میکند بهر وجه که  
 می تواند و و هم آنکه اگر آن خاطر بعد از خیر و طاعت است که از خود وجود آمده است  
 بدانکه از خدای تعالی است از جهت اکرام و اغزاز مرتزاد اگر بعد از طاعت نیست  
 ابتداست بدانکه از ملک آمده است در اغلب احوال سوّم آنکه اگر این خاطر  
 در اصول و علیهای باطن است بدانکه از خدای تعالی است و اگر در فروع و اعمال ظاهر است  
 بدانکه از ملک است در اغلب احوال زیرا که ملک را بر باطن بنده و قوف نیست اما  
 خواطر خیر که از قبل شیطان است برای مکر و استیلا راجع نظر کن اگر نفس را در آن  
 فعلی که در خاطر گذشته است با نشاط می یابی نه با ترس و با عجلت می یابی نه با استیلا  
 و با اسن می یابی نه بخوف و با کوری دل می یابی نه با بصارت عاقبت بدانکه از شیطان  
 است ازان به پیر و اگر نفس را بر ضدان می یابی یعنی با خوف نه با نشاط و به  
 استیلا نه با عجلت و با خوف نه با اسن و با بصارت در عافیت کار نه با کوری  
 دل در آن بدانکه از خدای تعالی است یا از ملک سیگویم که نشانه طبع است  
 در آن سه در کردن کار با بی آنکه در آن طبع ثواب دارد و استیلا در  
 همه جا ستوده است مگر در مواضع معصوده مانند نکاح کردن

دختر چون بالغه گردد و کز اردن دام و دفن کردن مرده و طعام دادن بهمان و توبه  
 کردن از گناهان و با خوف احتمال دارد که از تمام گردانیدن و ادا کردن باشد چنانکه  
 حق آنست و از تسبیل و زود خدای تعالی باشد و اما بصارت عاقبت آن باشد  
 که ببیند و نیکو یقین کند که آن شد و خبرست و امید آن باشد که در و ثواب آخره  
 باشد پس انستن این بر سه فصل واجب است بر تو برای دانستن خواطر و درین فصل  
 بقدر امکان نیکو نظر کن که از جمله علیهای لطیف و اسرار شریف است و الله الموفق  
 بفضله و اما تفصیل مکرهای شیطان بدانکه شیطان زبانی آدم در کار عبادت  
 هفت نوع خدع و مکر است **اول** آنکه از نفس طاعت باز دارد اگر بتوفیق الله تعالی بگوید  
 و بگوید که من بعبادت محتاجم زیرا که مرا از توشه آخرت چاره نیست ضرورتا در عبادت  
 می باید کرد و از دنیای فانی توشه برای آخرت و عبادت می باید ساخت و  
**پوچه دوم** پیش آید و بتأخیر توشه برای آخرت و عبادت امر کند اگر بتوفیق الله  
 تعالی آن نیز رد کند و بگوید که اجل من بدست من نیست عمر من فاکند یا کند و نیز اگر در  
 عمل امروز توقف کنم تا فسر و اعمل فسر و الی کنتم نه آنکه هر روزی را عمل است و  
**پوچه سوم** پیش آید و بتعجیل کردن در عبادت امر کند و از ادای آن چنانکه حق  
 آنست باز دارد و بگوید که تعجیل کن تا آن کار بکنی و این کار بکنی اگر بتوفیق الله تعالی آن نیز  
 رد کند و بگوید که عمل من اندک است و احتیاط بهتر است از عمل بسیار با نقصان و عجلت  
**پوچه چهارم** پیش آید و بتمام کردن اندک عمل چنانکه حق آنست برای دیدن  
 مردمان امر کند تا در ریافت پس اگر بتوفیق الله تعالی رد کند و بگوید که دیدن مردمان مرا  
 چه کار آید و دیدن خدای تعالی مرا کافی و بسنده است **پوچه پنجم** پیش آید و در عجب  
 اندازد و بگوید که امروز هیچ تو بنده مخلص کیت زهی علم بیداری تو اگر بتوفیق الله تعالی  
 آن نیز رد کند و بگوید دست خدای تعالی راست که مرا همچنین گردانید

اگر توفیق او نبودی مرا و عجل مرا چیت در بونی بوجه ششم پیش باید و این را از انبات  
 که برین بچکس مطلع نشود و اگر عالمان و انما که بیدار باشند و آن است که در سیر عبادت  
 را نیکو ادا کن که خدای تعالی البته حال ترا بر خلق ظاهر خواهد کرد و مقصودش ازین نوعی  
 باشد از ریای خفی اگر توفیق الهی تعالی آن نیز رود کند و بگوید ای ملعون تا این زمان از وجه  
 افساد عبادت پیش آمدی اکنون بوجه اصلاح پیش آمدی تا فاسد و تباها کسی  
 مرا باظهار عبادت چه کار من بنده ام مرا طاعت می باید کرد اگر خدای تعالی خواهد اظهار  
 کند و اگر خواهد مخفی دارد و نیز بدست خلق چیست تا مرا از عبادت حاصل باشد بوجه  
 هفتم بکار بره پیش آید و بگوید که ترا به عمل اصلا احتیاج نیست زیرا که اگر ترا سعید  
 و نیکبخت آفریده اند ترک عمل زیان نخواهد کرد و اگر شقی و بدبخت آفریده اند هر عملی که  
 خواهی کرد سود نخواهد داشت اگر خدای تعالی عصمت کند و توفیق دهد بگوید ای ملعون کن  
 بنده ام و بر بنده فرمان برداری پروردگار واجب است او داند هر حکمی که بسعادت یا بد  
 شقاوت کرده است مرا بآن چه کار و نیز من بهر شرط بعمل محتاجم اگر نیک بختم محتاجم  
 بزیادت ثواب و اگر نعوذ بالله سنها بدبختم هم محتاجم بنا بر آنکه باری خود را ملامت  
 نکنم که این بدبختی از جهت من شد و نیز اگر در آتش در روم و فرمان بردار بوده باشم  
 بهتر از آنکه در آتش روم و عاصی باشم با آنکه میدانم که خدایتعالی بچکس را بطاعت عقوبت  
 نکند بلکه به ثواب و عهده کرده است و وعده او جل جلاله خلاف شدن نیست و الهام فوق

### عائق چهارم و آن نفس است

بعد ازین بر توبه اداای طالب عبادت بجز کردن ازین نفس فرمایند  
 به تباها که اوست بدترین و تبه ترین دشمنان و بلاست اوست  
 صعب ترین بلاها و علاج او دشوار تر است و در واسطه او شکل  
 نزد این بسبب دو چیز است سبب اول آنکه دشمنی است درونی

و هرگاه که در از خانه باشد و دفع او دشوار باشد سبب دو عالم که دشمنی است محبوب  
 و آدمی از عیب محبوب خود کور است هر چه از نفس خود تباہ بیند نیکو پندارد پس هرگاه که چنین  
 باشد دیگر شک که آدمی را نفس در فصاحت و بلاغت انگند و او از ان بی خبر باشد مگر آنکه  
 خدای تعالی او را یاری دهد بفضل و رحمت خود پس تامل کن در یک نکته مستفصله  
 و آن آنست که چون نیکو نگری بیابی این نفس اماره را اصل جمله فتنه با و فضیلت  
 و خواری و هلاکت و معاصی و آفت که خلق را پیش آمده است و خواهی آمد از اول و  
 آخرش تا روز قیامت باعث بران جمله همین نفس شود را بیابی هر که در بلا افتاده است  
 یا بسبب نفس فتنه است تنهایی بکون و مشارکت نفس با شیطان که اول  
 معصیت خدای تعالی را از او بلیس بود و سبب آن بعد حکم سابق بود که کبر بود  
 حد او را بعد از عبادت هشتاد هزار سال در دریای ضلالت انداخت چنانکه  
 ابدالابا عرق بماند و انجانہ دنیا بود و نه شیطان و نه خلق بلکه نفس بود که کبر و حسدش  
 کرد با او آنچه کرد بعد از ان گناه هتار آدم علیه السلام بود که شهوت نفس و حرص بر بقا  
 حیات او را در ان بلا انداخت تا بقول ابلیس مغرور شد و لغرور شیطان و  
 شهوت نفس از جوار خدای تعالی و فردوس اعلیٰ به این دنیا حقیقت و فانیه  
 افتاد و دیدند فرزندان او از ان روز آنچه دیدند تا ابدالابا خواهند دید و بعد از ان حکایت  
 با بیل و قایل یاد کن که سبب معصیت در ایشان حد و نخل بود بعد از ان حدیث  
 مروت و مروت که سبب معصیت ایشان شهوت بود پس همچنین می آئی تا روز قیامت  
 نیابی در خلق فتنه و ضلالت و فصاحت و معصیت مگر از نفس و هوای او و الا خلق در خبر و سلاست  
 بوده اند پس چون دشمنی بدین طریق باشد و حبست عاقلان را که اتهام در کار او کنند سوال  
 اگر گوی که چیست جلد دفع کردن این چنین دشمن و چیست تدبیر کار او  
 جواب بدانکه بالا گفتیم که کار نفس دشوار تر است از آنکه یک بار قهر کران او ممکن

نفس غلبه می کند  
 بتوانان حبست او عیب است  
 و در دنیا نشود در این عالم  
 مادم از چشم تو دورست  
 می بینی چون چشم تو دورست  
 و بیخوابی است از این عین

نیت چنانکه دشمنان دیگر راست از آنکه مرکب الت است و اجمال کردن او نیز بسیار  
 نتوان کرد بسبب مضرتی که در آنست پس تو محتاجی بطریق بیان و دوطریق که به پروی  
 و تقویت دبی و او را بقدر آنکه فعل خیر را احتمال کند و ضعیف کنی و جس کنی و او را بر حدی که از  
 فرمان تو نگر و سپس تو در علاج کردن نفس محتاجی بنظری دقیق و طریقی دشوار و ذکر  
 کرده ایم که طریق و آنست که نفس را لگام کنی لگام تقوی تا هر دو فائده که ترا گفتم حاصل  
 آید **سوال** اگر کوئی که این را بایست بی فرمان او را چگونه لگام کند و حیثیت حیل  
 در آن که او را لگام توان کرد **جواب** بدانکه راست میگوی و حیل در و آنست که اول  
 او را نرم کنی تا لگام توانی کرد و عالمان این کار گفته اند که نرم کردن نفس سه چیز است یکی آنکه  
 شبهه تها و لذتها را بجای باز داری که دایه سرکش چون علف نیاید نرم شود و دوم آنکه  
 بر و بارگران از عبادت نبی که در از گوش را چون بار بسیار کند نرم شود و خاصه که علفش نیز  
 کم کنند سوم آنکه یاری از خدای تعالی خواهی و پیش او نیایی تا تریاری کند و الا از شر و خلاف  
 نیت نشنیده که متبر یوسف علیه السلام چو گفت **إِنَّا أَنفُسُ كَا مَنَارَةٌ بِأَلَا الشُّعْرَا كَمَا**  
**سَجَمَ سَبَقِي** یعنی نفس فرماید هست به بدی مگر آنکه خلای تعالی رحمت کند چون برین چیز  
 مواظبت نمای نفس بی فرمان فرما بردار تو گردد و در بحالت تعجیل کن و به لگام تقوی تو  
 لگامش کن و از شد او این شود **سوال** اگر کوئی بیان کن مارا که تقوی حیثیت که از  
 بدانیم **جواب** بدانکه تقوی کنجی است عزیزا که بران عظیم باقی خیر کثیر و رزق کریم و فوز و  
 عظیم و غنیمت جیم و ملک عظیم باقی تو کوئی خیرای دنیا و آخرت جمیع کرده اند  
 و در زیر این یک خصلت نهاده اند که نامش تقوی است و تامل کن در قرآن  
 مجید که چند جا ذکرش کرده اند و چندین خیر و ثواب بدان معلق کرده  
 اند و چندین سعادت بدان اضافه کرده اند و سن از انجمله دوازده  
 بر تو شمارم یکی **مَرَحٌ وَ نَاقِلُهُ تَعَالَى وَ إِن تَصْبِرْ وَ اِ**

بیان  
 تقوی





تعالی اَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ یعنی برشت میا کرده شد برای متقیان ایست بهر چه  
 سعادت و در هر دو سرای که در زیر این تقوی نهاده اند پس فراموش مکن نصیب خود را  
 از تقوی و بدانکه اصل در کار عبادت سه چیز است یکی توفیق و نایمید و آن متقیان راست  
 چنانکه گفت اِنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ یعنی خدای تعالی با متقیان است و دوم اصلاح عمل  
 و اتمام تقصیر و آن نیز متقیان راست چنانکه گفت يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ یعنی اصلاح  
 کند عمل شما را اگر تقوی کنید سوم قبول عمل و آن نیز متقیان راست چنانکه گفت تَقَبَّلَ  
 اللَّهُ مِنْ الْمُتَّقِينَ یعنی قبول کند خدای تعالی عمل مکر از متقیان و مد عبادت  
 برین سه چیز است از آنکه اول توفیق باید تا عمل کند بعد از آن اصلاح تقصیر تا تمام شود  
 بعد از آن قبول چون تمام گردد و برای این سه چیز است تصرع و سوال جمله عالمین نه منی  
 که میگویند رَبَّنَا وَفِقْنَا لِعَمَلِكَ وَكُنْ لَهُمْ قَصِيرًا وَتَقَبَّلْ مِنَّا ای پروردگار ما را توفیق  
 ده ما را بطاعت خود و تمام کردن تقصیر ما و قبول کن از ما عمل ما را و این سه را خدای تعالی  
 بتقوی و عده کرده است و متقیان را این سه کرامت فرموده خواهند پذیرا و خواهند پس  
 بر توبه و اگر طالب عبادتی بلب اگر طالب سعادت دنیا و عقبی هستی قایل کن این یک  
 اصل را و آن آنست که همه عمر خود در عبادت رحمت دیدی و مجاهده کردی تا حاصل شد  
 آنچه مطلوب تو بود نه آنکه کار در آنست که قبول افتد و میدانی که خدای تعالی گفته است  
 اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ پس اصل این کار بتقوی بازگشته و ازین است که عیاض  
 گفت رضی الله تعالی عنهما که رسول الله صلی الله علیه و سلم را هیچ چیز از دنیا خوش نیامد  
 چنانکه متقی وقتنا و در رضی الله تعالی عنه گفته که در توبت است ای فرزندان آدم تقوی کن  
 و هر جا که خواهی بچسب و گفته اند که عامر بن قیس بیست و نه روزی هزار رکعت نماز میگزارد  
 چون در بستر آمدی نفس را گفتی ای جای همبید یا بخند را ای که بیخ چشم  
 از دلق از تو را ضعیف شده ام چون بتقوی سر در نیاری و وقت مردن

بگريست گفتند چه چيز ترا گريانيد گفت سخن خدای تعالی اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ  
 و تامل کن یک نکته دیگر و این اصل جمله احسان است و آن آنست که یکی از صلحا مرتجع خود را  
 گفت که مرا وصیتی کن شیخ گفت وصیت میکنم ترا بوصیتی که پروردگار عالیشان بدان وصیت  
 کرده است و گفته و لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تَتَّقُوا اللَّهَ  
 یعنی وصیت کردیم کسانی را که پیش از شما کتاب داده شده اند و شما را که تقوی کنید بگویم  
 نه آنکه خدای تعالی و ناما ترست بصلح بنده از همه کس نه آنکه او نصیحت کننده ترست بنده  
 را نه آنکه او شفیق ترست بنده را از همه کس پس اگر در عالم خصلتی بودی صلح ترم نمیده را  
 و جامع تر خیرات را و معظم تر در ثواب و بزرگ تر در عبادت و برآرنده تر اسید ما را ازین  
 خصلت که آن تقوی است خدای تعالی بنده گان را بدان امر فرمودی و بدان وصیت کرد  
 پس هرگاه پیشینیان و پیشینیا را بدین یک خصلت وصیت کرد و هم باین بنده کرد  
 و دانستی که این خصلت جامع است خیر دنیا و آخرت را و کافی است جمیع مہات را و  
 و رساننده است بنده را به بلندترین درجات در عبادت و اصلی است که بران فریدیت  
 و بنده است کسی را که بنظر دقیق دران بنگرد و بران عمل نماید و امید موفق سوال  
 اگر گوی هرگاه معلوم شد که این خصلت این چنین بزرگ است حاجت معرفت و سخت  
 پس چاره نیست اکنون غیر اذعان که تفصیل تقوی بگوی جواب بدانکه چنین است  
 که تشکیکی واجب است که او را بزرگ دارند و در طلب او جهد و جهد نمایند که بدان احتیاج  
 کلی است ولیکن میدانی که هر چه بزرگ و عزیز باشد در حاصل کردن آن نیز زحمت  
 و رنج بسیار باشد و همتی عالی باید تا بدست آید پس چنانچه این خصلت  
 خصلتی بزرگ است و عزیز است مجاہدہ کردن در طلب او و قیام نمودن و حق  
 او نیز دشوار است که خصلت برانند از همت باشد و لذت بر حسب همت  
 خدای تعالی سیفرماید وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا یعنی هر که

در راه ما مجاهد کند و راه خود بنا کنیم پس بشنو و بیدار شو و فهم کن این خصلت را  
 بعد از آن چیست شو تا بران عمل کنی و از خدای تعالی یاری خواه که کار در عمل کزنت  
 و الله الموفق سیکویم گوشتار بدانکه اول تقوی در قول مشایخ پاک کردن دل است  
 از گناهی که مثل آن گناه از خود در وجود نیامده است تا حاصل شود و مر ترابه قوت غم بزرگ  
 آن و حجابی میان تو و میان گناهان و تقوی را در قرآن هر سه چیز اطلاق کرده اند یکی  
 ترس و استعجاب خدای عز و جل قال الله تعالی وَاَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ  
 ابْن عباس رضی الله تعالی عنه گفته که ای مومنان فرمان برداری کنید خدای عز و جل  
 چنانکه حق است سو هم معنی پاک کردن دل است از گناهان و این است حقیقه  
 تقوی نه آن دو نبینی که خدای تعالی گفته وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ يُخِشِ اللَّهَ  
 وَيَتَّقِهِ قَدْ اُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ یعنی هر که فرمان برداری کند خدای را و  
 رسول او را و ترس از خدای تعالی و تقوی کند و از جمله رستگاران است طاعت  
 و خوف را ذکر کرد پس از آن تقوی را ذکر کرد پس معلوم شد که حقیقت تقوی  
 چیز است سواي طاعت و خوف و آن پاک کردن دل است چنانکه گفتیم و شایع گفته اند  
 که سنازل تقوی است تقوی از شرک و تقوی از بدعت تقوی از عاصی فرعیه و این بر سر  
 خدای تعالی است ذکر کرده است قوله تعالی لَيْسَ عَلَى الَّذِيْنَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ  
 جُنَاحٌ اِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا  
 فَاِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِيْنَ یعنی نیست بر کسی که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده بآل و پیروانی  
 که سیخو رن چون تقوی کنند و ایمان آورده اند و عمل صالح کرده و تقوی کرده اند و ایمان آورده اند  
 و تقوی کرده اند و نیکوئی کرده اند و خدای تعالی دوست میدارد نیکوکاران پس تقوی و تقوی از  
 شرک است و ایمان که با او ذکر کرده است توحید است و تقوی دوم تقوی از بدعت و ایمان که با

او ذکر کرده است اقرار است بسنت و جماعت و تقوی و سوم تقوی از معاصی فرعی  
 و چون استقامت بر دو شوارست مقابل کرد و از ابد احسان و احسان طاعت و تقیات  
 است بر تقوی از معاصی فرعی پس درین یک آیت جمع کرده است منزلت را منزلت ایمان  
 و منزلت سنت و منزلت استقامت بر طاعت این است آنچه علماء در بیان معنی تقوی  
 گفته اند و میگویم که تقوی را معنی اجتناب کردن از فضول حلال نیز می یابیم چنانچه در خبری است  
 از پیغمبر صلی الله علیه و سلم متقیان را که متقی گویند بسبب آنکه ترک بکیرند چیزی را که در و باکی نیست  
 از خوف آنکه یفتد در چیزی که در آن باکی هست پس چنان دوست میدارم که جمع کنم میان آنچه  
 علماء گفته اند و میان آنچه در خبرست تا حدی باشد جامع و معنی باشد بالغ پس میگویم که تقوی  
 بر چیز گردشت از هر چیزی که می ترسی از مضرت آن در دین خویش نیز می باشد که در خبری است  
 گفته اند را گویند که متقی است چون از هر چیزی که در ازایان دارد بر چیز که از طعام و شراب  
 و سیوه و غیر آن پس آنچه از مضرات آن می ترسی در دین و قسم است کی مخصوص است  
 و معصیت و و هم فضول حلال از آنکه شغولی بفضول حلال آدمی را بجهل و  
 محض عصیان می کشد پس هر که خواهد که از مضرت دین این باشد ازین خطر بریزد  
 کند و از فضول حلال خود را باز دارد پس تقوی مانع و جامع بر نیز گردشت از هر چیزی که  
 در کار دین زیان دارد و آن معصیت است و فضول حلال این است تفصیل تقوی و  
 بدانکه تقوی از حرام فرض است ترک آن عذاب لازم آید و تقوی از فضول حلال کار  
 شکر است به ترک آن حسب و حساب و عیب کردن لازم گردد و هر که از حرام تقوی  
 کند او در درجه فرو دست از تقوی و هر که از فضول حلال تقوی  
 کند او در درجه بلند باشد از تقوی و هر گاه که بنده حسب میکند  
 میان هر دو یعنی از معصیت و فضول بر دو تقوی کند او تقوی  
 بر سبیل کمال کرده باشد و چنانکه حق است سبب آورده این است معنی

تقوی و بیان آن نیکو فهم کن این را **مسئله** اگر گوی که اکنون بیان کن که این معنی را چگونه  
بسل آرم و نفس و چگونه لگام کنم و او را به لگام تقوی بدین معنی که تفصیل آن گفتی و تقوی  
تام کردی **جواب** بدانکه تفصیل آن در نفس اینست که بقوت تمام قیام کنی  
و نفس را از همه محصیتهای بازدار و از همه فضولها به پریشی چون این کردی و چشم  
و گوش و زبان و دل و شکم و قرح و جمیع اعضا تقوی کردی و نفس را به لگام تقوی  
لگام شد اما پنجه چاره نیست ترا از دانستن آن اینست که سیکویم هر که  
خواهد که تقوی کند این پنج عضو را که اصل است نگاهدار و آن چشم و گوش  
و زبان و دل و شکم است پس نگاهدار این برینخ را از چیزیکه می ترسی از زبان  
آن در کار دین از معصیت و حرام و فضول حلام چون این چنین صیانتی حاصل شد  
اسیر است که جمیع اعضا مضمون ماند و به تقوی جامع به جمیع بدان قیام نموده باشد  
پس در اینجا حاجت افتاد که پنجم فصل در بیان این پنج عضو و تفصیل آنچه در  
هر یکی حرام است و فضول است بگویم بقدر آنکه لایق این کتاب باشد **فصل**  
**اول در چشم** بر تو باد به نگاه داشتن چشم است سبب آفتها و فتنهها  
و نظر کن در کار چشم درین سه اصل کافی **اصل اول** خدی تعالی **وَقَالَ الْمُؤْمِنِينَ**  
**لِيَعْصُوا الْبَصَارَ هُمْ وَحِفْظُوا فِرْجَتَهُمْ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ**  
**بِمَا يَصْنَعُونَ** یعنی بگویم مومنان را تا چشمها فروخوانند و فرجها نگاهدارند که آن پاک کننده  
تر است ایشان را و طایفه ای تعالی میداند آنچه میکنند بدانکه سن تامل کردم درین آیت بخروگی  
آیت سه معنی بزرگ یا قلم اوب گردن و بیدار کردن و تهدید کردن اما آداب نگاه  
برواری کردن سولی است و الابی اوب باشد و بی ادب را از مجلس بیرون کنند و لایق  
آن نباشد که در حضرت بایستد نیکو فهم کن این نکته را تامل کن که آنست آنچه است و اما بیدار کردن  
آنکه گفته است آن پاک کننده تر است ایشان را یعنی پاک کننده تر است دهای ایشان را و این

از آن است که چون چشم نبندی و هر طرفی که خواهی به بینی خالی نیست که چشم تو برای  
 افتد و اگر عیناً بینی خود گناه بگیرد و بسا باشد که دل تو بدان متعلق گردد و بدان هلاک شوی  
 و اگر بر مباهی افتد بسا باشد که دل تو بدان مشغول شود و وسوسه ما در خاطر آید و شاید که  
 بدان ترسی و پریشان دل بمانی و از غیر منقطع شوی و اگر چشم به بندی ازین همه بلاها  
 اسوده بمانی و درین سعی حضرت عیسی صلوٰۃ اللہ علیہ و علیہ السلام گفته است بر برین از نظر که  
 شهوت را در دل میکار و صاحب نظر را همین فتنه بسنده است و النون رحمۃ اللہ  
 علیه گفته است چشم بستن آرزو ما را نیکو بجای است پس اکنون هر گاه که چشم را فرو  
 خوابانی و از نظر کردن بسوی مالا یعنی نگاهداری خارج دل و اسوده از جلد و وسوسه با بشی  
 و اما تهدید آنکه گفته است خدای تعالی میداند آنچه ایشان میکنند و بسنده است این  
 سخن برای بر زمینیدن از گناهان مرکبی را که از ایستادن پیش خدای تعالی تیرسد این بود  
 یک اصل از کتاب خدای تعالی اصل دوم آنکه رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفته است که  
 نظر کردن بسوی محاسن زن تیرسیت در هر آلوده از تیرهای شیطان هر که ترک کند آن را خدا  
 تعالی او را ذائقه عبادت بچشاند که بدان خوش و یاقین حلاوت عبادت و لذت  
 سناجات کاریت بس عظیم و این صحیح است و همچنان است که رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
 وسلم گفته است و بدان کسی که آزموده است که بازداشتن نظر از مالا یعنی حب یاقین  
 لذت عبادت و حلاوت دل و صفای اوست اصل سوم آنست که نظر کردن در بعضی  
 از اعضای خویش که هر یک را برای چه آفریده اند برای آن چیز نگاه دارد که  
 پائی برای رفتن در باغها و قصرهای بهشت آفریده اند و دست برآست  
 گرفتن قلع شراب و برگرفتن سیوهائی بهشت آفریده اند و همچنین  
 جمیع اعضای همچنین چشم برای نظر کردن بسوی پروردگار جهانیان  
 آفریده اند و هر دوسرای هیچ کس است بزرگ تر ازین

میت پس واجب است نگاه داشتن چشم برای اینچنین که امتی است ساصل چون در گوشت  
 تامل کنی پس بداند برای نگاه داشتن چشم فصل دوم در گوش بر تو باد به نگه داشتن  
 گوش از خش و فصول و این بسبب و چیز است یکی آنکه روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم که ششصد و شصت بار گویند و و هم آنکه شنیدن در دل خطرناکتر از  
 و سوسه ما افکند و از اینجا در دل و تن شعلهها پیدا شود چنانکه برای عبادت خیری در دل  
 باقی نماند و بداند که سخنی که در دل از گوش می افتد بهتر از طعام است که در شکم افتد که بعضی از آن  
 مضرت و بعضی نافع و بعضی فساد است و بعضی زهر است و بقای سخن در دل بیشتر است  
 از طعام و شکم که طعام از سده بخواب و غیر آن نال شود و بداند که اگر سخن در دل باقی  
 ماند بک همه عمر باند پس چیزی ازین تباها ترجیح باشد که همیشه او در پنج و بلا می دارد و  
 بسبب آن در دل و سوسه ما افتد و خطر آن باشد که او را در بلا می افکند و اگر گوش  
 از شنیدن مالا یعنی نگاه دارد ازین همه بلاها این باشد و الله الموفق فصل سوم  
 در زبان بر تو باد به نگاه داشتن زبان و ضبط او و قید او که او سخت ترین اعضا است  
 در بی فرمانی و فساد او بسیار است سفیان بن عبد الله رضی الله عنه گفته است که گفتم یا رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم چه چیز است آنچه بیشتر برین از این می ترسی رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 زبان خود را گرفت و گفت این است و یونس بن عبد الله رضی الله عنه  
 گفته است که نفس من در ما سخت به بصره روزه تواند داشت و ترک یک  
 کلمه مالا یعنی نتواند کرد پس هرگاه که نفس در آن چنین باشد بر تو  
 باد به نگاه داشتن زبان با هر گونه جبهه که دانی و نظیر که برین  
 پنج اصل اول آنکه ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت  
 کرده است که آدمی چون به صبح برخیزد و جمیع اعضا از زبان را گویند  
 که ترا سوگند بخدا می نمایم و از اینجا هم که راست باشد

که چون تورا است شدی مایه راست شدیم و اگر تو گشتی مایه گشتی می گشتی  
 سخن گفتن در جمیع اعضا آدمی را اثر میکند به توفیق و خذلان و نمودار نمی است  
 قول مالک بن نینار رحمه الله علیه که گفت چون در دل سختی بینی و در تن سستی بینی  
 و در رزق حسرتی بینی بدانکه کل الا یعنی گفته اصل ووم در کجا بداشتن  
 زبان نگا بداشتن وقت است از آنکه بیشتر چیزیکه آدمی جز ذکر خدای تعالی بر زبان  
 سیراند لغو است که وقت بدان ضائع میشود و کان بن سلمان رضی الله عنه بر غرض  
 نو که ناکره بود و بگذشت گفت که این غرض که ناکره است بنفس خود بازگشت و گفت  
 که ای نفس غرور چه پرستی از چیزیکه ترا بکار نیاید بروزه یک ساله او را اعتقوبت  
 کردم می گویم خوشوقت کسانی که در دین این چنین اهتمام دارند و استند و دل  
 بر غافلان که همان نفس است گدازد اند تا هر طرف که میخواهد می رود و اصل  
 سوم در کجا بداشتن زبان نگا بداشتن محل صایح است از آنکه هر که زبان نگا دارد  
 و سخن بسیار گوید لامحال و غیبت مردمان افتد چنانکه گفته اند هر که سخن بسیار گوید و  
 خطا بسیار گوید و غیبت صاعقه است لعلک و تباها کند و هیچ طاعات را چنانکه  
 گفته اند مثل کسی که مردمان را غیبت کند کسی مانند او منجیق گیر و دیگری مای خود را  
 بجانب مشرق و غرب و بین و شمال می اندازد و روایت کرده اند که ابو حسیبه  
 را گفتند که لعلان ترا غیبت کرده او طبعی پراز خدا دارد و فرستاد و گفت که شنیده ام  
 نیکبای می خود را این همه بدیه فرستادی بجهت مکافات آن را بر تو فرستاد و مرد  
 مجلس این را بر آن سخن و غیبت افتاد و گفت اگر من کسی را غیبت کنم  
 باری او روید و بخورد و اگر من چه را که او اولی تر است کند کسی که من بستاند و گفته اند  
 که حاتم اصم را شبی قیام شب فوت شد زن او تعزیش کرد و حاتم  
 گفت طائفه شب قیام کرده چون بصرم برخاستند مرا غیبت کرده اند

مسئله

بر



آن نماز ایشان روز قیامت در میزان سن خواهد بود اصل چهارم آنکه سفیان گفته است  
 سخنی که بزرگان که بشکند دندان و دیگری گفته است که زبان خود را کشاده مکن  
 تا کار بر تو تنگ نگردد و در مثل میگویند بسیار کلمه صاحب خود را بگوید مرا بگذارد و اصل پنجم  
 آنکه یاد کن آفات آخرت و خرابی آن در عاقبت و بشنود آن یک نکته و آن آنست  
 که از دو حال خالی نیست سخنی که خواهی گفت حرام است یا فضول حلال اگر حرام است  
 در آن غذایی است که طاق آن نداری و رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته است که  
 و شرب سراج طایفه را دیدم که در دفع مر و در سیخورند گفتم ای اخی جبریل ایشان  
 کیانند گفت ایشان کسانی اند که گوشتهای مردمان سیخورند یعنی غنیمت  
 میکردند و آن سخن اگر صیاح است در آن چهار آفت است یکی آنکه گراما کاتبین بشنود  
 کروی بچیزیکه در آن فائده نیست و واجب است آدمی را که از کرام کاتبین شرم دارد  
 و ایشان را از بخاند و دوم آنکه سخن بسیار گفتن همچون ادا کردن نامه است بسوی  
 خدای تعالی از لغو و بزل پس بپرسیز و بیندیش که چه میکنی و یکی از بزرگان مریدی  
 دید که فحش میگفت گفتا که ای فلان بنی اندیشی که بسوی خدای تعالی چه نامه می  
 نویسی بترس و خذر کن که فردا ندانست و حسرت کشی سوم آنکه هر چه میگوی روز قیامت  
 پیش پادشاه جبار بجنود و جلای عالم بخوانند چهارم آنکه ملاست و عیب کردن باشد  
 و قیامت که چه گفتی و از پروردگار خود شرم داشتی و جتهای او بریده شود پس او را به  
 و درخ بیندازند بنده است این اصل نامر کسی را که درین نیکو تامل کند و الله اعلم

### فصل چهارم در ورول

بر تو باد پشگاداشتن دل و اصلاح کردن او که کار نگار داشتن او دشوار تر است از  
 نگار داشتن اعضای دیگر و خطر او بزرگ تر و بیشتر و طریق نگار داشتن او باریک تر و صعب تر است  
 و یاد کن درین کار پنج اصل کافی اول تو را خدای تعالی که گفت یَعْلَمُ خَائِنَةَ

الْكَافِرِينَ وَمَا تَخْفَى الصُّدُورُ يَعْنِي سِرِّهَا وَنَجْوَاهَا وَدَائِرَتِهَا  
 وَدَائِرَتِهَا كَقَوْلِهِ تَعَالَى سِرِّهَا وَنَجْوَاهَا وَدَائِرَتِهَا  
 وَدَائِرَتِهَا كَقَوْلِهِ تَعَالَى سِرِّهَا وَنَجْوَاهَا وَدَائِرَتِهَا  
 بَرِّينَ كَيْفَ جَاءَ فِي الْقُرْآنِ وَكَشَفَ كَرَاهِيَّتَهُ وَبَارَزَ بِكَارِهِ بَيَانِ نَمُودِهِ وَبَسْنَدِهِ بَرِّ  
 تَوْفِيقِهِ عِلْمِ وَاطْلَاعِ خُدَّي تَعَالَى اِزْكَانِكُمْ سَعَالَهُ بَاوَسْتِ وَاعْلَامِ الْغُيُوبِ سَعَالَهُ  
 بَاعْلَامِ الْغُيُوبِ اَمْرَ خَطِيرِ سَبْطِ نِيكُو تَامِلِ كَرْنِ وَدَرْكَارِ خَوْ وَبِنْدِشِشِ كِهْ اَوْ اَزْ دَلِ بُوخِشِشِ  
 كِهْ مِي بِنْدِ وَجْهِ اَحْوَالِ سِتْ كِهْ سِرِّ اَنْدِ اَصْلِ دَوْمِ اَنْكِهْ رَسُوْلِ اَمْدِ صَلَّى اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَقَوْلِهِ  
 كِهْ خُدَّي تَعَالَى نَظَرُ كُنْدِ مَبْسُومِي صَوْرَتِهَا وَاعْلَامِهَا شَاهِدِ لِيكِنْ نَظَرُ كُنْدِ سَوِي دِهْ اَوْ دِهْ تَهْ شَاهِدِ  
 پَسْ چُونِ نَظَرُ گَاهِ پَرُورِ دِگَارِ دَلِ سِتْ عَجَبِ سِتْ وَازِ كَسِي كِهْ رُوِي وَتَنْ رَا بَشُوِيْدِ  
 وَازِ بِنْدِ يِهْ اِيَاكِ دَارِ دَكِ نَظَرُ گَاهِ خَلْقِ سِتْ دِيَا رَا يَدِ بَدِ اَنْجِهْ مِي تَوَانْدِ تَا مَخْلُوقِي بَرِ عَيْسِي مَطْلَعِ  
 شَوْدِ وَپَرُورِ اَنْدَارِ وُ دَلِ رَا كِهْ نَظَرُ گَاهِ پَرُورِ دِگَارِ سِتْ اَزْ حَرْصِ دِهْ اَوْ اِيْدِ بَكْدَارِ  
 دِيَا كِ كَرْدَنِ وَارِ اسْتِنِ اَوْ نِهْ پَرُورِ دِگَارِ سِتْ كِهْ خُدَّي تَعَالَى بَرْتَبَانِيهَا وَحَيَوِيَّةِ  
 اَوْ مَطْلَعِ شَوْدِ وَدِگَرِ بَرِي كِي تَبَاسِي اِزْ اَنْ خَلْقِ مَطْلَعِ شَوْدِ سِهْمِ بِيَا رِ شَوْنْدِ وَازِ اَنْ اَنْ خُوْدِ بَرْتَبِ  
 اَصْلِ سَوْمِ اَنْكِهْ دَلِ پَا شَاهِ سِتْ وَجْمِ اَعْضَا تَا مَجِ اَوْ سِتْ چُونِ بَا شَاهِ نِيكُو  
 بَا شَاهِ رَحْمَتِ نِيَزِ نِيكُو بَا شَاهِ چُنَا كِهْ رَسُوْلِ اَمْدِ صَلَّى اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَقَوْلِهِ كِهْ دَرْتَنِ نَبِيْ اَوْ مِ  
 كُوشْتِ پَارِهْ اَيْسْتِ اِگَرِ اَنْ نِيكُو شَوْدِ سِهْمِ تَنْ نِيكُو شَوْدِ وَ اِگَرِ اَنْ بَدِ شَوْدِ  
 سِهْمِ تَنْ بَدِ شَوْدِ وَ اَنْ كُوشْتِ پَارِهْ دَلِ سِتْ پَسْ چُونِ صِلَاحِ سِهْمِ  
 اَعْضَا وَ صِلَاحِيَّتِ دَلِ سِتْ وَاجِبِ سِتْ كِهْ بَا صِلَاحِ اَنْ جِهْ كُنْتِ اَصْلِ اَكْبَامِ  
 اَنْكِهْ دَلِ خَرْنِدِ اَيْسْتِ جَوَابِ نَفْسِ رَا كِهْ اَوَّلِ اَنْ عَقْلِ سِتْ وَ بَزَرْگِ تَرِيْنِ نَفْسِ  
 سَعَرَفَتِ خُدَّي تَعَالَى سِتْ كِهْ اَنْ سَبَبِ سَعَادَتِ هَرُ دُوسَرِي سِتْ بَعْدِ اِزْ اَنْ  
 اَبْصِيْرَتِي سِتْ كِهْ بَزَرْگِي نَزْدِيْكَ خُدَّي تَعَالَى بِلَدْنِ حَاصِلِ شَوْدِ وَ بَدِ اِزْ اَنْ نِيَّتِ خَالِصِ مِرْطَاعَتِ كِهْ تَوَابِ

ابد بدان متعلق است بعد از ان انواع علوم و حکمتها که شرف بنده بدان است پس  
 واجب باشد که همچو خزینه را از اوقات دزدان و راهزنان نگاهدارد تا این جوهر  
 عزیز را آفتی نرسد و دشمنی بران ظفر نیابد اصل **معنی** آنکه من تامل کردم در  
 حال دل ترنج خیزد روی یا قسم که در اعضا سی یکیزیت بکلی آنکه دشمن قصد او میکند  
 و مراد را ملازم است و دل نترل الهام و وسوسه است و این هر دو را راجح و شر  
 میخوانند که آن ملک است و شیطان و **و هم** آنکه کار دل بیشتر است که هوا و عقل  
 برود و روی اندواید و هر گاه و و شکر است یکی هوا و شکر او دوم عقل و شکر او  
 پس دل و ایمان میان محاربه و مقاتله و تناقض ایشان است و واجب است  
 که نگاهدارند و غافل نشوند از جای که آنجا می باشد **و هم** آنکه عوارض مراد نیست  
 از آنکه خواطر بران تیرماست که دایما چون باران در دل میریزد و تو بر منع ان قادر  
 نیستی از آنکه دل مانند چشم نیست که میان دو پاکست که نبندی و یاد جای خالی قرار یک  
 پیشینی و این شوی زبان نیست که درون در جوهر و ملک ندان است بلکه دل بدف خواطر است  
 و برابر باز دشت آنقدر نیست و او را به هیچ حال نگاه توانی دشت با این نه نفس متاب  
 کنند در پیروی آن خاطر است پس اقتناع از ان کار پس شوار است و محنتی عظیم است  
 چهارم آنکه علاج کردن دل بر تو و شوار است زیرا که ادا از تو غایت است بسا باشد که  
 بدانی و در آفتی سبقتی **معنی** آنکه آفات بسوی او شتابانند و ترست و او میگردید حال نزدیک  
 ترست و گفته اند که دل شتاب کننده ترست از دیگر و در جوهر سیدان و نیز از نفس و باطن  
 دل بفرز اندای کار و سیاهی است و میل است بسوی غیر خودی و تقاضای کار و فکر  
 اگرست پس کار دل در خطر عظیم است و نیز ادنی کار او قیامت و نهایت  
 کار او تب است بخدای تعالی نشنیده قول خدای تعالی است که هر کس آن  
 من الکافیرین و کبر که در دل بود کفر را آورد و بسبب این معنی گفته اند

خاص بردبانی خود ترسان و لرزان بوده اند و گریان مانده اند و همه غایت در آن  
 صرف کرده اند خدای تعالی در وصف ایشان گفته است **يَخْأَوْنَ يَوْمًا يَتَقَلَّبُ فِيهِ**  
**الْقُلُوبُ** و الا بصا<sup>است</sup> یعنی می ترسند از روز یک بگرد و در آن دلباشها سوال  
 اگر گوی که چون کار دل چنین سخت و مهم گشتی بیان کن ما را ان معانی که دل را اصلاح  
 کند از آفات که او را پیش آید و تبا<sup>است</sup> کند تا باشد که توفیق یابم بر آن عمل کنم **جواب**  
 بدانکه تفصیل ان معانی در از نه است این مختصر کنجایش آن ندارد و غلای آخرت  
 درین باب کتاب ما تصنیف کرده اند و قریب بمقدار خصلت ستوده و همین قدر  
 مانستوده بیان کرده اند و کسی را که کار وین مهم باشد و از خواب غفلت بیدار شود  
 و از خدای تعالی توفیق یابد حاصل کردن آن همه کتابها و عمل کردن بر آن و او را  
 دشوار نباشد و ما درین کتاب اصلی چند که ازان در علاج دل چاره نیست ذکر کنیم و آن چهار  
 طول امل و عجلت و حسد و کبر و چهار در مقابل او ستوده است کوتاهی و امل و استیلا  
 در کار ما و نصیحت خلق و تواضع این است ان اصلها که در اصلاح دل ازان چاره نیست  
 اکنون گوشش دارد و بشنود که در هر یکی چه است و است و چیست شود و چگونگی  
 برای ازاله و دفع هر یک ازین آفات آما<sup>است</sup> طول امل بدانکه او مانع است از نتیجه  
 طاعتها و باعث است بر همه شرها و فتنها و در ویت سخت که خلق را  
 در بلاد ما و افستهای گوناگون می انگند و جمله خرابیها و تبا<sup>است</sup>های ما از وی  
 می خیزد و بدانکه چون امل خود را در از کنی از و چهار آفت پیدا شوند یکی ترک  
 طاعت و کاسبی کردن در آن که بگوید نخواهم کرد در روزها  
 پیش من است هیچی این معاذ را ازی گفته است که طول  
 امل قاطع است از همه خیرات و و هم ترک توبه و تاخیر ازان  
 که بگوید نخواهم کرد در روزها بسیار است و من جو انهم

انی و منکر و از یک روز

و عمر من اندک است و من قادرم بر گناه که خواهم توبه کنم و بپایانم که مرگ در آید و پیش  
 از اصلاح عمل ترا بر باید و بگوئی که پیری برسم توبه کنم بسیار جوان مردند و پیری نرسیده  
 سوم حرص بر جمع کردن مال و مشغول شدن بدنیای و ترک استغناء آخرت که بگوئی  
 از فقر در حالت پیری می ترسم که از کسب کردن ضعیف و عاجز شوم مرا از قوت فضل  
 چاره نیست تا در حالت مرض و جبران مرا بکار آید اینها و دیگر مانند این اندیشها را  
 رعایت ترا در دنیا بجنباند و حرص ترا بر دی زیاد نکند تا بگوئی چه خواهم پیشید در  
 رستمان و چه خواهم خورد در بیتان باشد که عمر دراز شود محتاج مردمان شوم و محتاج  
 در پیری سخت و شوار است چهارم سخنی دل دفراموشی آخرت از آنکه چون عمل در از کردی  
 مرگ را دگرور آید و نمکنی و نرسی دل و صفائی او بپایان کردن مرگ و گورست و بدگر توب  
 و عقاب و احوال آخرت حاصل آید و در دلی که از اینها نگذارد او را از کجای صفا و رفت  
 باشد قوله تعالی فطال علیه السلام لا مَدُّ نُفُوسٍ فَلَیْکُمْ چون اهل در از کنی طاعت  
 تو اندک شود و توبه در تا حیرانند و محصیت بسیار کنی و حرص تو فاسخ شود و عفت  
 تو قوی گردد و ملک بیم آن باشد که آخرت را نیز بیاورد و همه کدام حال ازین  
 تباها تر باشد و کدام ازین عظیم تر داین همه بسبب طول اهل است اما اگر اهل کوتاه  
 کنی و مرگ خود را نزدیک دانی و یا کسی حلق برادران و یاران که مرگ  
 ایشان را ناگاه فرو گرفت در وقتی که گمان نداشتند شاید که حال تو نیز مثل حال  
 ایشان شود پس بیدار شو ای سخر و غافل و یاد کن آنچه عوف  
 ابن عبد الله رضی الله عنه گفته است با سید و وار و زک  
 که آن روز را شب نرسانید و بمنتظر نرسد که فریاد  
 دریافت اگر شما اجل و آمدن او بیند اسل را از شما  
 دارید عیسی ابن مریم صاواة الله صبینا و علی

شاید که در اندیشه  
و بهیچ وقت باشد  
نکلی که در ۲۰ ساله

گفته است که دنیا سه روز است وی که گذشت ازان بدست تو چیزی نماند و فردا را نی  
دانی که بیایی یا نیایی بر روز سوم که تو درانی در دست تو همان روز پیش نیست آنرا  
غنیمت دار ابوهریره رضی الله عنه گفته است که دنیا سه ساعت پیش نیست ساعتی  
که گذشت ازان چیزی بدست نیست و ساعت آینده نیدانی که بیایی یا نیایی ساعت  
سوم آنست که در دستی پس از روی حقیقت از دنیا مالک نیستی مگر یک ساعت  
را و شیخ من گفته که دنیا سه نفس است نفسی که گذشت کردی در آنچه کردی و نفسی دیگر  
نیدانی که بیایی یا نیایی از آنکه بسا از نفسی تا نفسی دیگر نرسیده اند نفس سوم آنست  
که تو درانی پس مالک نیستی بحقیقت مگر یک نفس را پس بشتاب بدان بسوی توبه  
و طاعت شاید که در نفسی دوم بگیری و بنای رزق اندو گین به باش شاید که آن زمان  
که بقوت محتاج شوی زنده مانای و چه تنهایی و نادانی باشد که آدمی غم یک روز و  
یک ساعت بخورد و در نفس دوم بخوابد مردی که آنچه رسول الله صلی الله علیه و سلم  
به صحابه گفته است در حق اسامه که تعجب نمیکند از طول که بهشت یک ماه کنیزک خرید است  
اسامه در ازل است و الله که تنها دم قدس نمی مگردان بر دم که خواهم برداشت  
یا زود برداشتم لقمه را اگر که کمال بر دم که فرو خواهم برد یا نه پس ای طالب هرگاه  
که این چیزها که گفته ام یاد کنی و برین مواظبت نمای و شب و روز بنگار کنی هر آنکه اهل  
تو کوتاه کرد و بغیبت خدای تعالی و نفس خورابه بینی شتاب گفت و در طاعت  
و تعجیل کند و در توبه و زهد کند و در دنیا و دل ملایبی خائف از حسرتی  
تعالی و امیدوار باشد که در آخرت بساوت برسی و این همه بعد فضل خدای  
تعالی بسبب این یک خصلت است که آن که تا همه اهل است حکایت  
کرده اند که زرارته بن ابی اوفی را بعد مردن او در خواب دیدند گفتند که کدام عمل  
فاضل تر است نزدیک شما گفت رضا بکم خدا و کوتاهی اهل پس نظر کن



حرمان و خندان تا آنکه بر مرادی غلبه نماید و بر دشمن کسی او را یار  
 نه نماید چنانچه حاتم اصم گفته است آنکه او را کینه باشد بی دین است و آنکه کسی  
 را غیبت کند عابد نیست و آنکه غماز کند ماین نیست و آنکه حد  
 کند کسی او را یاری نکند سیگویم که حدود چگونه بر مراد غلبه نماید که مراد او را دل  
 نعمت خداوند است از بنده مسلم و چگونه او را بر دشمنانش یاری دهند  
 که ایشان مسلمانان بندگان خداوند و چه نیکو گفته است ابو یعقوب رحمه الله علیه  
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى تَمَامِ النِّعَمِ عَلَى عِبَادِكَ وَحَسِّنْ أحوَالَهُمْ و بدستی که  
 حد در دست که تبا کند طاعت های ترا و بسیار کند شرکانه ترا پس  
 منع کند ترا از راحت نفس و جسم قلب و نصرت یافتن بر اعدا و بدو رسیدن  
 از مقصود پس کدام درو باشد ازین دردناک تر پس بر تو باد به علاج کردن نفس  
 خود از حد اما **عجلت** بدانکه عجلت خصلتیست که مقصود ما را فوت می سازد  
 و مردمان در گناهان می اندازد و درین خصلت چهار آفت هست یکی آنکه عابد را قصد  
 مترقی باشد و چیزی و دران جهد کند پس بآب باشد که در یافتن آن تعجیل کند  
 و هنوز وقت آن نرسیده دست پس به سبب عجلت فوسید شود و ترک طاعت  
 طلب کند و از ان منزلت محروم ماند و یا چنان غلو کند در طلب درنج دادن نفس که بکلی از ان  
 منقطع گردد سبب عجلت پس اوسیان افراط و تفریط است و غلو و تقصیر و هر دو مذموم است  
 روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و سلم که گفت بدستی که درین احکام است پس درائی بودن  
 ما بر نمی و سنگی و در شل است آن کم تشجیل تفصیل اگر شبانی کنی برسی و و هم که عابد را جگر  
 باشد و از خدای تعالی بخوابد و عا بسیار کند سجده و جهد تمام بآب باشد که در اجابت شدن  
 تعجیل کند و پیش از وقت نیاید بدان سبب رختش کم شود و عا ترک گیرد و از اجابت مقصود شود  
 ماند و هم آنکه کسی بی ظلم سازد و او را تعجیل کند که سبب پلاک شود و بآب باشد که در عا



بد کردن از حد بگذرد این خود معصیتی باشد چهارم آنکه اصل عبادت تقوی است  
 و اصل تقوی نظر کردن است و چیزها به احتیاط و بخت تمام پس چون کسی در کارها عجل  
 باشد نتواند که در اکل و شرب و لباس و کلام و فعل تا مل کند و نظر کند پس بشتابان موعود  
 و در ضلالت افتد اما **کسر نشنیده** که خدای تعالی فرموده است **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْتَکْبِرُ**  
**وَاَنَا مِنْ اَلْکَاذِبِیْنَ** یعنی بی فرمانی کرد و کبر نمود و از جمله کافران شد بد آنکه این خصلت  
 بهیچ خصلتهای دیگر نیست که زیان آن در اعمال ظاهر و در فروغ باشد بلکه مضرت  
 این خصلت در اصل ایمان است و چون مستحکم گردد و غلب شود موعود بایستد منها تا بل  
 مدارک نماند و کترین چیزها که از این خصلت نیز چهارافت است یکی حرمان از حق و کوری  
 از معرفت آیات خدای و فهم احکام او چنانکه خدا تعالی گفت **مَنْ اَصْرَفَ عَنِ اٰیَاتِیْ**  
**اَلَّذِیْنَ یَتْلُوْنَ فِی الْاَسْحَادِ** یعنی بگردانم از آیات خویش کسانی را که  
 بر روی زمین تکبیر میکنند بناحق دوم شتم و بغض از خدای تعالی چنانکه گفت **اِنَّهٗ لَا یُحِبُّ**  
**اَلْمُتَشَبِّهِیْنَ** یعنی خدای دوست مدار و متکبران را و روایت کرده اند که موسی صلوات الله  
 علی نبی و علیته گفت یارب کیت دشمن ترین خلق نزدیک تو گفت هر که در دل با تو کبر باشد  
 و زبان او درشت باشد و چشم او بسته باشد از حق و دست او بخیل باشد و خلق او بد باشد  
 سوم خواری و عقوبت در دنیا و آخرت حاکم گفته است رحمة الله علیه بر پرنیز از مردمان ما  
 بر سه حالت بر کبر و حرص و خرامان آنکه تکبر در دنیا بیرون نرود تا خواری خود از خواری ترین مردمان دنیا  
 نه بیند و حرص از دنیا نرود تا محتاج پاره نان و شربت آبی نشود و خرامانده از دنیا نرود تا بپول  
 و نجاست خود آلوده نشود و چهارم نارد و غلب در عجبی چنانکه روایت کرده اند که خدای تعالی فرموده است  
**کِبْرَیَاوِیْ مِنْ هَیْءٍ** و عظمت از ادین است هر که در دنیا با من نزاع کند او را در آتش و فرخ در آیم  
 پس خصلتی که فوت گردد معرفت حق و فهم آیات و احکام او که آن اصل کاهست پس با او شتم خدای  
 تعالی و خواری در دنیا و نارد و آخرت نشاید معطل را که از این غافل اند و نفس خود را با از این اصل ح

گفتند نیست بعتی از اقبال این چهار خصلت که بیان کردیم والدالموفق بفضلہ سوال اگر  
 چون درین خصلتها چندین افات است و واجب است خود را از ان نگاه داشتن  
 پس چاره نیست از دانستن حقیقت و حد هر یکی و بیان کن تا بدانیم که طریق نگاهداشت  
 هر یک چگونه است **جواب** بدانکه در هر یک سخن بسیار است و کتاب احیاء علوم دیرب  
 کرده گفته ایم و اینجا آن مقدار که از دانستن آن چاره نیست در چهار اصل بیان کنیم **اصل**  
**اول و رامل** اکثر علماء ما گفته اند که امل ارادت زنده گانی است در زمان مستقبل  
 بر سبیل حکم و قطع و کوتاهی امل ترک حکم و قطع است در آن بقید کردن پرستشنا و شریعت خدا  
 تعالی و علم او و ارادت او را بشرط خیر و صلاح باشد پس اگر صورت بندی حیات خود را بعد  
 از نفس دوم یا ساعت دوم یا روز دوم بحکم قطع صاحب امل باشی از آنکه این حکم کردنت  
 در غیب اما اگر قیدی کنی بخوست و علم خدای تعالی و گوی که بزم تا فردا اگر خدا خواهد است  
 یا در حکم خدای تعالی است از حکم امل بیرون آئی همچنین اگر تصور کنی حیات خود را تا وقت دوم  
 بر سبیل دوم صاحب امل باشی و اگر سفید کنی ارادت خود را بشرط صلاح از حکم امل بیرون  
 آئی و بکوتاهی امل موصوف باشی بسبب اینکه ترک حکم و قطع کردی پس توبه بترک کردن حکم و قطع کردن  
 دزد که بقای خود و مراد ازین ذکر ذکر دل است نه ذکر زبان و مراد ثبات دل مست بران و بدانکه امل بدو نوع  
 امل عوام است و امل خاص است امل عوام آنست که حیات و بقا برای جمع کردن دنیا و تمتع بدن خواهند این  
 معصیت مختص است و کوتاهی امل ضد این است و امل خاص آنست که حیات و بقا برای تمام عمل خیر خواهند عملی  
 که در آن صلاح حقیقی نیست از آنکه بسا باشد که در آن عمل اگر چه در نفس خود خیرست خیران بنده در آن نباشد  
 به این سبب آن را فتنی افتد چون چنین است نشاید مرنبه را چون در نمازی یا در روز شروع کند حکم کند  
 که از اتمام خواهم کرد و از آنکه آن غیب است و این نیز نشاید که خواهد که البته آن را تمام کنم از آنکه شاید  
 که صلاح او در آن نباشد بلکه باید که به استثنای شرط صلاح خواهد تا از عیب امل  
 خلاص یابد چنانکه خدای تعالی گفت مرنی خود را علی علیه وسلم و لا تقولن لی شیء فی فاعل



ویاری دادن در کارها و اسید شفاعت در آخرت پس در کار این و مثل این باعث است بصیحت  
 کردن مسلمانان و مانع است حسد کردن را در نعمتی که خدای تعالی ایشان را داده است  
**اصل سوم در عجله** بدانکه عجلت معنی است ثابت در دل باعث برافکندم کردن کارها  
 اول خطر بهی توقف و استطلاع در آن ملک بتجیل کردن در اتباع و عمل کردن بدان و ضد  
 او استنگی است و این معنی است ثابت در دل و باعث بر احتیاط در کارها و نظر کردن در آن  
 و تامل کردن در اتباع و عمل کردن بدان اما توقف ضد آن تسفت و تشنج من گفته است  
 رسته الله علیه که فرق میان توقف و استنگی آنست که توقف پیش از در آمدن باشد در کارها  
 مادام که پیدا شود و مرا در وقت صلاح آن کار و استنگی بعد از دخول باشد در کارها و ادا کند  
 حق هر جزوی از آن کار چنانکه حق ادا کردن است و اما علاج استنگی ذکر خطراتی است که در  
 کارهای پیش می آید بتجیل کردن در آن و ذکر سلاستی مای است که در کارهای پیش آید که آن به بود  
 استنگی است ذکر این و امثال این باعث است مرادی را در توقف و تامل در کارها مانع  
 از تجیل کردن در آن و الله الموفق **اصل چهارم در کسر** بدانکه کبر خاطریت  
 که در دل آدمی میگیرد و در بلند و عظمت نفس خود و خوار داشتن دیگران و تکبر اتباع  
 اوست و صفت خاطریت در کم زدن نفس خود و خوار داشتن آن و تواضع اتباع اوست  
 و هر یک را از عوام و خواص تواضعی است و کبری است تواضع عامی بسنده که زدن است کبرین  
 لباس و طعام و خانه و مرکب و تکبر او آنست که بهترین لباس و طعام و خانه و مرکب طلب کند  
 و هر چه طلب کند خوب تر طلب کند و تواضع خاص قبول کردن سخن حق است از هر که باشد  
 کوچک یا بزرگ و ضعیف یا قوی آنست که سخن حق نشنود و آن بعضی بزرگ  
 است و گناهی عظیم و اما علاج تواضع عامی آنست که ادب حال خود و میان حال خود  
 و آخر حال خود بیندیشد که ادب آداب منی است پلید و میان او آنست که جلال نبات است  
 و ایما و آخر او را بدست گنده و اما علاج تواضع خواص ذکر کردن عقوبت خدای متعال و حل

مرگانی را ترک حق گیرند و باطل مشغول شوند و ضلالت بخورند و شکم و شکم و شکم  
 آن بر توبه ای طالب عبادت به بنگاه داشتن شکم و اصلاح آن بدانکه اصلاح شکم دشوار است  
 و مهم ترین کار ماست بر مرد و ضرر او بیشتر است و اثر او قوی تر از آنکه منبع و معدن جمله حصیث  
 آخرت در جمیع اعضا قوت و ضعف و عصمت و حصیث از شکم می خیزد پس بر توبه و بنگاه داشتن  
 شکم اول از حرام و شبهه پس اذان از فضول حلال اگر در عبادت کردن همتی داری و بپوش  
 کردن از حرام و شبهه سبب به چیز واجب است اول آنکه خدی تعالی گفته است اَلَّذِينَ  
 يَاكُلُونَ اَمْوَالًا لِّبَنَاتِهِ يَظْلُمُوْنَ اَمْوَالَهُمْ اَمْوَالَهُمْ اَمْوَالَهُمْ اَمْوَالَهُمْ اَمْوَالَهُمْ  
 یعنی کسانیکه بخورند مال یتیمان بظلمند برستی که میخورند در شکمهای خود آتش و عاقبت  
 کار در آیند در دوزخ در رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است هر گشتی که از حرام روید آتش  
 بدان اول ترست و دوم آنکه خورنده حرام و شبهه از جمله رانده گانست که توفیق و طاعت نیابد  
 از آنکه لائق خدمت خدای تعالی نباشد مگر آنکه پاک باشد و میگویم نه آنکه خدای تعالی  
 از در آمدن خاد خود جنب را نهی کرده و محدث را از گرفتن کتاب خود منع کرده است بلکه  
 جنابت و حدث اثر امسباح است پس چگونه خوانند کسی را بخدیت خدای تعالی که در اینجا است حرام توفیق شد  
 و چگونه توفیق دهند زبانی را به ذکر کردن خدای تعالی که به نجاست حرام و شبهه ملوث باشد یعنی این سجاد و شکر  
 رضی الله عنه گفته است که طاعت در اندون خزینه خدای تعالی است کلید آن خزینه عاست و اندانهای آن  
 کلید خوردن حلال است و چون کلید را ندانند نباشد در بخشاید و چون در خزینه بخشاید عبادتی که در خزینه  
 است چگونه بدست آید سوم آنکه خورنده حرام و شبهه از فعلهای خیر محرومست و اگر ناگاه  
 خیری بکند آن قبول نیست باز برود و کند پس اذان فعل حاصل نباشد مگر چیزی خیر یا خیر  
 و بسا صائی که او را فائده نیست که او را فائده نیست که او را فائده نیست که او را فائده نیست که او را فائده نیست  
 و بسا صائی که او را فائده نیست که او را فائده نیست که او را فائده نیست که او را فائده نیست که او را فائده نیست  
 که قبول نمکند خدای تعالی نماز کسی را که در شکم او حرام است و نیست حال حرام اما فضول حلال

بدانکه فضول حلال آفت عابدان است و بلای مجابدان و من در سیر خوردن فضول از طعام حلال  
 نایل کردم ده آفت یا قسم که هر یکی فصل است در کار عبادت اول آنکه در بسیار خوردن حلال سختی  
 دل است در رفتن نور و رسول الله علیه و سلم گفت که دلبار را بسیار خوردن و شاییدن  
 بیزاند کمال چون زراعت است که بآب بسیار بپزد و دم آنکه بسیار خوردن نقد جملة اعضا است  
 و باعث است بر فضول و فساد از آنکه چون آدمی سیر شود پیش از روی دیدن مالایینی کند و گوشت  
 از روی شنیدن کلام مالایینی کند و در بانش از روی گفتن مالایینی کند و همچنین فرج و دست و  
 پائی و غیر آن اما اگر گرسنه باشد جمیع اعضای او ساکن باشند او مستاد ابو جعفر رضی الله عنه  
 گفته است که شکم عضوی است که اگر گرسنه باشد همه اعضا سیر باشند از معصیت و اگر سیر باشد  
 همه اعضا سیرند و اگر گرسنه گردد به معصیت حاصل سخن آنکه اقوال و افعال آدمی بر حسب طعام و  
 و شراب است اگر در شکم حرام در و واقوال و افعال حرام بیرون آید و اگر فضول حلال هر دو  
 اقوال و افعال فضول بیرون آید پس گوئی که طعام تخم اقوال و افعال است و اقوال و افعال  
 نباتی است که از روی روید شوم آنکه در بسیار خوردن کم شدن عقل و فهم است که پیری شکم زنگی  
 طبیعت را به برد ابو سلیمان دارانی رضی الله عنه گفته است اگر خواهی که بجای ازین بانی شتو  
 شوی طعام مخورتان زمان که از روی فارغ شوی که اکمل سطل عقل است این همچنین است که گفته است  
 بداند کسی که آزموده است چهارم آنکه در بسیار خوردن کم شدن عبادت است از آنکه چون آدمی بسیار خورد  
 اندامش گران شود و خواهش غلبه کند و چند جهدی کند تا آنکه عبادت کند مگر خواب که محمود داری قشاده باشد  
 و اگر نادان عبادت کند خلوت و لذت نیاید بزرگی گفته است آدمی از زمان که شکمش شود و در آنجا  
 مانده بپندارد یحیی صلوات الله علیه بنیاد علیه السلام را دید بر دست و معالیه تمهید که این چیست گفت ایشان  
 است که بدان آدمیان را صید کنم یحیی علیه السلام گفت درین چیزی هست که مراد بدان  
 صید کنی گفت فی مگر آنکه شبی سیر خورده بودی و گران شده بودی ترا از نماز باز داشتند  
 یحیی علیه السلام گفت بعد ازین هرگز سیر نخورم ایس گفت من نیز بعد ازین کسی را نصیحت کنم پس ای حال

کسی است که در هیچ عویک شب شیر خورده چگونه باشد حال کسی که در همه عویک شب بپسند  
 نباشد و در عبادت کردن طمع کند سفیان ثوری رحمه الله علیه گفته است که عبادت حرفت است  
 و دکان او خلوت است و دست افزا و گرسنگی است **پنجم** آنکه در بسیار خوردن فتن حلاوت عبادت  
 ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفته است از آن روز که سلمان شده ام طعام شیر خورده ام با حلاوت  
 عبادت بیام و آب شیر خورده ام که از بس اشتیاق که سوی پروردگار خود دارم و آب و سیمان  
 دارا فی رحمه الله علیه گفته است که نزدیک من عبادت با حلاوت نزان ساعت است که شکم  
 من پر است متصل باشد **ششم** آنکه در بسیار خوردن خطر افتاد است و شبهه و حرام از آنکه  
 حلال حاصل نشود و بگذارد قوتی رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است که حلال نیایی مگر مقدار <sup>۲</sup>  
 و حرام بسیار یابی **هفتم** آنکه در بسیار خوردن شغولی تن دل است اول در حاصل کردن  
 بعد از آن مرتب کردن بعد از آن در خوردن بعد از آن در تضرع و فتن مالک اینار جمله الله  
 علیه یاران خود را گفتی که ای یاران چندان در تضرع فرستم که از شما فرستم می **هشتم**  
 آنکه سختی سکرات موت بر قدر لذت حیات است هر که لذت و ایام حیات بسیارست  
 بر وسکرات موت سخت تر **نهم** آنکه در کثرت اکل نقصان ثواب است و بعضی خیال کند فی  
 تعالی گفته اذ هبتم طیباً تکفروا نجیباً تکفروا لایباً و استمتعتم بها فانکم تنجزون عتدا  
 الهون بها کنتم تشکلوون فی الاکامین بعبیر الحق و بها کنتم  
 تقسقون یعنی بر دید شما خوبیهایی خود را در حیات دنیا و بر خورداری گرفتند بدان پس امروز  
 جزا داده شوید خدایی تو را گرفته و با آنچه تکبر میکردید در زمین بغیر حق و بد آنچه بی فرمانی میکردید  
 و ازین است که چون دنیا را بر رسول الله صلی الله علیه و سلم عرضه کردند و گفتند که بدین شرط قبول کن که اگر آخرت  
 چیزی کم شود پس وی اختیار کرد و فقر این سخن دلیل است مرغی او را که بسبب دنیا در آخرت نقصان  
 باشد و در ادبیت کرده اند از عمر رضی الله عنه که تشنه شد آب طلبید مردی دهن خود که در آن خرما انداخته  
 بود دید و او چون عمر رضی الله عنه پیشید سر او شیرین یافت از دهن دور کرد و او را بر کشید

آن مرد گفت یا امیر المومنین آب سرد و شیرین است عمر رضی الله عنه گفت که همین از خوردن  
 مرابا داشت ای نیکو بخت اگر ترس آخرت نبود غمی مانیز در خوردن و پوشیدن با شما شریک  
 می بودم و مهم آنکه در بسیار خوردن حبس و حساب ملاست عیب کردن بزرگ اوب و  
 در گرفتن فضول و طلب شهوات است از آنکه دنیا حلال و حسابست و حرام او عذاب نیست  
 آن ده چیز که در خوردن بسیار از حلال است و یکی ازین پسند دست مرکبی را که در این تمام  
 داشته باشد **سوال** اگر گوی که بیان ما را حکم حرام و شبه و حدیر کی اینها **جواب**  
 بدانکه بعضی علما گفته اند پنج یقین دانی که آن ملک دیگریت در شرح از گرفتن آن نمی کرده شده است  
 آن حرام محض است اما اگر یقین ندانی ولیکن ظن غالب آن باشد که ملک دیگریت آن  
 شبه است و امتناع از حرام محض واجب است و از شبهه تقوی و درعت **سوال**  
 اگر گوی که چیست حال صله که پادشاهان میدهند در زمان **جواب** بدانکه علما درین  
 اختلاف کرده اند پس قومی گفته اند هر چیزی که یقین ندانی که آن حرام است رواست که آنرا  
 بستانی و بعضی گفته اند که حلال نیست گرفتن چیزی مگر که به یقین دانی که حلال است از آنکه  
 غالب در زمان مامل پادشاهان حرام است و حلال در دست ایشان عزیزت یا سجد  
 و بعضی گفته اند که صله سلاطین حلال است مگر غنی و فقیر را چون به یقین نیاورد که حرام است  
 و بزرگاری بپوشند و است و تسک کردند به اینکه رسول الله صلی الله علیه و سلم پیر تقوش  
 پادشاه اسکن در قبول کرده اند و از بهر دوام گرفته با آنکه خدای تعالی در حق پیروان  
 گفته **كَاتِلُونَ لِشَخْصَاتٍ** یعنی خورندگان از مرد حرام را و بدین نیز تسک کرده اند که با کسی  
 اصحابه رضوان الله تعالی علیه با پادشاه ظالم را دریافتند و صله از ایشان قبول کرده اند  
 چنانچه ابوهریره رضی الله عنه ابن عباس و ابن عمر و بعضی دیگر گفته اند که مال  
 پادشاهان اصلا حلال نیست نه غنی را و نه فقیر را از آنکه ایشان ظالم اند و  
 و غالب بدیشان سخت و حرام است و حکم مر غالب راست پس واجبست اجتناب



کردن از مال ایشان و بعضی از مشاخرین گفت اندک آنچه یقین نیست که آن حرام  
گرفتن آن حلال است فقیر را نه غنی را مگر آنکه فقیر یقین واند که عین غضب  
ست آنگاه روا نباشد مگر آنکه بر مالک مال رو کند و باکی نیست مرفقیر را که مال سلاطین بگیرد و از آنکه  
اگر ملک سلاطین است خود مالک فقیر را و او پس بی شک بگیرد و اگر از غنیت یا خراج یا خمس است  
خود فقیر را و آن حق است و همچنین مرا اهل علم را سیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه گفته است  
هر که در اسلام به طوع و برآید و قرآن ظاهر بخواند مرا و در بیت المال مسلمان حق است هر سال  
دو بیت و در مدیک روایت و بیت ینا را اگر در دنیا بگیرد و در آخرت بگیرد چون حال چنین است گوی که  
فقیر و عالم حق خود می ستانند و این سلهای است که تقوی در دو ممکن نیست مگر به تحقیق و بحث  
در از و اگر تمام بگیریم از مقصود باز نماند و اگر خواهی که معرفت این سایل بکمال حاصل کنی کتاب  
احیاء علوم را مطالعه کن و در کتاب حلال حرام بهین سوال اگر گوی که چیست حکم صلّه  
اہل بازار و غیره ایشان که در کردن و بحث کردن در آن نیز واجب است یا نه و حال بازار این  
و کذب ایشان و قلت اتهام ایشان در معاملات معلوم است و همچنین چه گویی در رد و  
قبول صلّه برادران جواب بدانکه چون ظاهر آدمی شر و صلاح باشد باکی نیست بر تو  
قبول کردن صلّه و صدقه ایشان و واجب نیست بر تو بحث کردن و گفتن که زمانه تباہ است  
که این گمان بد بردن است بر مسلمانان و با ما سوریم به گمان نیک بردن بر مسلمانان پس ازین بدانکه  
اصل دین باب آنست که بدانی که اینجاد و چیز نیست یکی حکم شرع و ظاهر او دوم حکم تقوی محض او  
و حکم شرع آنست که هرگاه کسی که ظاهر او صلاح است ترا چیزی هم بدستانی و سوال کنی که از  
کجاست مگر آنکه یقین بدانی که این چیز از غضب بغیبت یا از حرام محض است و حکم تقوی  
آنست که از کسی چیزی نگیری تا که در آن غایت بحث نکنی پس چون  
یقین شود که در آن شبهه نیست بگیری و الا رد کنی روایت  
کردن اندک ابو بکر صدیق رضی الله عنه را خلاصه بود بر آن

او شیر آورد چون بیا شامید غلام گفت اگر بر تو چیزی پیش ازین می آوردی کیفیت آن از من پرسیدی  
این چگونه است که از حال شیر نیز پرسیدی ابو بکر گفت که قصد وصیت گفت افسوس کردم  
قومی را با افسوس جاهلیت و آن شیر و دریا قتم صدیق رضایت داشت در گله انداخته قی کرد پس گفت  
یا رب همین بود مقدور من و آنچه در درگ و پی و پوست باقی مانده است انرا تو بسپرده  
**سوال** اگر گوی که ازین تقریر چنان معلوم میشود که گوی تقوی مخالف شرع است **جواب**  
بدانکه وضع شرع بر آسانی است و وضع تقوی بر دشواری چنانکه گفته اند کار برستی تنگ  
تر است از عقد نمودن باین همه تقوی مخالف شرع نیست و هر دو در اصل یکی اند ولیکن بدانکه  
شرع را دو حکم است یکی حکم جواز دوم حکم افضل جایز را حکم شرع گویند و افضل را حکم تقوی  
گویند پس این هر دو اصل یکی اند با آنکه از روی ظاهر مخالف یکدیگر اند **سوال** اگر که چنان  
بحث و احتیاط غایت خواهیم کرد در هر چیز کار با یکبارگی دشوار خواهد شد و در این زمانه  
مقدار تقوی که هم حلال نخواهد یافت **جواب** بدانکه طریق تقوی  
دشوار است و هر که خواهد که تقوی کند شرط اول آنست که بر تحمل کردن دشواریها  
دل نبندد و الا تقوی میسر نشود و بسبب این معنی بیشتری از عابدان در کوه  
لبنان و حیدران سکونت کرده اند و بخوردن گیاه با وحشیش میوهها  
که در آن به هیچ حال شبهتی نیست قناعت کرده اند پس هر که بلند همت باشد  
و در تقوی مقام بلند طلبد چاره نیست که سختیها را تحمل کند و بران صبر نماید و بطریق  
مستقیم سلوک کند تا مرتبه و منزلت ایشان بیاید و اما اگر خواهد که میان مردمان بگردد  
شود و از آنجا که ایشان میخورند بخورد باید که خوردن او چون مردار باشد که دست  
نزد آنکند مگر وقت ضرورت و بخوردن آن مگر آن مقدار که بدن طاعت  
تواند کرد و بدین مقدار میسر و درست و زیان ندارد اگر چه در اصل و شبیهی  
باشد و ازین است که حسن بصری گفت رضی الله عنه قَسَدًا لَشَوْقٍ

قَتْلُكَ كَسَمِّ بِالْقَوْلِ نَتِ یعنی باز را باطل شد پس شما باید ببیند که آن وقت در وقت  
 کرده اند از و سبب بن و در حقیقت علیه که یک روز و روز و روز و روز گرسنه بودی پس  
 نانی پسندی و بآب ترک روی و بخوردی و نجفی که یارب تو سید اقی اگر بخورم عبادت  
 نتوانم کرد و الا بخوردی یارب اگر این حرام است و شبهه بدان مرا گیری میگویم که این  
 دو طریق مرگسانی راست که در تقوی مرتبه بلند طلبند و اما هرگز نیست آن است و این نیز از تقوی  
 بقدر بحث و احتیاط و نصیب نیست **سوال** اگر گویی که این بیان حرام بود خبر کن  
 ما را از جانب حلال و حقیقت حد فصول که از گرفتن آن جس و حساب لازم آید و چه مقدار است  
 آنکه چون بنده بگیرد او از آب نود و فصول نیاید که بسبب آن بر وجس حساب لازم  
 نیاید **جواب** بدانکه حلال جله بر قسم است یکی آنکه بنده حلال بگیرد نیت او در گرفتن  
 سفاخرت و مباحات و دریا و کثرت مال باشد این چنین گرفتن فعلی است نکر و مستوجب  
 جس و حساب و طاعت و عیب کردن باشد بر ظاهر فعل خود و مستوجب عذاب  
 و نوح است بر باطن فعل خود یعنی نیت سفاخرت و بسیاری مال قسم دوم آنکه حال  
 بگیرد برای آرزوهای نفس خود و آن شر است و موجب جس و حساب چنانکه پیشتر  
 خدا صلی الله علیه و سلم گفته است **حَلَالُهَا حِسَابٌ قِسْمٌ سَوْمٌ** آنکه از حلال گیرد و  
 در حال عذر آن مقدار که او را بر عبادت معین شود زیادت از آن بگیرد این چنین گرفتن  
 خیر و حسنه و ادبست و بر حسابی و عتابی نیست بلکه موجب اجرو صحت **سوال** اگر گویی که حقیقت  
 شرط گرفتن حلال تا خیر حسنه باشد **جواب** بدانکه درین دو شرط است یکی حال دوم قصد با حال  
 واجبست در حالیکه گیرد که اگر بگیرد بگیرد نیتش و تفسیرش آنست که در حالی باشد که اگر در آن حال گیرد  
 بسبب آن از فرض نیست و یا نفعی باز ماند که آن فرض سنت و نفعی افضل باشد از ترک  
 سبب از آنکه ترک سبب و نیا از جمله فضیلتهاست چون حال چنین باشد آن حال عذر است  
 با قصد آنست که مقصود او از گرفتن تقویت باشد و عبادت خداست و آن

بدان باشد که در دل بگذرانند تا اگر مقصود و تقویت نبودی من این را مگر قسمی چون باین شرط  
 بگیرد آن گرفتن خیر و حسن و ادب باشد اما اگر یکی از این دو شرط نباشد آن گرفتن از جمله حیرات  
 نباشد **سوال** اگر گوئی که دنیا حلال میگردد برای شهوت را آن مصیبت باشد یا نه **جواب**  
 بدانکه گرفتن در حالت غرض فضیلت است و نام آن خیر و حسن است و گرفتن برای شهوت شریست  
 نه مصیبت و در آن جنس و حساب و ملاست کردن است نه عذاب **سوال**  
 اگر گوئی که مصیبت این جنس و حساب **جواب** بدانکه حساب آنست که پرسیده شوی  
 بر وزیر قیامت که از کجا کسب کردی و کجا صرف کردی و چه مقصود میداشتی در کسب و  
 مصرف کردن و اما جنس باز داشتن است مدتی از بهشت در عرصات قیامت بیان و  
 انجمن سولها و سختیها که تشنه و برهنه باشد **سوال** اگر گوئی که چون خدای تعالی  
 گردانیده است ملاست و عیب کردن چیست **جواب** بدانکه ملاست و عیب کردن است  
 بسبب ترک ادب چنانکه کسی را برآمد و بادشاهی بنشاند و ادب نکند و ضرورت  
 مستحی ملاست و عیب کردن باشد اگر چه طعام او را سباج گردانیده و اندو اصل درین باب آنست  
 که بدانی که خدای تعالی بنده گان را برای عبادت خود آفریده است پس واجب است  
 بنده را که از همه وجه او را عبادت کند و همه افعال خود چنان کند که با عبادت باشد هر وجه که  
 ممکن بود و اگر چنین نکند و اتباع شهوت و نفس کند و بسبب آن از عبادت پروردگار  
 بازماند هر آینه مستحی ملاست و عیب کردن باشد از آن که دنیا سرای خدمت است  
 نه سرای تنعم درین اصل نیکو تامل کن این بود جمله که می خواستیم بیان کردن آن در  
 اصلاح کردن نفس و کلام کردن او به کلام تقوی نیکو فهم کن و بران عمل کن تا خیر بسیار تر از دنیا  
 و آخرت حاصل آید ان شاء الله تعالی و الله الموفق **فصل در مساجت و نیایش و شستن**  
 و نفس بر توبای طالب عبادت علاج بجد و جهد تمام در قطع این عقیده بزرگ و دراز که نیست بزرگترین  
 و سخت ترین عقبات و موثر آن سخت بسیار است و نقشه او بزرگ است از آنکه

هر که بپاک شد و بخدای رسید یا بسبب دنیا بود و یا خلق یا شیطان یا نفس و حجاب در  
 راه حق بین چهارست پس هر یکی نکته متفکر بشود اما دنیا واجب است مگر آنکه از وی  
 خذر کنی و در وی زهد کنی از آنکه کار از دست حالت خالی نیت کنی و در عبادت از اهل بصیرت  
 و یا از اهل همتی و یا از اهل غفلتی اگر از اهل بصیرتی بسنده هست مگر آنکه بدانی که دنیا  
 دشمن خداست عز و جل و خدای تعالی دوست تو پس دشمن دوست تو باشد و  
 دنیا عقل ترا نقصان میکند و عقل قیمت تست و اگر از اهل همتی بسنده هست مگر  
 ترا که بدانی که شومی دنیا تا به این حد است که ترا از عبادت بکلی باز میگرداند و اگر از اهل  
 غفلتی بسنده هست مگر آنکه بدانی که دنیا باقی نیست یا تو از آن جدا خواهی شد و یا او  
 از تو جدا خواهد شد پس چه فایده باشد در طلب او مگر ضایع کردن عمر عزیز اما شیطان  
 بسنده هست مگر آنکه در کار پر میزدن از شیطان از آنچه خدای تعالی فرموده است  
 مرنی خود را صلی الله علیه و سلم قل رَّبِّ اعُوْذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيْطَانِ طَلَبْنِ  
 بِكَ رَّبِّ اَنْ يَّخْضَرُّ فِى هِمِّى كَوَاى مُجِدَّ كَاى پُروردگار من پناه می طلبم نواز و سوسه ناز  
 و تپو پناه می طلبم ای پروردگار من که حاضر شوند شیاطین من پس گاه که بهترین عالمیان عاقلترین  
 و فاضلترین و عالمترین را این حال باشد و محتاج باشد که بخدای تعالی از شیاطین پناه طلبد و آنست  
 که حال بگیران با کمال اجل و نقصان عقل و غفلت چگونه باشند و اما خلق بسنده هست مگر آنکه در خلق  
 که بدانی که اگر ایشان مخالفت کنی و در هوا یا ایشان موافقت نمای بر یکبار شوی و کار آخرت بر تو باشد  
 شود و اگر با ایشان مخالفت کنی ترا برنجاند و کار دنیا و دین بر تو مگر کند و تو نیز در عداوت ایشان  
 افتی و اگر ترا می کشند و تعظیم نمایند خوف فقده و عجب باشد و نیز اگر کن حال خود با ایشان بعد از آنکه در گذشت  
 نهند بعد از سرور و بچگونگی ترا فراموش کنند و ذکر تو بر زبان نرسانند گوی که هرگز ترا ندیده  
 برنده تو ایشان را ندیده و بدوی و در گور نباشد با تو مگر خدای تعالی پس این را  
 زبان بزرگ باشد که در روزگار عزیز با این خلق بی وفا ضایع کنی و ترک خدمت

خدای تعالی کنی که بازگشت تو در آخر کار بدوست تامل کن ای سگین بر این سخن که گفتم که  
 شاید راه راست نموده شوی و اما نفس سبده است مرزا نمونه در کار نفس آنچه شایسته کنی از حالت  
 مای او و خواسته های تباها که در حالت شهوت پییده است و در حالت غضب درنده است  
 و در حالت معصیت طفل است و در حالت نعمت فرعون است و در حالت گرسنگی دیوانه است  
 و در حالت پیری خرابنده است اگر سیرش کنی بی فرمانی کند و اگر گرسنه داری فریاد کند و در خج  
 و قهر کند بنحو دراز گوش که اگر جوابی بد مردمان از نبرد و اگر گرسنه داری فریاد کنی ای صلیح گفته  
 است رحمة الله علیه که تباها و جهل نفس بشنا بایست که چون خواهد که معصیت کند یا به آزادی  
 برسد اگر شفیع آری خدای را پس رسول او را جمیع کتب و انبیاء او جمیع سلف صالح را و عرضه  
 کنی بر مرگ و گور و قیامت و بهشت و دوزخ را ترک عناد بگیر و از ان معصیت شهوت باز  
 نماند و چون نان از وی باز داری ترک شهوت گیر این چنین است خست جمل و پس بر تو باد  
 که از وی غافل نباشی و حال همانست که پروردگار او گفته است **إِنَّ النَّفْسَ لَكَاثِرَةً**  
**بِالْشَّوْءِ** و سبده است این تنبیه مرسبی را که عقل دارد و روایت کرده اند از بعضی صلحان  
 او را احمد اندقم بخج میگفتند که او گفت نفس من بامن تراغ کرد برای بیرون آمدن  
 بسوی آخر گفتم سبحان الله خدای گفته است **إِنَّ النَّفْسَ لَكَاثِرَةً بِالْشَّوْءِ** و این  
 مرا بخیر میفرماید این هرگز نباشد نفس را گفتم که تو از تنهایی تر کف آمده بدین بهانه سخاوی  
 که ملاقات مردمان کنی نامردمان ترا تعظیم کنند پس گفتم من در آبادانی مافرو و شخو هم آمد  
 قبول کرد و باز بدگمان شدم گفتم که خدای تعالی راست گوی است با نفس خود که قسم من باز  
 بی صلاح جنگ خواهم کرد تا اول کسی که شته شود من باشم قبول کرد و همچنین بسیار چیزها  
 بر دستم درم نفس من به قبول کرد و آخر گفتم یارب مرا بر کما و مطلع گردان میدهم که راست  
 گفته و او دروغ میگوید پس در سکا شفات خود دیدم گویا مرا نفس میگوید که ای  
 احمد هر روز مرا بتازگی میکشی به منع کردن از زوای من و میخکس پس من مطلع شدم



هر دو تواند بر سیزیدن اولی تر از آنکه به ترک پر سیزد هیچ دار و دفع کند اما پر سیز کردن با ترک دار و  
 دفع کند و در سوال صد علی علیه السلام گفته است که اصل هر دو پر سیزد نیست چنین گفته اند که طبیبان  
 سبند و سنان بخور را بهین پر سیزدن علاج کنند و مریض را از اکل و شرب کلام روز نما باز دارند  
 بهم بدان میخشد و بی آنکه دار و دهنده پس از اینجا معلوم شد که اصل کار تقوی است و متقیانند در  
 مرتبه بلند از عبادت پس بر توبه و سجده و جهاد تمام در کار تقوی **فصل در علاج کردن**  
**چهار عضوی که ان اصل است** اول چشم و سبند است ترا در کار چشم  
 که بدانی که مدار کار دین و دنیا بر دل است و فساد و خطر دل و شغول او در اکثر اوقات و احوال  
 از چشم است و ازین است که امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت هر که چشم خود را بگذازد در تریک  
 او دل را قیمتی نیست و **و م زبان** و سبند است ترا در کار زبان آنکه بدانی که سو و تو قیمت  
 نو و سر نخ و مجاهد تو عبادت و طاعت است و خطر عبادت و خط شدن و فساد آن در اغلب  
 احوال از قبل زبان است به نفع و تزئین و خست و مثل آن که زبان یک لفظ باطل بگوید و بگوید  
 را بلکه پنج ساله را و ده ساله را و ازین است که گفته اند هیچ چیز مستحق تر از زبان نیست به بند را رسوم  
**شکم** و سبند است ترا در شکم آنکه بدانی که مقصود تو عبادت است و آب طعام نمیست  
 که عمل از وی روید پس چون تخم نیکو باشد ز راحت نیکو باشد و نیکو بر بدو اگر نه تبا کند بر تو زمین  
 ترا که هرگز به اصلاح نیاید سحر و کجی رحمت الله علیه گفته است که چون روزه داری بنگر که به چه چیز  
 افطار میکنی و نزدیک که افطار میکنی و طعام که میخوری که بسیار خورونی باشد که دل را از آنچه بود  
 بگرداند چنانکه هرگز بحال خود باز نیاید و بس خورونی که از قیام شب محروم کند و بس نظر کردنی که از خواب  
 سوره قرآن باز دارد و بسا باشد که سبند طعام بخورد که بسبب آن از روزه یکساله محروم ماند پس توبه ای مرد  
 بتقریب و احتیاط قوی در قوت اگر هستی داری در عبادت پروردگار خود این را اصل  
 قوت است تا از وجه حلال باشد چون حلال حاصل کردی پس از آن بر توبه که جا اب  
 نیری چنانکه گفته ام و الا جمال باشی و طعام را وضائع کنند و اوقات و ایام را از آنکه یقین داشته ام



لباب چشم خود دیدیم که چون شکم پر شد اصلا از عبادت نیاید و اگر بکراه کردن نفس  
 عبادتی کنی در آن لذتی و حلاوتی نباشد و ازین هست که گفته اند طمع سبب در حلاوت عبادت  
 باب بسیار خوردن چه نوز باشد در نفس بے عبادت و در عبادت بی لذت و بسبب این بعضی  
 ابراسیم او هم رحمة الله علیه گفته است که بیشتر از مردمان خدا در کوه لبنان دیدم و همه مرا وصیت  
 کردند که چون به انبای دنیا باز گردی چهار نصیحت ایشانرا کن یکی آنکه هر که بسیار خورد لذت  
 عبادت نیابد و دوم آنکه هر که بسیار خستید در عمر بکشت نیابد سوم آنکه هر که رضای مردمان  
 طلبد رضای خدا نمی تواند چپ چهارم هر که سخن بسیار گوید در لایقین و غیبت افتد و از  
 دنیا برین سستمانزد و سهل تستری رحمة الله علیه گفته است که جمیع خیرات دین چهار خصلت است  
 و ایدالان که بدال شده اند بدین چهار خصلت شده اند کم خوردن کم خفتن کم گفتن کم با خلق  
 مخالفت کردن و یکی از عارفان گفته است که اگر سنگی سرمایست یعنی مارا فراموشی و سلامتی  
 و عبادت و حلاوت و علم و نافع عمل که حاصل میشود بسبب جوع حاصل میشود چهار مصل  
 و سببده است مرتزاد کار دل که بدانی که اصل همه اعضا دل است اگر او فاسد شد جمیع اعضا  
 فاسد شود و اگر او صلاح شد جمیع اعضا صلاح شوند از آنکه او بمنزله دخت است و جمیع اعضا بمنزله  
 شاخهاست و شاخها آب را از دخت میخورند و صلاح و فساد شاخها بصلاح و فساد دخت میباشد  
 و او بمنزله بادشاهی است و سایر اعضا بمنزله رعیت او چون بادشاه صلاح باشد رعیت نیز صلاح باشد  
 و اگر بادشاه فاسد باشد رعیت نیز فاسد باشد پس صلاح چشم و زبان و شکم و غیران دلیل است  
 بر صلاح دل چون درین اعضا فساد میانی بد آنکه از خلل و فساد دل است بلکه فساد و روی  
 بیشتر است پس صرف کن عنایت خود و سوی او و بر اصلاح آنرا و اما اصلاح حبل یکبار گے  
 حاصل شود و راحت گیری پس بد آنکه کار دل دشوار است از آنکه بنای کار او بر خواطر است  
 و خواطر سق و رتو نیست پس واجب است بر تو امتناع کردن از آن بقدر استطاعت بسبب اینست  
 که اصلاح دل بر اهل اجتهاد و شوارترین کار است چنانکه ابو یزید رحمة الله علیه گفته که علاج کردم

فردی در چشم  
 چیزی از آن که در چشم  
 ظاهر شود بسیار  
 و دل است و بجا  
 منجی سعادت

دل خود را ده سال و زبان خود را ده سال و نفس خود را ده سال و دشوارترین این هر سه دل باقیم  
 پس بر تو باد به اتهام تمام بچار خصلتی که ذکر کردم از اهل و شتاب کردن در کارها و حسد و کبر و انکار و جلد  
 خصلتهای دل این چهار ذکر کردم بنابر آنکه اکثر عالمان و عابدان بدین سبب اند و بسا عابدان را بینی که  
 اهل خود را از کرده اند و آنرا نیت خیر پنداشته اند و بسبب آن در کارهای خیر کاهی میکنند و بسا بینی که  
 در حاصل کردن خیر تعجیل میکنند و بسبب عجلت از ان منتقطع مانند یا در سبب شدن عاجل کنند  
 و از مقصود محروم مانند و یاد و دعای بکردن کسی را تعجیل کنند و بران نشان شود چنانچه از منتر  
 نوح صلوٰۃ الله علی نبینا و علیہ روایت کرده اند بسا بینی که بر اقران خود کینه و کینه و کینه و کینه  
 ایشان گیرند و بسبب این سنی سفیان ثوری رحمة الله علیه گفته است که ترسم بر خون خویش مگر از  
 عالمان و عابدان این سخن را از وی شنیده است که گفت من گفتم ابراهیم مخفی گفته است معطا  
 گفته است که سفیان ثوری مرا گفته است به پسر من از عالمان که هر که دوست تربست از ایشان فرز را اگر با تو  
 در اناری مخالف کند که تو گوی این شیر نیست و او انرا ترش گوید این به باش که نزدیک سلطان  
 ظالم بخون تو سی کند و مالک دنیا را گفته است که من گواهی عالمان و عابدان بر همه خلق  
 بشنوم اما گواهی ایشان بر یکدیگر شنوم از آنکه ایشان حاسد یکدیگر اند و فضیل گفته است رحمة الله  
 علیه مرسیب خود را که برای من خانه بخرد و دراز عالمان و عابدان چه نزدیکی مرا تو قومی که اگر از من  
 زلتی بپسندند خواهی گفتند اگر در من منتهی بینند حسد کنند و به نظر حقارت سوی انسان مگرد و بسا  
 عابدان را بینی که بر مردمان تکبر میکنند بدان دور که است شعله که گذارده است چرخین گوی بر مردمان  
 منت می اندازد یا گوی که از خدای تعالی بشارتی رسیده است بیشتر یا ازادی از آتش دوزخ  
 یا گویی که یقین کرده است بنسب خود و شقاوت جمیع مردمان و باین همه لباس  
 درویشان و مستوا صنعان از صوف و غیران پوشند و به آن لباس پارسای  
 خود نمایند در روایت کرده اند که فرقد سنجی رحمته الله بر حسن بصیری رحم در آمد  
 کلیسی پوشیده بود و حسن حلقه پوشیده بود و فرقد حسن رحم را ساس کردان گفت

حسن گفت چه می بینی جان من جان من اهل بهشت است و جان من تو جان من اهل دوزخ است راسته  
 است که پیشتر اهل دوزخ اصحاب کلیم باشند حسن گفت که زهد در جامه ها نه اند و کبر در سینه ها  
 بخدای تعالی اگر شما بالباس کلیم پیشتر است از کسی که پوشش از نرم است با علم پس خدای تعالی با  
 عبادت ازین چهار آفت خاصه کبر از انکه است اول آدمی را در حصیت انگند و کبر آدمی را  
 در کفر افکند فراموش کن حکایت ابلیس وقتیکه او که کفر او از کبر بود در جوح کن بخدای تعالی که از این  
 همه نگاهدار و بفضل خویش **فصل در دفع حوائق اربعه** حاصل کار آنکه چون نظر کنی  
 بعقل خود بدانی که دنیا را بقای نیست و مصرت او بیش از تنفع اوست و تبعات او از برنج تن  
 و مشغولی دل است در دنیا و عذاب در دوزخ و حساب در از و آخرت پس زبکن در فضول دنیا  
 و نگیری از ان مگر مقداری که ادا ان چاره نیست و عبادت خدای تعالی و تعمق و تدبر در ترک گیری  
 برای بهشت و بدانی که در خلق و فای نیست پس ترک مخالطت مردمان کنی مگر در چیزی که  
 چاره نیست و صحبت با کسی کنی که از صحبت او زیان نشود و بدانی که شیطان چیست است  
 و پیوسته در عداوت تست پناه طلبی به پروردگار قادر خود از ان سگ لعین و از خیل پاهای  
 او غافل نباشی پس بر او را به ذکر خدا استغاث و باک از ان مدار پس آن آسان است  
 چون عزیمت مردان ظاهر شود چنانچه خدای تعالی گفته است إِنَّكَ لَكَيْتَس لَكَ مُلْكُ طَائِفَةٍ  
 عَلَى كَذِبٍ أَمْتُوا عَلَى رِجْلِهِمْ يَتَوَكَّلُونَ بدرستی که نیست دست شیطان را  
 بران کس نیکی ایمان دارند و بران کسانی که بر خدای توکل کنند و کما خود بد و تقویض نمایند  
 راست گفت ابو حازم رحمه الله علیه که چیست دنیا و چیست شیطان اما دنیا آنچه ازشته  
 خوابی بود و آنچه باقی مانده است آرزو است و اما شیطان پس الله اگر طبع شود و نفع کند و اگر عاقل  
 شود و زیان نکند و بدانی چهل این نفس را و طلب کردن او و چیزی را که صدمه هلاک است  
 پس غمگری از روی شغقت در کار و غمگریستن عقال و عمل که در عواقب امور می گزیند و نگرستن جهل و کورگان  
 که نظیر ایشان در ادل امور است و غایت ضرر و زنی باینکه بسبب لغبی دارد و ترک میکند پس گفتم

سخن  
 در  
 دفع  
 حوائق  
 اربعه

اول بر او در باب  
تسلیم و تضرع  
و حاجت و نیاز  
و حاجت و نیاز  
و حاجت و نیاز  
و حاجت و نیاز

نمی آورد به لگام تقوی و باز داری او را از هیچ آنچه بدان محتاج نیست از فضول نظر و کلام و  
لباس و همچنین از جمله فضولها از آنکه در گرفتن فضول ضرورتی نیست که خدای تعالی بر بندگان خود هر  
باستیهائی ایشان را فریاد کرده است و هر چه ایشان را در کار وین حضرت اذان مستغنی کرده است  
پس چه حاجت است بر گرفتن فضول و بدانکه هرگاه که تو ترک دنیا کردی و ترا نام زاده شد گویی  
ترا هزار نام ستوده شده و از جمله مستطمان شدی بسوی خدای تعالی و از جمله کسانی شدی که پیشانی  
از اهل انشاند بخدای تعالی و هرگاه که تو باشی شیطان مبارک برتری از جمله مجاهدان شدی در راه  
خدای تعالی و از جمله کسانی شدی که خدای تعالی در باب ایشان شیطان را گفته است اِنَّ  
عِبَادِي لَكُمْ لَكِئْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ یعنی نیست ترا بر بندگان من قوتی و چون  
تقوی کردی از جمله مستقیان شدی که مرایش از هر سعادتی دنیا و آخرت و از پیشتری از  
ملایک مقرب فاضل شدی چون این همه کردی باین عقیده در از و خشت را بریدی چیزی  
که آن نافع مقصود و تو بود پس بافکنی و بدانکه این عقیده سخت دشوار است  
تا بدول نشوی و تری که با عنایت خدای تعالی  
نیک آسان است پس این بود  
انچه

خوایسم که در شرح چهار موانع عبادت بگویم و لا تَقْضُ الْاَلَا بِاَللّٰهِ الْعَلِيِّ  
فَلْيُطِيعْ عَقْبَهُ چارم عوارض است و عوارض آن باشد  
که پیش آید پس بر تو با دای طالب عبادت بدفع کردن عوارض که مانع اند ترا از عبادت  
و گفته ایم که عوارض چهار اند یکی از آن مطالبه نفس است بر رزق و دفع کردن آن به توکل است  
بخدای تعالی و چون توکل میباید و چو نیست یکی آنکه تا فراغ حاصل شود و مریز برای عبادت  
کردن از آنکه اگر توکل نباشی عبادت نتوانی کرد و بسبب مشغولی ظاهر تر بن طلب  
و کسب و مشغولی زل بجهت و ارادت و فراغ دل عبادت شرط است و این حاصل نیست مگر

به تو کلان را با ملک من میگویم هر که او ضعیف و ناتوان چیزی موجود نباشد و دلش قرار گیرد کم  
 باشد این چنین کسی را کاری بزرگ دنیا و یا اخروی بدست آید از شیخ خود بزرگتر بسیار شنیدم  
 که کار با مبر و خاطر در عالم سپهر نشود مگر دو کس را یکی مردی که متوکل باشد و دوم آنکه مشهور یعنی بی باک  
 باشد میگویم که این کلام جامع است در معنی خود از آنکه مشهور چون خواهد که در کاری شروع کند  
 بقوت تمام شروع کند و به هیچ چیز که او را ازان کار مانع شود التفات نکند پس هر آنکه کار او مبر  
 او شود و بمقصود خود برسد و آنکه متوکل است چون خواهد که در کاری شروع کند بقوت تمام  
 و پختنی کمال بوجه خدای تعالی شروع کند و او را اضمحان خدای تعالی تمام باشد  
 و التفات نکند به آن انسانی که او را ترساند و بشیطانی که او را وسوسه کند پس هر آنکه  
 به مقصود و مطلوب خود ظفر ببرد و اما این بیچاره که دست دل است و ناتوان و ناتوان  
 تر و و تحیر مانده و سچ و را از گوش در جایی علف خوردن و مانند مرغ و قفس و یا مستظر آنکه تر  
 خصش بیاید و غورخش بیارد کم باشد این چنین کسی که قصد کاری بزرگ کند و اگر قصد کند  
 کم باشد که بران ظفر ببرد نه مینی اصحاب همت را از انبای دنیا که مرتبه بلند نیافتند بیکدیگر این  
 سرجان و مل بر خاستند و ملوک برای گرفتن مملکت از جهان و مال می خیزند و بر خصم می خیزند  
 برین قصد که با مملکت حاصل کنند یا ملک شوند گفته اند که معاویه رضی الله عنه روز جنگ با علی  
 مرتضی رضی الله عنه چون هر دو لشکر را دید گفت هر که گام بر زمین طلبد از سرجان بر خیزد  
 و بازار گان برای حاصل کردن مال در و یا سوار شوند و سفر حج و بر خشتی بکنند  
 و جهان و مال خود در خطر است افکنند اما این بیچاره بازاری که دل او ضعیف  
 و غنیمت او است است و علامت دل را از نفس و اهل و مال قطع نمیتواند کرد و ایام  
 از خانه بدکان بخت است کم باشد که بمرتبه شریف برسد مثل ملوک و بازار گان  
 ملک اگر درین دکان درمی حاصل شود یا دانی ببدان نزدیک و کاری عظیم باشد نیست  
 حال طالبان دنیا اما طالبان آخرت بدانکه سرای ایشان بخت است که او را توکل گویند و قطع

کردن دل از جمیع خلایق از آنکه چون توکل کردند تو هستند که بفرار غ باطن بعبادت خدا  
تعالی برسند و همه خلایق التفات نکنند و بی باکانه بر روی زمین سفر نکنند لاجرم  
مردان دین شدند و در میان مردمان حریت و حرمت یافتند و بحقیقت بادشا آن  
روی زمین ایشانند از آنکه هر جا که خواهند بروند و هر جا که خوش آید فرزند آیند و هر کاری که  
بزرگ ترین کار است از علم و عبادت قصد کنن ایشانرا منعی و حاجزی نیست که به جایها  
نزدیک ایشان کیسان است و همه زمان نزدیک ایشان یک زمان است و قول رسول است  
صلى الله عليه وسلم مَنْ سَرَّ هَؤُلَاءِ يَكُونْ أَكْرَمَ النَّاسِ فَلْيَسْتَشِ اللَّهَ وَمَنْ سَرَّ هَؤُلَاءِ يَكُونْ  
أَقْوَمَ النَّاسِ فَلْيَسْتَكِلْ عَلَى اللَّهِ وَمَنْ سَرَّ هَؤُلَاءِ يَكُونْ أَغْنَى النَّاسِ فَلْيَكُنْ مِمَّا وَكَّلَ اللَّهُ  
أَقْوَمَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ یعنی هر که را خوش آید که او نزدیکترین مردمان باشد گو تقوی کن هر که را  
خوش آید که او قوی ترین مردمان باشد گو که بر خدای تعالی توکل کن و هر که را خوش آید که او توانگر  
ترین باشد گو اعتماد کن بدانچه نزدیک خداست از آنچه در دست اوست و سیلیمان خوا  
رحمت الله علیه گفته است که اگر مردی بر خدای تعالی بصدق توکل کند بادشاهان و  
هر که جز ایشان باشند بوی محتاج باشند و او به کسی محتاج نگردد و چگونه محتاج گردد آن  
کسیکه مولای او غنی و حمید است و ابراهیم خواص رحمت الله علیه گفته است که در  
بیابان جوانی را دیدم گوی سبک که نقره است گفتم کجا خواهی رفت گفت بکه گفتم بی زاد و  
راحد گفتم ای سست یقین کنی که آسمان و زمین ما را بقدرت خویش بحدار و مرالی  
زاد و را احد نگزساند ابراهیم میگویی چون بکه رسیدم آن جوان را دیدم که در طواف است چون مرا دید  
گفت ای شیخ بنویز یقین تو به چنان سست است و ابو مطیع حاتم اصم را گفت شنیده ام  
بیا با آنها قطع میکنی توکل بی زاد و را احد گفتم زاد من چهار چیز است گفت آن چیست  
حاتم گفت دنیا و آخرت را مملکت خدا سیدانم و همه خلق را سندگان خدای تعالی  
سیدانم و همه روزیها و سبب نابست خدای تعالی سیدانم و حکم خدای تعالی در همه روزی

زمین آمدنی بایم اسب و ورم که موجب توکل است است که در ترک او خطری عظیم است  
 میگویم که خدای سبحان قهار رزق و آفریدن را بیجا ذکر کرده است و الله حکمکم قهراً و قهراً  
 پس معلوم شد که رزق از خدای تعالی است همچون آفریدن تو پس وعده رزق کرده است  
 رزق الله هو الرزق و القوة المتین پس رزق را ضامن شده و ضامن دأب است  
 فی الارض الا علی الله سیر فها پس برسانیدن رزق سوگند خورده و قوت  
 السماء و الارض ائله کفایت پس توکل نمودن امر کرده و توکل علی الحی الکی  
 کلامی است پس کسی که قول او را اعتبار نکند و وعده او بسند نکند و ضمانت او را نشمارد  
 و قسم او قانع نشود و فرمان او باک ندارد و بنگرد که حالش چگونه باشد و چه محنت بامداد  
 پیش آید بخدای که صیبتی سخت تر از این نیست و اما از ان و غفلت عظیم در رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم مرابن عمر رضی الله عنهما را گفت چه کنی اگر باقی مالی تا آنکه قومی پیدا شوند که بضیع ایمان  
 یکساں رزق ذخیره خواهند کرد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم سعاد الله که من می خلق خدا  
 تا ترسان بر منم حسن بصری رحمة الله علیه گفته است که لعنت خدای بر قومی باد که  
 پروردگار ایشان برسانیدن رزق ایشان سوگند خورده و ایشان استوارش  
 ندارد و چون آیت و فی السماء من رزقکم و ما فی الارض من رزقکم و ما فی الارض من رزقکم  
 را که کفایت فرود آمدن ملائکه گفتند که منی آدم هلاک شد و پدر در دگر خویش را در چشم آورده و  
 تو شش را استوار نمیشدند سوگند خور و برسانیدن رزق و آویس قرنی رحمة الله علیه  
 گفته است اگر عبادت کنی خدای را هیچ عبادت بهما اهل آسمان و زمین قول نکند از تو استوار  
 نداری و او را برسانیدن رزق گفتند چگونه استوار داری گفت به اهل آسمان باشد از رسیدن  
 رزق بهرم بن حمان مراد پس در آن گفت که کجا سکونت کنیم گفت در شام هر گز که حال  
 عیش در شام صیبت او پس گفت و ای بنی اهل که پراشتک است پس هیچ دفعه در غفلت و روایت کرد  
 که گفتند ای هست ابو بکر بنی بطامی رحمة الله علیه بود که ابو بکر در حال او پرسید گفت نه اگر کشاد هم پس بفرم

ندیدم مگر دو کس را ابو یزید گفت برگردانید بن روی ایشان از آنست که ایشان خوار و در کار زنی  
 استوارند **سوال** اگر گوی که خبر کن ما را از حقیقت توکل و حکم آن آنچه واجبست بر بنده  
 از توکل در کار رزق **جواب** بدانکه این ترابه دانستن چهار فصل معلوم شود **بیان** لفظ توکل  
**و بیان** موضع توکل و بیان حد توکل و بیان علاج توکل اما لفظ توکل بدانکه این لفظ  
 مشتق است از دو کالت پس توکل کردن بر کسی این باشد که او را بمنزله وکیل کار خود و ضامن مصالح  
 خود وانی دینی تکلف بر بسند کنی و اما موضع توکل بدانکه توکل در سه جای باشد یکی در موضع قنیت  
 و آن آنست که بر خدای تعالی اعتماد کنی که آنچه قسمت تو کرده است آن از تو فوت شدنی نیست از آنکه  
 حکم او بدل نشود و دوم در موضع یاری طلبیدن و آن اعتماد کردنست بر یاری کردن خدای تعالی  
 چون در راه او بجا بده کرده باشی سوم در موضع رزق و حاجت و این سوم فرض و لازم است بر بنده  
 بدلیل عقلی و نقلی و مقصود ما اینجا از بیان توکل معرفت این توکل است پس معنی توکل رزق مضمون  
 یعنی رزقیکه خدای تعالی ضامن آن شده است و بدانکه رزق چهار قسمت است مضمون مقوم  
 و ملوک و موعود و اما رزق مضمون آنست که قوت و غذای آدمی است و بدان قوام مینه است نه  
 سایر اسباب و خدای تعالی غرض جل که ضامن شد است این رزق را شده است و توکل کران  
 واجب است بر بنده بدلیل عقلی و نقلی از آنکه خدای تعالی ما را تکلیف کرده است بخدمت و  
 طاعت خود پس چاره نیست ارا که بدان قوام مینه باشد تا با عبادت مشغول توانیم شد و یکی  
 از شایخ گرامیه بر اصل و مذہب خود سختی خوب گفته است و آن آنست که گفت بر بنده غرض  
 واجبست رسانیدن رزق بنده کان سبب سه چیز می آید و سبب است و مانعگان او  
 و بر سبب واجب است نفقه بنده چنانچه بر بنده واجب است خدمت سبب دوم آنکه  
 خدای تعالی بنده را محتاج رزقی آفریده است و راه طلب او ایشان را نه نموده از آنکه  
 نه دانند که رزق ایشان چیست و از کجاست و کی خواهد رسید  
 تا بعینه در آنجا و در آن وقت طلب کنند چون چنین باشد واجب است



بروی که ثبوت آن از ایشان کفایت کند و رزق ایشان را بر ایشان رسانند  
 سوم آنکه ایشان را به خدمت و طاعت فرموده است و طلب رزق مانع عبادت است  
 پس واجب است بر مومن را به کفایت رسانیدن تا به فراغ دل خدمت توانند کرد و  
 و این سخن کسی است که بر اسرار ربوبیت مطلع نباشد از آنکه کسیکه بر خدای تعالی چیزی  
 واجب گوید خطا گفته باشد و با فساد این سخن و رخن علم کلام بیان کرده ایم و اما رزق  
 مقسوم است که خدای تعالی قسمت کرده است هر یکی را از بندگان آنچه خورند و آشامند  
 و پوشند هر یکی بر مقدار و وقتی مخصوص و معین که اذن زیادت و نقصان نپذیرد و مقدم  
 و موخر گردد چنانکه گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم که رزق قسمت کرده شده است و  
 ازان فراغ حاصل آمده به بقعه ای مستقی زیاده شود و نه به تباهی تباہ کار نقصان گیرد و اما  
 رزق ملوک که هر یک را در ملک او میکنند از مالهای دنیا چنانکه خدای تعالی هر یک را تقدیر و  
 قسمت کرده است و اما رزق موعود است که خدای تعالی مستقیان را وعد کرده است بشرط  
 تقوی از وجه جلال بی رحمی برساند چنانچه گفت **يَتَّقِ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ**  
**يَزِيدُ مَن حَسِبَ لَا يَخْشَى اللَّهَ مِنَّا قَاسِمًا** این بود اقسام رزق و توکل که واجب است در رزق  
 مضمون وجوب است و اما **توکل** بدانکه بعضی از علما گفته اند که توکل اعتماد  
 کردن دل است بر خدای تعالی به بریدن و نا امید شدن از غیر خدای تعالی بعضی گفته اند که  
 توکل ترک تعلیق است و تعلیق فکر قوام نبیه است بجزی خدای تعالی و نزدیک من هر دو  
 قول یک اصل باز میگردد و آن اعتماد کردن است بدانکه آنچه قوام نمیدهد است از خدای تعالی است  
 نه کسی دیگر جز او نه بحاطام دنیا و نه بسببی از اسباب و خدا ای **توکل** بر خدا یعنی قوام نمیدهد بخدا و غیر  
 چون این را در دل بگذرانی و بدان ثابت باشی و دل از مردمان و اسباب بکنی بر کنی تو توکل  
 چنانکه حق است حاصل شود و اما چیزیهای که بر توکل باعث میشوند این است که  
 ضمانت خدای را بر رزق یاد کنی و قوی ترین علاج ذکر جلال خدای تعالی

و کمال او در علم و قدرت و پاک او از خلف و عده و سهو کردن و محذور نقصان چون بنظرین  
از کار و مخاطبت که باعث شود او را به توکل کردن بر خدای تعالی در کار رزق **سوال**  
اگر گوی روا باشد بنده را طلب رزق بهائی یا **جواب** بدانکه رزق مضمون که غذا و  
قوام بقیه است و از آن چهاره نیت ممکن نیست که اثر طلب کنیم از آنکه آن از فعل خدای تعالی است  
بر بنده همچون حیات و موت که بنده نه بر تحصیل آن قادر است و نه بر دفع آن و اما رزق  
مقسم خود طلب آن بنده را حاجت نیست از آنکه لایذی رزق مضمون است و از آنخوا  
خدای تعالی خاص شده است **سوال** اگر گوی که چون رزق مضمون از سبب است روا  
باشد که ما طلب آن سبب بکنیم یا نه **جواب** بدانکه لازم نیست بر تو طلب کردن سبب  
از آنکه خدای تعالی اگر خواهد بسیی رساند و اگر خواهد بغیر سبب پس چگونه لازم باشد بر طلب  
سبب و نیز خدای تعالی خاص مطلق شده است بی شرط طلب و کسب نیز چگونه روا  
باشد که بنده را طلب کردن چیزی را نماید که جای آن نداند از آنکه معلوم نیست که کدام  
چیز سبب رزق اوست و کدام چیز نیست که غذای او خواهد شد **سوال** اگر گوی  
که رزق به طلب زیاد میشود و به ترک طلب ناقص میگردد یا نه **جواب** بدانکه به طلب  
و ترک طلب کم و بیش نگردد که روق هر یکی را در لوح محفوظ مقدر و موقت نوشته اند و حکم  
خدای تعالی تغییر نپذیرد و قسمت او تغیر نگیرد و ازین است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون میزد  
را چاره نان داد و گفت هالك لکم تأقیلا ینک یعنی بگیر این را اگر نمی آید این بتوی آید  
**سوال** اگر گوی که ثواب و عقاب به لوح محفوظ نوشته اند یا این همه بر ما واجبست طلب کردن آن  
زیاده میشود به طلب نقصان می پذیرد به ترک طلب یا **جواب** بدانکه طلب ثواب از آن واجبست که  
خدای تعالی طلب آن بر ما واجب گردانیده است و بر ترک آن وعید کرده و ثواب بی آنکه عمل  
صالح بکنیم خاص نشده است و قری میانه کار رزق و میان ثواب و عقاب ریک نکته است  
و آن آنست که علما گفته اند که هر چه در لوح محفوظ نوشته اند قسم بی قسم مطلق بی شرطی و مطلق بی غیر

بنده نیست و آن رزقها واجبهاست نه بینی که خدای تعالی این هر دو را چه شکل در قرآن مطلق  
 ذکر کرده است چنانچه گفت وَمَا جِئْنَا فِي لَذَنِهَا إِلَّا عَلَىٰ اللَّهِ رِزْقَهَا يَعْصِيهِ  
 هیچ جنبه و بر روی زمین مگر آنکه رزق او بر خدای است و چنانچه گفت فَأَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ  
 لَا يَسْتَنْجِزُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِرُونَ یعنی چون اجلها سپری شود پس پیش  
 نشوند مگر آن اجل را ساعتی و صاحب شریعت صل الله علیه وسلم گفته است که چهار چیز است که  
 از آن فراغ حاصل شده است یکی صورت ظاهر که آنرا خلق گویند دوم سیرت باطن که آنرا خلق  
 گویند سوم رزق چهارم اجل قسم دوم حلق است و شرط به فعل بنده و آن ثبوت عقابت  
 نه بینی که خدای تعالی این چه شکل در قرآن مطلق به فعل بنده ذکر کرده است که قُلُوا أَتَىٰ أَهْلَ  
 النَّارِ كِتَابٌ أَمْتُوا أَمْ كَفَرْنَا عَنْهُمْ نَسْتَنَبِئُهُمْ وَلَا ذَكْلَهُمْ جَنَابِ  
 التَّعْظِيمِ ای اگر اول کتاب ایمان آورند و تقوی کنند بر این گناهان ایشان را میا مرزیم و در آریم  
 ایشان را و بر پشت سوال اگر گوی که اطالبان را می بینیم تو نگردد الدار و تارکان را می بینیم  
 فقیر و عاجز جواب بدانکه گوی که طالبی فقیر و محروم نمی بینی و تارکی مرزوق و غنی نه بلکه  
 این بسیار است سوال اگر گوی غنی که در دشت و بیابان بی تو شته در رویم و با سگانت  
 گیمیریم باین جواب بدانکه اگر قوت داری و بر وعده خدای استعانت و اعتماد داری در روی  
 و الا همچو عوام بیچاره و بخلاتی مشغول می باشی و من از امام ابوالمعالی رحمت الله علیه  
 شنیده ام که هر که با خدای تعالی معامله کند بر عادت مردمان خدای تعالی با او معامله کند بر عادت  
 مردمان و در کفایت نوشته این سخن نیک خوب است و در تفسیر این نواید بسیار است که هر  
 که مال کند سوال اگر گوی که خدای تعالی گفته است وَتَرَوْهُ لِوَأَنَّ خَيْرَ الْأَوَادِ التَّقْوَىٰ  
 جواب بدانکه درین دو قول است یکی آنکه مراد تو شته آخرت است و لهذا  
 گفت إِنَّ خَيْرَ الْأَوَادِ التَّقْوَىٰ و گفت إِنَّ خَيْرَ الْأَوَادِ خَطَامُ الدُّنْيَا  
 وَاسْتِبَاقَةُ رُوحٍ آنکه قومی در راه حج تو شته نمی برند و از مردمان خوشترند و اینها میهند

امر کرده شد نه توبه بر گرفتن بسبب تنبیه یعنی توبه بر گرفتن ازاله خود بهتر است  
 از سوال کردن از مردمان و نگه کردن برایشان **سوال** اگر گوی که متوکل را روا باشد  
 که در سفر توبه بگیرد یا نه **جواب** بدانکه بسا باشد که در سفر متوکل توبه بگیرد  
 ولیکن دل او بدان متعلق نباشد بلکه متعلق دل او بخدای تعالی باشد و اعتماد او بر وی بود  
 و بسا بود که نیت سلمانی بگیرد و کار در گرفتن توبه و ترک آن نیت ملک کاریست  
 باید که دل متعلق نباشد مگر بوجه خداوند تعالی ضمانت او و آنکه بسا کس که در سفر توبه  
 برگرفته است و دل او با خدا نیست نه با توبه و بسا کس که توبه برگرفته است و دل او با توبه  
 نه با خداست **سوال** اگر گوی که رسول الله صلی الله علیه و سلم و اصحاب او و سلف هالهم  
 رضی الله عنهم توبه برگرفته اند **جواب** گوئیم من ترا لاجرم توبه برگرفتن بهجت  
 نه حرام ملک حرام متعلق شدن دل است توبه و ترک توکل بر خدای عزوجل و نیز چه مکان بر  
 بر رسول الله صلی الله علیه و سلم که دلش متعلق طعام و شراب و درم و دنیا بود حاشا  
 و کلا که یحیی بن باشد ملک دل او با خدای تعالی بود و توکل او بر خدای تعالی بود و او است که  
 جلد دنیا بر و عرض کردند و کلید خزائن روی زمین بر و آوردند و قبول نکرد و این که توبه  
 برگرفتنی به نیت خیری برگرفتنی به سبب میل دل توبه و مستبر نیت است **سوال**  
 اگر گوی که بهتر چیست در سفر توبه بر گرفتن یا ترک آن **جواب** بدانکه این حکم مختلف  
 شود به اختلاف حال اگر کسی است که او مقتدر است و میخواهد که بیان کند که برگرفتن توبه  
 سپاه است و یا خود بدان نیت خیری کند یا بچنین کس را توبه برگرفتن ادلی ترست و اگر  
 تنه است و خود است به خدای تعالی توبه او را مانع است از عبادت خدای عزوجل بچنین کس را ترک  
 توبه افضل است نیکو فهم کن و الله الموفق عارض و دوم و آن خطر عاقبت  
 کار است و دفع آن در تفویض است بخدای تعالی پس بر تو باد چه  
 تفویض کردن در همه کار یا بخدای عزوجل و این بسبب دو چیز است یکی آنکه

ساکن شدن دل در حال از آنکه چون صلاح و فساد عاقبت کار با نماندنی هر انچه پریشان  
دل باشی و چون کار بخدای تعالی تفویض کردی و دانستی که او را نفرماید مگر صلاح و خیر این  
شده ای از خطر دولت ساکن شد در حال داین امن و سکونت راحت دل نعمتی و غنیمتی  
عظیم است و شیخ من در مجالس این سخن بسیار گفته که **دع المذنبین الی من خلقکم لکنتم**  
یعنی بگذارید بر راب کسی که ترا یا فیر دست و راحت بگیر **سلب و دم** آنکه حاصل شدن  
صلاح و خیر در استقبال است از آنکه عاقبت کار با معلوم نیست ببا شرب باشد که بصورت  
خیر نماید و بسازیان در صورت نفع باشد و بساز هر دو صورت شهید باشد و تو جاهلی  
بعاقبت و بسیار کاری را قطع کرد و بخواهی که آن نزدیک تو نیک است  
نزدیک است که در هلاکت افتی **ندانی حکایت** کرده اند که یکی از عابدان از خدای  
تعالی بخواست که ابلیس را بد و نماید او را گفتند که از خدای تعالی عاقبت خیر نخواه شنید  
و همان خواست چون خدای تعالی شیطان را بر وظاهر کرد عابد قصد آن کرد که دیر باز ندیده  
ابلیس گفت اگر عمر تو صد ساله نبودی من ترا هلاک کردم عابد به قول او مغرور شد  
و با خود گفت که هنوز عمر من در از است چند گاه دیگر هر چه خواهم بکنم پس تو کمینم  
بقتل مشغول شد و ترک عبادت کرد و هلاک ابد گردید پس این حکایت بیدار کننده  
است بر ترک حکم در خواست و بجا کردن در طلب و اما اگر کاری را بخدای تعالی  
تفویض کنی و از بخواهی که آنچه خیر و صلاح است آن کند پس نهی مگر خیر و صلاح  
**سوال** اگر گوی که هر کس ما را از معنی تفویض و حکم آن **جواب** بداند که اینجا دو  
فصل است که بدان مقصود روشن شود یکی موضع تفویض دوم معنی او و حدود و ضوابط و اما  
موضع تفویض بدانکه مراد ما بر قسم است یکی مراد است که یقین میدانی که سر و فساد است در کل  
مثل آتش و عذاب همچو کفر و بدعت و حصیت پس همچنین مراد می اصلاح طلبیدن نباید  
دوم مراد است که میدانی قطعا در آن اصلاح است چنانکه بجهت ایمان و فرض و سنت بدانکه

رواست تر خواستن اینچنین مرادی بحکم و قطع و این جای تفویض نیست از آنکه و طلب  
 او هیچ نوع خطر نیست ولی شک خیر و صلاح است سوم مرادی است که میدانی قطعا که در آن  
 صلاح است و یا فساد و آن همچون نوافل و مباحات است و این موضع تفویض است و در آن  
 متر که آنرا بر سبیل قطع و حکم بخوابی بلکه به استثناء و شرط خیر و صلاح پس چون ارادت  
 خود را به استثناء قید کنی آن تفویض باشد پس اگر استثنای کنی و به قطع و حکم بخوابی  
 آن طعنه است تا ستوده منتهی پس موضع تفویض بر مراد است که در آن خطر است و آن  
 آنست که صلاح خویش در آن به یقین ندانی و اما معنی تفویض شیخ من گفته است که  
 تفویض ترک اختیار چیزی است که در آن بیم خطر است بسوی مدبر مختار علیم بمصلحت  
 خلق و من میگویم در حد تفویض که تفویض خواستن صلاح است از خدای تعالی در چیزی که  
 از خطر او این نه و ضد تفویض طمع است و طمع بر دو نوع است یکی در معنی رجا است و آن  
 خواستن چیزی است که در آن خطر نیست و یا خواستن چیزی که با خطر است به استثناء و آن  
 طمع ستوده است چنانکه ابراهیم صلوات الله علی نبینا و علیه گفت کَا الَّذِی اُطْلِعَ اَنْ  
 یَغْفِرَ لَیْ حُطِیئَتِیْ یَوْمَ الدِّیْنِ یعنی آن خدای که طمع میدارم از وی که بیا مزدگان  
 مراد و زپاداشش دوم طمع مذموم است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است  
 بپرهیزید از طمع که آن فقری حاضر است و شیخ من گفته است که طمع مذموم و چیز است  
 یکی ساکن شدن دل به منفعتی که در آن شک است دوم خواستن چیزی با خطر بر  
 سبیل قطع و حکم و این ارادت است که مقابل تفویض است و اما علاج تفویض  
 آنست که خطر عاقبت کار را یاد کنی و امکان ملک فساد در آن تصور کنی و قوی ترین علاج او آنست که غر  
 خود را از امتناع بافتاد و در خطر نیاوی کنی چون برین دود که موانعت کنی ترا بدل آن که همه کار را بخت  
 تعالی تفویض کنی و طلب کنی هیچ کاری را مگر بشرط صلاح و خیر سوال اگر گوی که بخت  
 آن خطر که بسبب آن تفویض در کار باو بخت جواب بدانکه خطره و خطرت یکی خطر شک که

باشد یا نباشد و بدان رسی یا نرسی و اینچنین چیز محتاج است به استثنا و دو مخطر فساد از آنکه  
 یقین نمیدانی که در آن صلاح نفس تست یا فساد و درین محتاج هستی به تفویض کردن بدانکه  
 عبارت آنکه مختلف است در بیان خطر بعضی گفته اند که خطر در فعل آنست که فعلی باشد که بی او  
 نجات ممکن است و ممکن است که جمع شود به آن گناهی پس در ایمان و سنت و استقامت خطر  
 نیست از آنکه ممکن نیست که بی ایمان و سنت نجات شود و جمع نشود به استقامت گناهی پس  
 روا باشد نوشتن ایمان و استقامت بر بدیل قطع و حکم شیخ من گفته است که خطر در فعل آنست  
 که ممکن باشد که در آن چیزی پیش آید که مشغول شدن بدان پیش آید و اولی تر باشد از اقدام کردن  
 بر آن فعل و این در مساحات و من و فرائض اقتدیه بینی کسی را که بروقت نماز تنگ شود و قصد  
 ادا کند پس بنده کسی که در آتش می افتد یا در آب غرق میشود و خلاص دادن او را ممکن است پس  
 مشغول شدن بخلاص دادن او اولی تر باشد از نماز کردن پس روانیت خوانستن مساجد  
 و نوافل بیشتر از فرائض بحکم قطع سوال اگر گوی که چگونه روا باشد که خدای تعالی بندگان  
 چیزی فرض کند و بر ترک آن وعید کند و در کردن آن صلاح بنده نباشد جواب بدانکه  
 شیخ ما گفته است رحمت الله علیه که خدای تعالی نفرماید بنده را چیزی مگر آنکه در آن صلاح او باشد  
 چون مجروح شده باشد عوارض و علائق و تنگ نگرداند بر و فعل فرض سجده که نتواند ادا آن  
 عدول کردن مگر آنکه در آن صلاح باشد و بسا باشد که خدای تعالی سببی پیدا کرد که بدان  
 سبب عدول بیک یا از دو چیز اولتر باشد از مشغول شدن به دیگری و بنده در آن چیز خدا باشد  
 بلکه با جور و تیرک این فرض بلکه بفعل که آن اولی تر بود از امام ابوالقاسم قمیشیری رحمه الله  
 شنیده ام و درین سلسله که گفت چیزهای که خدای تعالی بر بنده گان فرض کرده است  
 از نماز و روزه و مثل آن که در آن صلاح است مر بنده را لا محاله و صحیح  
 است خوانستن آن بحکم و من نیز در آن متفق شدم پس باقی ماند مساجد  
 و نوافل این را نیکو منسم کن که از مسلم های باریک است سوال اگر گوی

هر که در کار با تفویض کند از هلاک و فساد این گردید و این سراسری محنت است و  
**جواب** بدانکه غالب آنست که با مفوض نمکند مگر آنچه صلاح اوست و بعضی گفته اند که  
 ممکن نیست که با مفوض چیزی کند که در آن صلاح او نباشد در کاری که آن بخدای تعالی  
 تفویض کرده است **سوال** اگر گوی که واجب است با مفوض چیزی کند که آن افضل است  
**جواب** بدانکه ایجاب واجب گردانیدن باشد و این در حق خداوند سبحانه و تعالی  
 و مستحیل است در مریدگان و او را بر چیزی واجب نیست در و او باشد که باینده چیزی کند که آن  
 اصلح است نه افضل نه مبنی که رسول الله صلی الله علیه و سلم و اصحاب او را رضی الله عنهم و تسلم  
 تمام شب خفته داشت تا طلوع آفتاب تا نماز بابد و از ایشان فوت شد و نماز افضل است  
 از خواب و بسا باشد که بنده را تو انگری و نعمت در دنیا بدد اگر چه رویشی او را افضل است  
 و برن و فرزند مشغول کند اگر چه مجرب بودن برای عبادت خدای تعالی افضل است و اوست  
 و اما تر به بنده گان خود و این بدان ماند که طیب حادث و نامحرم مرخص را اما اشعیر خوردن باید  
 اگر چه شربت افضل باشد از آنکه بدانکه صلاح او را اما اشعیر است و مقصود بنده نجات اوست  
 از هلاکت نه فضل و شرف با فساد و هلاک **سوال** اگر گوی که روا باشد مفوض را چیزی  
 اختیار کردن یا نه **جواب** بدانکه صحیح نزدیک علمای ما جهیم آنست که مفوض اختیار  
 باشد و این اختیار در تفویض اوقات نیست از آنکه معنی اختیار آنست که مراد از صلاح است  
 در مشغول و افضل و از خدای تعالی نخواهد که او را افضل و به چنانکه مرخص طیب را گوید که  
 و اودی من از شربت کن نه از اما اشعیر چون مراد هر دو صلاح است تا حاصل شود مراد  
 هر دو چیز فضل و صلاح همچنین بنده را رواست که بخواهد از خدای تعالی که صلاح  
 او در چیزی کرد و آن افضل است تا حاصل شود مراد او را افضل صلاح  
 هر دو لیکن بدین شرط که اگر خدای تعالی صلاح او در غیر فضل بنده بر او رضی باشد  
**سوال** اگر گوی که چاره رواست بنده را که فضل را اختیار کند که رویت مراد از صلاح



را اختیار کند **جواب** بدانکه فرق میان این هر دو آنست که بنده افضل و از فضل

بشناسد اما صلاح را از فساد نداند و نیز سنی آنکه رواست خواستن افضل آنست

که از خدای تعالی بخواهد که صلاح او در فضل بپندد نه آنکه بنده را تحکیمت بر خدا

تعالی در چیزی از ان این را نیکو فهم کن که این از جمله علوم و یقین است و از جمله اسرار است

اگر حاجت تنبیه نبودی ذکر نکرد می از آنکه معلوم نگاشته است سبب نیز نزد والد الوافی

**عارض سوم قضا است و ورو و الفول ع آل** پس توبه

برضا دادن بقضای خدای تعالی و آن بسبب دو چیز است یکی آنکه تا ترا فراموشی برای عبادت

کردن حاصل شود از آنکه اگر به قضا راضی نباشی و اینها ممکن مانی و عمر درین بگذرانی

که چرا این شد و چرا این نشد و چرا این باشد و چرا این نباشد پس دل تو بدینها مشغول

باشد چگونه عبادت توانی کرد از آنکه یک دل پیش نگیری و این خود پیر از اندوه ماکر و

پس نماند در دل تو جانی برای ذکر عبادت و فکر آخرت دوم آنکه فطری است و در ان رضا

دادن به قضای خدای تعالی روایت کرده اند که پیغمبری از پیغمبران صلوات الله

علی نبینا و علیهم سبب مکر و سه که بدور سیده بود پیش خدای تعالی شکایت کرد

و می آید که مرا خدای فی آموزی که از من شکایت میکنی و من از اصل نم و

شکایت نیستم این چنین بود اول کار تو در علم غیب پس تو چرا القضا می کنی

راضی نیستی می خواهی که دنیا را بسبب تو بگردانم یا لوح محفوظ را بسبب تو بدل

کنم تا آن شود که تو خواهی و نشود آنچه ما خواهیم و آن شود که تو دوست

داری نه آنکه من دوست دارم به عزت من که اگر بار دیگر این در خاطر تو بگذرد و خلعت پیغمبر

از تو بستانم و در روزی در آرم و باک ندارم میگویم که ای خاقل درین بیاست عظیم و عید میل

یک نظر کن که بانبیا و اصفیا هر گاه که این چنین حال باشد با دیگری چه حال باشد شکایت کند و الی اگر گوی

که چیست سنی رضا بقضا و حقیقت آن حکم آن جواب بدانکه علمای ما رحم الله علیهم گفتند که رضا

سبح

و لقد صدقت  
قوله الله  
عنه  
قال الله  
عنه  
الماضی  
تقدیر  
نیه  
تقدیر  
بیرکة  
ساعات

ترک خشم است و خشم است که غیر آنچه خدای تعالی قضا کرده است اولی تر و اصلح و انبلی آنکه  
 صلاح و فساد او یقین بدانند **سوال** اگر گویی که شرور و معاصی بقضای خداست عزوجل پس  
 چگونه راضی شود بنده بشروط معاصی **جواب** بدانکه رضا که وجوبیت بقضاست  
 و قضای شر شر نیست بلکه شر خیر است که بدان قضا کرده اند پس رضا بقضا شر نباشد و  
**مشایخ** ما رحمة الله علیه گفته اند که هر چه بدان قضا کرده اند چهار نوع است نعمت و سختی  
 و خیر و شر و اما **نعمت** واجبست در آن رضا حکم کننده و حکم و بد آنچه حکم کرده اند و  
 طاعت و سبقت بر آن شکر ازین رو که نعمت است و اما سختی واجبست در آن رضا حکم کننده  
 و حکم و حکم کرده شده و واجبست در آن صبر کردن ازین رو که شدت است و اما خیر  
 واجبست در آن رضا به حکم کننده و حکم و حکم کرده شده و واجبست در آن ذکر سنت  
 ازین رو که خیر است و بر آن خیر توفیقش داده اند و اما شر واجبست در آن رضا حکم کننده  
 و حکم و حکم کرده شده ازین رو که چیز حکم کرده شده است نه اذن رو که آنچه شر است واجبست  
 اذن **استثنا** **سوال** اگر گویی که راضی طلب زیاده کند یا نه **جواب** بدانکه  
 طلب زیادت **استثنا** است بشرط خیر و صلاح نه بر سبیل قطع و حکم و چون بشرط خیر و صلاح بخوابد  
 از مقام رضا بیرون نیاید بلکه آن دلیل است بر رضا از آنکه هر گز چیزی خوش آید و بدان  
 باشد هر آینه اذن چیز بیشتر طلب چون شیر پیش رسول الله صلی الله علیه و سلم آوردندی  
 سیکفتی یا رب درین کتاب برکت ده ما را و زیاده کردان ازین ما را و دیگر شکر گفتی و زوی کن  
 ما را چیزی بهتر ازین و در هر دو جای چیزی بر عدم رضا بقضا دلیل نمیکند **سوال** اگر گویی که از  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم استثنا و شرط بخیر و صلاح روایت نکرده اند **جواب** بدانکه این  
 کار ما تعلق بدل دارد و زبان عبارت میش نیست و چون در دل حاصل شد عبارت را اعتباری  
 نیست این را نیکو بدان و الله الموفق **عارض چهارم** سختیها و مصیبتها  
**است** و کفایت آن به صبر است پس بر تو باد به صبر کردن درین مواضع

فان بسبب دو چیز است یکی آنکه چون صبر کنی عبادت توانی رسید از آنکه بنای کار هر  
 عبادت بهار صبر و تحمل مشقت است پس هر که صبور نباشد از روی حقیقت هیچ عبادت  
 از وی نیاید و هر که قصد عبادت خدای تعالی کند و برای آن مجروح شود و او را محنت و مصیبت  
 از چهار وجوه پیش خواهد آمد یکی آنکه هیچ عبادتی نیست که در آن مشقت نیست ازین  
 سبب است این جمله ترغیبات و وعده های ثواب که در کار عبادت می بینی از آنکه عبادت  
 نتوان کرد مگر بنحیافت و هوای نفس از آنکه نفس از خیرات مانع است و محالست که نفس در آن سخت  
 ترین کار راست بر آید و دوم آنکه چون بنده چیزی بکند به مشقت و اجرت او را استیاض  
 کردن تا آن فاسد نشود و صبر کردن بر نگا داشتن عمل سخت تر است از صبر کردن بر عمل  
 سوم آنکه دنیا و آخرت است پس هر که در دنیا چاره نیست مراد از ابتلا به سختیها و مصیبتها  
 و این بر انواع است مصیبت در اهل و اقربان و برادران و یاران باشد بکردن و گرفتن و در  
 نفس باشد به انواع مرض و درد و عرض باشد به بدگفتن مردمان او را و خوردن و آشفتن  
 و غیبت کردن و تهمت نهادن و در مال باشد بر قتل و نقصان شدن و هر یکی را ازین  
 مصیبتها میثقی است و عذاب است بنوعی دیگر و بنده محتاج است بصبر کردن بدین همه الا  
 خیر و قهر و قهاسف او را از عبادت باز دارد چهارم آنکه طالب آخرت را ابتلا به محنت  
 بیشتر باشد و هر که بخدای تعالی نزدیک تر مصیبتها مراد او در دنیا بیشتر ابتلا به سختی تر  
 نشنیده که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت سخت ترین ابتلا ما بر پیغمبران باشد پس از آن  
 بر اولیا پس از آن بر حبیبان پس از آن هر که بعد از ایشان باشد پس هر که قصد کند خیر و بر  
 سلوک را و آخرت مجرب شود و او را این محنت پیش خواهد آمد اگر بران صبر کند و بران تقاضای  
 از راه بریده گردد و از عبادت محروم ماند از فضیل عیاض حجت الله روایت کرده اند که گفت  
 هر که خواهد که در راه آخرت قدم زند چهار گونه مرگ قبول کند مرگ پتید و سیاه و سرخ و سبز و مرگ  
 سفید و گلی است و مرگ سیاه بدگفتن مردمان است و مرگ سرخ محالست که الفت کردن

باشد طمانت و مرکب و اوقات که از هر جنب اقتدا و م چیز که سبب آن صبری باید کرد است  
 که خبر دنیا و آخرت در صبر نهاده اند از انجمله یکی نجات است چنانکه خدای تعالی گفت وَ مَنْ  
 يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ یعنی هر که برین کار کند  
 بصبر کردن خدای تعالی او را از سختیها بیرون شدن بخشد و از آن جمله یکی ظفر یافتن است  
 بر دشمنان چنانکه خدای تعالی گفت فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ  
 مستقیان راست و از انجمله ظفر یافتن است بر مردمان چنانکه گفت وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْخَشْيَ  
 عَلَى بَنِي إِسْرَءِئِيلَ بِمَا صَبَرُوا یعنی حکم پروردگار تو بر بنی اسرائیل تمام شد بر پشت  
 بسبب صبر کردن ایشان و از انجمله تقدم و امانت است چنانکه گفت وَ جَعَلْنَا هُمْ آيَةً  
 يُعَذِّبُونَ بِمَا صَبَرُوا یعنی بگردانیدم ایشان را پیش روان خلق تا هدایت  
 دهند به امر ما چون صبر کردند و از آن جمله مدح و ثنای است از خدای تعالی چنانکه گفت  
 إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نَرْغَمُ الْعَبْدَ إِنَّهُ أَوَّابٌ یعنی مایوب را بنده و صابر را قیتم نمیکند  
 یوب باز کرده است با و از آن جمله ثنات است چنانکه گفت وَ كَثُرَ الصَّابِرِينَ و از انجمله  
 محبت است از خدای تعالی چنانکه گفت إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ یعنی خداوند تعالی  
 صابران را دوست دارد و از انجمله یافتن درجات بلند در پشت چنانکه گفت أُولَئِكَ  
 يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا و ایشان را خبر داده شود بلند بها بدین صبر کردند و از انجمله کرامت  
 بزرگ است چنانکه گفت سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ یعنی سلامی بر شما باد بدین صبر کردید  
 و از آن جمله توانایی بی غایت و بی نهایت است چنانکه گفت إِنَّا لَنَفْعُ الْغَافِلِينَ بِمَا صَبَرُوا  
 یعنی داده شود صابران را اجر بی حساب پس چه بزرگ است آنچنانی که چندین کرامات دنیاوی را خود  
 بنده خود را بر صبر یکساعت بدو چون دانستی که خیر دنیا و آخرت بر صبر است پس بر تو باد غنیمت  
 داشتن این خصلت شریفه و جهد نمودن در تحصیل آن و الله الموفق بفضلہ سوال  
 اگر گویی که چیست حقیقت صبر و حکم آن جواب بدانکه لفظ صبر ز روی لغت صبر است قال الله تعالی

کما تصدیر نقشه ای از جنبش گفتات و مراد اینجا از صبر جس کردن نفس است از جبرج  
 کردن و فرج نمودن نفس بقول علمای ماحتمه الله علیهم ذکر عجز خویش است اندر سختی و بعضی  
 گفته اند که جبرج اراده خلاص است از سختی بر سبیل قطع و حکم و صبر کردن ترک این نیست  
**اما علاج صبر آنست که بدانی که شدت سزای جبرج کردن تو زیادت و نقصان**  
 و پس و پیش شدنی نیست پس در جبرج کردن چه فایده و قوی ترین علاج یاد کردن  
 ثواب خدای تعالی است که در مقابل سختی یاد کرده است **فصل سرب تو با و قطع**  
 کردن این عقیقه سخت و دشوار بدفع کردن این چهار عارض و الا این عوارض ترا نکند دارند  
 که بمقتضای درسی بلکه نکند از آنکه در عبادت نظر کنی از آنکه در هر یکی از این چهار شغولی دیگر است  
 و بدانکه سخت ترین این چهار و دشوار ترین آن با کار رزق است و تدبیر آن از آنکه نیست  
 آن بلای بزرگ که همه خلق را در رنج داشته است و دلباهی ایشان را شغول کرده  
 است و عمرهای ایشان را ضائع نموده و بزرگکاری های ایشان بسیار کرده و از درگاه  
 خدای تعالی و خدمت او باز داشته و بخدمت دنیا و خدمت مخلوقات مشغول  
 گردانیده تا در دنیا به غفلت و ظلم و رنج دولت عمر بگذرانیده اند و در آخرت نادم و  
 محسوس رفته و حساب و عذاب پیش ایشان آمده و نظر کن که چند آیت خدای تعالی  
 در کار رزق فرد فرستاده است و چند جای همان وعده کرده است و ضامن  
 شده و سوگند و خورده و همیشه انبیا و اولیا و علما مردمان را این نصیحت کرده اند که  
 در کار رزق بر خدای تعالی توکل می باید کرد و خلق با این همه ازین نمی پرسیند و دل  
 خود را بوجه خدای تعالی ساکن نمیکنند و اصل این همه آنست که در نیات و ضامن  
 خدای تعالی و در کلام او و در کلام رسول و اندیشه سنگین و کوشش بسین المیس و جلالان یزدت شیطانی  
 برایشان دست یافته است <sup>ای کلام رسول و ادوات</sup> و عادات احمقان و دل ایشان خنک شده و ضعیف و دست یقین  
 نمانده اما آنکه خداوندان بصیرت اند و صاحب جهد و اجتهاد اند چون بباب سماوی و طریق شایده

ذکر احوط الیک فی این نشانه

کرده اند با سبب ارضی هیچ التفات نمودند و چنگ بر خدای تعالی زدند و بوسواس  
 شیطان و خلق و نفس التفات نکردند و اگر شیطان یا نفس یا آدمی ایشان را وسوسه کردند  
 برفع و به مخالفت آن بهشت تمام قیام نمودند تا شیطان از ایشان ناامید شد و خلق از  
 ایشان زوی کردند و نفس فرمان بردار شد و حال ایشان مستقیم گردید چنانکه آورده اند  
 که ابراهیم ادهم رحمة الله علیه خواست که در بیابانی بی زاد و راه و بی رفیق رود و شیطان  
 برسانید و گفت این بیابانی است مهلک و باتو توشه نیست ابراهیم ادهم غم کرد و نفس خود  
 که البته این همه بیابانرا همچنین بی زاد قطع خواهم کرد و در زیر هر سیلی هزار رکعت نماز  
 گذارم همچنان کرد که غم کرده بود و آوده سال در بیابان ماند تا گفته اند که مار و کبک  
 در آن سال در ماه حج بود ابراهیم را دید که زیر سیلی نماز میگزارد و زد یکبار و گفت  
 چو نی یا ابا اسحاق ابراهیم این ابیات بر خواند نرفع دنیا تا بتزیت دینا فاعلم بقبح  
 دینا تا لا کما نرفع فطوبی لعبد الا لله ربه و جاد بدنیاه لما یبقی فی حیاکم  
 که دین را پاره میکنم و دنیا را پیوند میکنم پس نه دنیا باقی ماند ما را و نه دینی که بدن پیوند میکردم  
 پیش دی با بونده را که برگزید پروردگار خود را و بخشید دنیا را و بر چیز که امید  
 میداشت از پروردگار خود یکی از صلی گفته است که در بیابان بودم شیطان مرا وسوسه کرد  
 و گفت که تو مجسمه دوی توشه هستی و این بیابانی است مهلک و صلا ای خیا  
 آبادانی نیست و نه مردمان اند بر نفس خود غم کردم که همچنین بیابان را قطع نه  
 کنم و ترک راه گیرم تا مرا کسی نبیند بجز خدای تعالی و چیزی نه دید  
 و چیزی نخورم تا در دین من شمشیر دور و غن نکنند و از راه بجا  
 شدم همچنین سیر فتم تا دیدم قافل را که  
 راه گم کرده بودند خود را بزرگین انداختم تا مرا ببیند  
 خدای تعالی ایشان را بر سر من آورد تا مرا بدیند من چشم

فرد بستم به نزدیک من آمدند گفتند که این سکین را کم کرده است و از گرسنگی و تشنگی بهوش شده  
 با یکدیگر گفتند که روین و شمع بسیار میخورن شمع بسیار در دند و خواسته که در دهن کنند  
 لب و دندان بستم پس کار دی طلبیدند تا دهن من بکشاید و بچندیدم و دهن بکشادم گفتند که تو  
 مجنون گفتی که محمد و خبر کردم ایشان را به بعضی از قصه خود یکی شایع گفتند است رحمة علیه  
 که در سفری بودم از سفرهای خود به ایام تعلم در سجده فرو و آدم و مجرب و توشه بودم بر عادت  
 او یا شیطان آمد مرا و سوسه کرد و گفت که این سجده است و در از مردان برخیز و در سجده  
 رود کیان مردانست تا ترا به بند و بر کفایت تو قیام نمایند لقمه بخدای که پنجم مگر اینجا  
 و خورم مگر حلوائی خبیص و خورم مگر آنکه در دهن من بپزند لقمه نماز خفتن بگزاردم و در بستم  
 چون قدری از شب بگذشت در مسجد کسی کو قفن گرفت جوابش گفتم چون کو قفن بسیار شد در  
 بکشادم زالی درآمد و یک دست او طبقی و در دست دوم چراغی و با او پسری طبیق حلوائی  
 من نهاد و گفت این خلوائی خبیص را برای این پسرنودم بیا که دم جوان خود است که بخورد  
 سیان ماستی رفت سوگند خورد که این خلوائی خورم مگر بامدی غریب پس یک لقمه در دهن  
 من یکدو یک لقمه در دهن فرزند خود پس هرگاه که درین مثال از مجاهده کردن عساکر این لقمه  
 و مخالفت کردن با شیطان نظر کنی ترا سه نایده حاصل آید یکی آنکه ترا معلوم شود که رزقی  
 که ترا مقدر کرده اند به هیچ حال از تو فوت نشود و دوم آنکه ترا معلوم شود که  
 توکل کردن در کار رزق از حبس مهابت از آنکه مر شیطان را در کار رزق  
 و سوسه دایت عظیم تا بحدی که مثل این بزرگان را ازین خلاص نبود و با چندین  
 ریاضات و مجاهدات شیطان از ایشان درین کار نوسید نشد تا سخت حاج  
 شدند و دفع او بدین مناقضات و بد آنکه اگر کسی با نفس شیطان منقاد  
 سال مجاهده کرده باشد سوسه شیطان و نفس این نتواند شد از آنکه  
 چون در وقت نماز او را همچنان در عبادت و سوسه کنند چنانکه مستعدی را بلکه

چنانکه غافل را که یک ساعت بریاضت و مجاهده مشغول نبوده باشد و گرنوعی بر وظیفه باشد  
 فضیحت و بلاکش کنند چنانکه غافلان و مغروران را کنند سوم آنکه معلوم شود و ترا که کام  
 تمام نشود و مجاهده تمام ازان بحثایخ سلف ما رحمهم الله ایشان نیز گوشت و خون تن و روح  
 بود و اند چنانکه تویی بلکه از تو ضعیف تر بوده اند و در تن و وریک تر بوده اند و استخوان و لیکن  
 ایشان از قوت حلم و نور یقین و همت بزرگ بود و در کار دین تا بر مثل این مجاهده و قدرت  
 یافتند و به حق آن مقامات چنانکه باید قیام نموده اند و نیز مرفض خود را بنگر و ازین درد شکل  
 همچنان دو اکن تار استکاری یا بی انت الله تعالی **فصل در نکته های که متعلق است**  
 به دفع غوارض و در آخر او ذکر تفویض و رضاست بعد ازین جمله بدان که در هر یکی ازین چهار  
 چیز نکته های متقنه خواهم گفت نیکو گوش دارد و بشنو و بران عمل کن و الله الموفق بفضل  
**اما توکل بشنو** دران چهار نکته متقنه نکته اول آنست که بدانی که خدای تعالی رزق  
 ترا قبول کرده است و ضامن شده در کتاب خود چه گوئی اگر ملکی از ملوک دنیا ترا عده کند  
 که امشب ترا همان خواهم داشت یا افطار خواهم کنانید و ترا بروی کمان آنست  
 که صادق است دروغ نگوید و وعده خلاف نکند یا خود ترا بازاری یا جهودی یا نصرانی  
 یا مجوسی یا کسبی و دیگر عدل کند آنکه برو عده او اعتماد کنی و بقول ساکن دل باشی و بر  
 نام آن شب غم خواری پس چیست مگر ترا که برو عده خدای تعالی اعتماد نمیکنی و قبول  
 او ساکن دل نمی باشی و بگویند او را استوار نیستی باری بلکه برای رسیدن رزق  
 پریشان خاطر می باشی زهی فضیحت و مصیبت و بدانکه شک در کار رزق رفتن  
 ایشان باز دارد و ازینست که خدای تعالی گفت **وَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا**  
**وَمَا كُنَّا بِمُعْجِزِينَ** یعنی بر خدای توکل کنی اگر شما مومن آید نکته دوم  
 آنست که بدانی که رزق را قسمت کرده اند و قسمت خدای تعالی متغیر  
 پس در استقام و طلب چه فائده بجز خواری و لذت در دنیا و شدت



وزیران در اجلاس است و ازین است که رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم فرمود بر پشت دایه خسته خرم نوشته اند که این فلان  
 بن فلان است پس هر یس را در حسد ص که در آن زیاده میشود  
 مگر زحمت و شیخ من گفته است رحمت الله علیه که آنچه  
 نفع یکرده اند که آن دندان تو شاید دیگر نتواند خائید  
 پس رزق خود را نشسته بعزت بخاروبی فایده خود را خوار کن و  
 تا زیاکار دنیا و آخرت نگر دی و این نکته بغایت خوب و مفید است مردمان را

### نکته سوم

آنست که شیخ من گفته است رحمت الله علیه مرا که در کار تو کل  
 نفع کرد این بود که با خود گفتم رزق فرزندان را بکار آید  
 و مرده رزق را چه کند پس چون زنده کار بنده رزق  
 در خزینه خدای است و بر دست اوست اگر خواهد  
 بدهد و اگر نخواهد بدهد پس سعی مرا چه فایده  
 این نکته لطیف است و مفید است مراحل تحقیق را

### بجته چهارم

آنست که درین فصل گفتد ایم که خدای تعالی  
 بنده را احسان شد و است و این رزق مضمون است که  
 خدا و سبب قوام اوست و اما اسباب از شراب  
 و طعام اگر باشد و یا نباشد بران التفات نیست

از آنکه خدای تعالی الامواله اورا قوت داد نه است  
 تا آنکه زنده است بر لے عبادت را و مقصود از رزق همین  
 قوام بیش نیست و خدای تعالی قادر است اگر خواهد بدین بنده  
 خود را بطعام و شراب قایم دارد و اگر خواهد بگل و خاک قایم  
 دارد و اگر خواهد به تبلیل و تبسیح قایم دارد چنانکه بملایک را و  
 اگر خواهد بی این همه قایم دارد و مطلوب بنده قوام و قوت است  
 برای عبادت نه اکل و شرب و بسبب این معنی است که زاهدان  
 و عابدان بقوت تمام سفر کرده اند و روزها و شبها هیچ نخورده  
 اند و نیا شناسیده اند اما بعضی از ایشان ده روز چیز نه  
 نخوردند و بعضی از ایشان یک خورند و دندی چنانکه  
 از سفیان ثوری رحمة الله علیه روایت کرده اند که  
 در راه که نفقه او بآخر رسید پانزده روز یک خود را و ابو  
 سعاد و یاسود گفته است که ابراهیم ادریس را دیدم که  
 بت روز گل خور و میگویم که ازین سخن تعجب کن که خدای تعالی  
 قادر است بدانچه خواهد بکند نه بینی که بسیار بخور باشد که یک ماه چیزی  
 نخورد و زنده ماند و رنجور را حال ضعیف تر از صحیح است و اما آنکه از گرسنگی

سیر و آن ازان است که عمر و تمام شده باشد همچون کسی که اندک بسیار بخون میرد و الجوع  
 خراگفت که حال من با خدای تعالی آن بود که مرا بعد از هر سه روزی طعام دادی و دختر  
 در بیابانی بودم سه روز بگذشت که طعام نیافتم ضعیف شدم و در جایی شستم و از ما تفتی  
 شنیدم که گفت یا اباسعید چه چیز دوست داری سبب قوت یا قوت اندیشه کردم که قوت  
 برای قوت باشد چون باشد قوت چه کار آید گفت قوت من جوهرم پس در حال بر خاستم  
 و دو روز دیگر بی طعام ماندم که در سستی نبود پس چون بنده به بند که خدای تعالی  
 اسباب رزق بر وی جبرئیل کرده است و او مستعمل است یقین بدانم که خدای تعالی بخاطر  
 کبری سببی او را قوت دهد چنانکه ملائک را داده است پس باید که ازین تنگ نیاید بلکه شکر  
 بسیار گوید که آنچه حاصل مقصود است او را روزی کرده است و رحمت و گران و اسطر از میان  
 دور کرده و علایق عادت از او باز داشته و در قدرت او را بنموده و حال او مانند حال ملائک  
 کرده و بچنان گرامتها او را از شرکت حال بهایم و عام مردمان برداشته پس نیکو تامل کن این  
 اصل که این اصل بزرگ است که سو و عظیم یابی میگویم من شایده بگوئی که در کار تو کل سخن بسیار  
 گفتی برخلاف شرط این کتاب بدانکه آنچه من در تو کل گفته ام بهتر از آنکه است از آنکه بهم  
 ترین کار را در عبادت تو کل است بلکه مدار کار در دنیا برودیت پس هر که را بهست  
 عبادت باشد چاره نیست مرا و از تو کل درین کار پس گوشتک کن بر در حق و نگاهدار  
 و الا برگزیده مقصود رسیدن است نه بهد و الله الموفق اما تفقو لیض تامل کن در این اصل  
**اصل اول** آنکه سبب آنی که اختیار کردن در کار باشد یا دیگر کسی را که عالم باشد بکار را  
 از هر چیزی ظاهر و باطن در حال و مال و الا عاقبت کار بیم آن باشد که در فساد و مملکت افتد نیز  
 اگر دینداری بدستقانی دهی تا ترا سره کند و ران بیم آن باشد که ترا زیان رسد مگر آنکه صراحتی را  
 دهی که او را نباشد به سره کردن و این چنین علم محیط بکار را از جمیع وجوه غایت گوشتی و تعالی را  
 پس هیچکس مستحق نیست که کاری اختیار کند بخیر خدای تعالی حکایت کرده اند که یکی از صامی از خدای تعالی

بخواه تا او دشوی گفت تو بهیچیز عالمی و من بهیچیز عالمی چه دادم که مرا چیزی باید خواست  
 آنچه مرا شاید آن بده **اصل دوم** آنکه اگر کسی ترا بگوید که تدبیر همه کارهای تو من خواهم کرد  
 و چنانکه حق آن است قیام خواهم نمود کارهای خود را بنحو آنکه کن و تو بکار یکدیگر ترا مهم است  
 مشغول شود و نزدیک تو عالمترین و مشفقترین و درست گوترین و وفادارترین مردمان  
 باشد نه آنکه قول او را اعتبار کنی و آن را نعمتی بزرگ دانی و همه کارهای خود بدو حواله کنی و  
 همه وقت مشکرا و گویی و اگر برای تو چیزی اختیار کند که آن بخلاف لغت تست از آن تنگ  
 نیایی بلکه گویی که او بر مراد من و نام ترست از من تا در زیر این چیزی هست که از خسیس  
 و وجهانی من که او اختیار کرده است پس چیست مرزا که کار ما بخدای تعالی که نیکی  
 که او تدبیر کننده آسمانها و زمین است و عالم ترست از همه عالمان و قادر ترست از همه  
 قادران و رحیم ترست از همه رحیمان تا به کمال تدبیر خود برای تو آنچه خیرست اختیار  
 کند و اگر چیزی باشد که تو حکمت آن ندانی بدان راضی باش البته که آن خیر  
 صلاح است و الله الموفق اما **رضایه قضایه** تا مل کن در آن دو اصل متفق که بر اینها  
**زائدیت اصل اول** آنکه بدانی در رضا فائده حال مال هست اما فائده حال  
 فراخ دست و کم شدن اندوه بی فائده چنانچه پیغمبر گفت صلی الله علیه و سلم  
 ما من سواد راضی الله عنهما که کم کن اندوه خود را آنچه مقدر کرده شده است بیاید و آنچه  
 رزق تو نیست بنویساید اما مال ثواب خدای تعالی در رضای دست چنانکه گفت تو که تعارضی  
 الله عنه و رضوانه یعنی راضی شد خدای تعالی از ایشان و رضای شدن ایشان  
 از وی **اصل دوم** آنکه بدانی که در سطح خطر عظیم و بیم ضرر و کفر و تفاوت تا مل کن در رضی  
 خدای تعالی که گفت ایستاده و کلامت لا یؤخرون حتی یحکموا فیما شئتم ثم  
 لا یجحدوا فی انفسهم حرجا فیما قضیت یسئلون التسلیم انفی کرد ایمان را بگوید  
 از کسی که او بقضای رسول صلی الله علیه و سلم راضی بود پس چنانکه حال کسی بقضای خدای تعالی

راضی نباشد و روایت کرده اند که حسدای تعالی گفت هر که راضی نشود بر قضای  
 من و صبر نکند بر بلاهای من و شکر نکند بر نعمتهای من پس گو که گیر حسدای خیرین گویا  
 که این راضی نیست که ما پروردگار او باشیم از آنکه بقضای ما راضی نیست پس باید  
 که حسدای دیگر بگیرد که بدان راضی باشد و این غایت و عید و تهدید است و اندکسی  
 که بداند و اما صبر بدانکه صبر داروی تلخ است و آشامیدن و ناخوش آینده است و  
 و شیرینی است بر نفس مکروه و مبارک است و کشنده جلد نفع ماست و دفع جلد مضرتها  
 و چون دارو بدین صفت باشد واجب است مرعاف را که نفس را اگر آه کند بر آشامیدن  
 آن و صبر کند بر تلخی آن که تلخی یک ساعت است و راحت یک سال بلکه بیشتر اما نفع های  
 که صبر است بدانکه صبر چهار نوع است صبر بر طاعت و صبر از معصیت و صبر  
 از فصول دنیا و صبر بر محنتها و مصیبتها و چون بر تلخی صبر درین چهار موضع تحمل  
 کند حاصل شود و مراد از طاعت و استقامت و ثواب بسیار و رعایت و  
 این باشد از اقتادان در معاصی و از بلاهای آن در دنیا و از عقوبت آن در آخرت  
 و اما دفع مضرتها که در صبر است بدانکه اول فایده او دفع مضرت جزع و فزع و سختیها  
 او در دنیا پس از آن خلاص است از عقوبت او و حقیقی بدانکه هر که از صبر کردن عاجز باشد و جزع  
 کند همه منفعتها از وفوت شوند و همه مضرتها بدو لاحق گردانند از آنکه هر که بر شقت طاعت صبر کند  
 طاعت نتواند که و هر که بر نگذاشتن عبادت صبر کند طاعت او جبط شود و هر که بر موافقت کردن بر  
 عبادت صبر نکند بر نسلتی شریف و رفیع نرسد و درجه استقامت نیابد و هر که از معصیت احتراز نکند و بر  
 اقتدای فصول دنیا صبر نکند یا خوشحال شود و هر که بر مصیبت صبر نکند ثواب صبر نیابد پس در ادب و مصیبت  
 یکی فوت شدن آن چیز و دوم فوت شدن اجر صبر و گفته اند که محروم شدن از ثواب صبر  
 ترست از مصیبت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مردی را تعزیر کرد و گفت پنج تقدیر بود آن باشد که صبر کنی اگر بجا  
 و اگر جزع کنی بزه یابی پس ازین بشنو حاصل سخن بدانکه برین غلاتی چیزهای بدی بدین است که باشد و ترک عبادت

بتوکل کردن بر خدای تعالی و ترک تدبیر در کارها و تقویض کردن بخدای تعالی و رضا دادن  
 به قضاء و خیر کردن بر بلا تا بداند باز داشتن نفس را از سطح علاجی است سخت و کاری است  
 دشوار و باری است گران و لیکن راهی است ستیم و عاقبتش ستوده و چه گوئی در پدرش  
 غنی که چون منع کند و باز دارد و فرزند عزیز خود را از خوردن خرمایا سیبی در آن حالت که در و چشم  
 دارد و تسلیم کند به معلم و رشت و به برادر او را حجامت کند آیا این همه از نخل است  
 نی نی چگونه از نخل باشد که او بیگانگان را میدهد از فرزند عزیز خود چگونه باز دارد و لیکن چون  
 صلاح او در آن دید و دانست که بدین رحمت اندک بجز بشارت و نفع عظیم خواهد رسید  
 بسبب آن باز دهنده پس چون ترا بسختی بستاند که ده است یقین بدان که او از امتحان تو  
 نیازست و او بر تو مشتق و رحیم است و ترا بدین سختیها بستاند که ده است مگر بسبب صلاح که  
 ترا در آن است و تو از او سیست و چون خدای تعالی از تو گرفته مان و یاد دهری باز دارد یقین  
 بدان که او ملک است مرمی و خواهی و قادر است بر ساندن آن تو و حال تو میداند و عاقل  
 و بخیل نیست چه حقیقت باز ندانسته است از تو مگر به سبب خیر و صلاح که ترا در آن است  
 و ازین است که انبیا و اولیا و اصفیا بلا شتر چنانچه رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت  
 چون قومی را خدای تعالی دوست گیرد ایشان را به بلا بستاند اگر دانند پس چون نبی  
 که خدای تعالی دینار از تو باز داشت و ترا به سختیها و بلاهای بسیار بستاند  
 بدانکه نزدیک او غرضت داری و بدانکه معاملة که با دوستان خود کرده است میخواهد  
 که بتوان معاملة کند **فضل** فی بحب که چون یقین دانستی که خدای تعالی  
 به رزق تو خاص شده است برو توکل کن و از علائق دست بردار از آنکه علاقه مفید  
 نیست رساننده رزق خدای است و همین ترک تدبیر کن در کارها و حواله کن بخداوند  
 آسمانها و زمین و همچنین راضی باش بدانچه خدای تعالی قضا کرده است مرنده و همچنین  
 چون مصیبتی تو رسد صبر کن بر آن اگر هستی و اری در کار عبادت چون این همه

کس بران اگر تپتی اداری در کار عبادت چون اینجه که گفتیم کردی هر چهار عوارض از نفس  
 خود دفع کردی و از جمله متوکلان و صابران و مفوضان و راضیان شدی حاصل شده  
 مرغش ترا منت دل و جان در دنیا و ثواب بزرگ و فراوان در عقبی و حاصل شد مر ترا خیر دنیا  
 و آخرت و مستقیم شد مر ترا طریق عبادت و این عقیده که سخت و دشوار است قطع کردی الله  
 الموفق و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم **عقیده پنجم بواعث**  
**و بایعث** بر انگیزنده را گویند پس ازین بر تو باوای برادر بر تن در راه عبادت  
 چون مستقیم شد ترا راه و عوائق مرتفع شد و عوارض زایل و میسر نشو و مر ترا رقت و در راه  
 عبادت مگر بخوف و رجا و اما وجوب خوف به سبب دو چیز است سبب اول آنکه تا تر خوف از  
 سحاصی باز دارد که این نفس فراینده است به بدیا و میل کند به است بقعه او باز نماند نیز  
 مگر تر برسانیدن قوی و تهدید عظیم و تدبیر در کار او آنست که دایما بتنازی از خوفش  
 میزده باشی تو لا تدعنا و فکر آچنانچه از بعضی صاحبان روایت کرده اند که نفس او را به  
 سحیتی خواندا و برقت جامه کشید و در میان ریگ کرم غلطید و نفس خود را گفت که  
 این را پیش آتش دوزخ ازین گرم تر است ای مردار در شب دای بد کردار در روز  
**سبب دوم** آنکه بطاعت و عبادت عجب نه کنی که در عجب هلاک نشوی بلکه باید  
 که دایما مذمت و عیش کنی چنانچه از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت کرده اند  
 که گفت اگر بگیرند مرا و برادر من عیسی را با بنده این دو کس کرده اند و اشارت  
 بدو انکشت خود کرد و عذاب می کنند مرا که هیچکس را مثل آن عذاب نکرده اند از حسن حجت  
 الله علیه روایت کرده اند که گفتی چگونه ایمن باشد از با کسی از آنکه احتمال دارد و اگر گاهی  
 کرده باشد و بسبب آن در امرش بروی بسته شده و او نداند و او بی حاجت عملی  
 میکند و رحمت می بیند این سماک رحمت الله علیه نفس خود را عتاب کردی و گفتی ای نفس سخن  
 سیکوی زاده از عمل میکنی منافقانه و بهشت طمع داری به بهشت را قومی دیگرانده ایشان را

عملهای است جز این عمل که تو میکنی پس این و امثال این واجبست بنده را که بنفس  
 خود بگوید و بار بار تکرار کند با طاعت عجب نکند و در رعایت نیفتد اما **و چوب جا**  
 نیز سبب و چیرست سبب اول آنکه تا ترا بحث شود بطاعت از آنکه طاعت کردن  
 آشوبست نفس را و شیطان از کردن آن مانع است و هوای نفس بضدان داعی است و  
 و ثوابی که بدان وعده کرده شده است از چشم غایب است و وقت رسیدن بدل ثواب  
 در کمال بنده بعید است پس چو حال بدین صفت باشد نفس را برای طاعت کردن حافی  
 نباشد و در آن رغبت نکند مگر چیزی که برابر آن موافق نباشد بلکه بر آن زیادت است  
 مگر امید و رحمت خدای تعالی و ترغیب از حسن ثواب او و شیخ من گفته است رحمه الله  
 علیه که اندوه از طعام باز دارد و ترس از گناه کردن باز دارد و امید بطاعت کردن تقویت  
 دهد و یاد کردن مرگ در فضول دنیا زد کند **و سبب دوم** آنکه تا بر تو تحمل کردن سختیها و مشقتها  
 آسان شود از آنکه هر که بشناسد قدر آن چیزی را که می طلب آسان باشد بروی هر چیزی را که  
 او میدارد و هر چیز که کسی را خوش آید برای او سختیها تحمل کند و به مشقتها می که در راه اویش  
 باک ندارد و هر که کسی را دوست دارد محنت او تحمل کند بلکه از محنت او لذت گیرد و بینی ششاق  
 شمر را که هیچ برنش از نبود التفات ندارد و بسبب شیرینی شکر و همچنین مزدور به بالا  
 رفتن و نرسیدن و آمدن از نردبان التفات نمکند و بار کران در روز دراز گرما به  
 سبب آن دو در می که شایانگاه خواهد یافت و همچنین مزارع تحمل گرما و سرما  
 و سختیها میکند بسبب غله که حاصل خواهد شد همچنین آنی برادر عابدانی  
 که ایشان اهل اجتهاد اند چون بهشت و انواع نعیم او از حور و قصور و طعام  
 و مشرب و دله و پیرایه و جمیع آنچه که خدای تعالی اسباب داده کرده است یاد  
 کنند آسان شود و برایشان جلد رحمتی که در عبادت می بینند و جلد مشقتها می  
 که از فوت شدن لذت دنیاوی بدیشان میسرند **حکایت** کرده اند که صحاب



سفیان نوری رحمه الله علیه مراد را گفتند که یا دوستا ازین خوف و محابده و مشتقها  
 که تحمل میکنی اگر چیزی کمتر کنی بهم اسیدست که مراد خود بیایی سفیان گفت رحمه  
 الله علیه چگونه اجتهاد میکنم شنیده ام که اهل بهشت در منازل خود باشند نوری چنان  
 بدو عرض کرد که هر بهشت بهشت را روشن کند بدانند که آن نور خدای است عزوجل سجده کنند  
 ندا کرده شوند که سر مبارک را دید آنچه شما کمان می بینید آن نیست این نور و ندان آن کثیرگی  
 که با شوهر خود خندیده است این و امثال این همه غره مجاهده است میگویم که چون مدار کار عبادت  
 بر دو چیز است یکی قیام کردن بطاعت دوم باز بودن از خصیت و این هر دو در نیاید  
 ازین نفس سرمانده به بدیهه بگریز ساندین و اسیدوار کردن از آنکه دایه حرون به  
 محتاج باشد بکشتنده که او را بکشد و براننده که او را براند چون در راهی تنگ آفتی  
 با باشد که بتاز یا نه زنی از یک جانب و بنمای او را حوار جانب دیگر تا برود و بچد  
 از آنجای و خلاص یابی از آن تنگه پس بچنین نفس دایه ایست حرون و در هوا  
 دنیا و بلاد افتاده است و خوف تا زیاده و راننده اوست و اسید وجود کشنده  
 اوست پس ذکر نار و عذاب ترساننده اوست و ذکر جنت و ثواب آن میذار  
 گفته اوست و ازین است که واجب است بر بنده که او طالب عبادت است  
 که نفس خود را از دو رخ بترساند و بر بهشت اسیدوار گرداند و الانفس بعبادت  
 موافقت نکند و ازین است که خدای تعالی در قرآن مجید هر دو را ذکر کرده است  
 و عده و وحید و ترفیب و ترهیب و در هر یکی مبالغه نموده تا از ثواب چندان کرده است  
 که ازان صبر ممکن نیست و از عقاب چندان کرده است که بران صبر ممکن نیست پس بر تو  
 باد به لازم گرفتن این دو معنی تا حاصل شود و ترا مراد تو از عبادت و آسان شود احتمال  
 مشقت دایه و التوفیق سوال اگر گویی که چیست حقیقت عباد خوف چیست حکم آن  
**جواب** بدانکه خوف در جائز یک علمای رحمه الله علیه از قبیل خواطر اند و مقدر و ریزنده است

خوف در جاست دور حد خوف گفته اند که خوف لرزه است که در دل بنده حلول  
 شود و گمان رسیدن مکر و بی و مقدمات **خوف** چهار است **اول** یاد کردن  
 گناهان گذشته و بسیاری خصمان که فردا هر یکی طلب حق خود خواهند کرد **دوم** یاد  
 کردن سختی عقوبت خدای تعالی که بدان طاقت نداری **سوم** یاد کردن ضعیفی نفس  
 خود را از تحمل آن **چهارم** یاد کردن قدرت خدای تعالی بر تو هر وقت که خواهد و هر  
 چو که خواهد و اما رجائیس آن خوش شدن دل است بمعرفت فضل خدای  
 و راحت یافتن و بسبب فراخی رحمت خدای تعالی و این همه نیز از جمله خواطر است  
 و مقدر و بنده نیت در جای دیگر است که آن مقدر و بنده است و آن یاد کردن فضل  
 خدای تعالی و فراخی رحمت اوست و مراد از این باب همان اول است یعنی خوش شدن  
 دل بمعرفت فضل خدای تعالی و خدا را جانومیدی است دآن تصور کردن فوت حرمت  
 خدای تعالی است غرور و جل و فضل او و قطع کردن دل از ان و این سه صفت مختص است و  
 مقدمات رجاء **چهار است اول** ذکر نعمتهای سابقه که خدای تعالی بعبده بخشیده  
 و شفیعی داده است **دوم** ذکر آنچه وعده کرده است از ثواب بسیار و اگر است  
 بزرگ **سوم** ذکر بسیار نعمت خدای تعالی بر تو در دین و دنیا بعبده بخشیده و بفرمود  
**چهارم** ذکر فراخی رحمت خدای تعالی و سابق شدن رحمت او بخصیبت چنانچه  
 فرموده است سَبَقَتْ رَحْمَتِي عَلَى غَضَبِي چون موافقت کنی برین دو نوع  
 از کار حاصل مژده خوف و رجاء و امداد الی التوفیق **فصل** پس بر تو با جدای مردم قطع کردن این  
 عقبه به احتیاط تمام از آنکه این عقبه ایست باریک و خطرناک به سبب آنکه طریق او میان دو طریق  
 که آن بر دو خوف و مهلاک اند یکی طریق امن و دوم طریق نوسیدی و طریق رجاء و  
 خوف طریق عدلست میان این بر دو نوع از آنکه اگر بر تو امید غالب شود و بنیاتی که البته خوف نمانده  
 و طریق امن آفتی آید و لا تأمن مکر الله الا القوم الخسیران و اگر بر تو خوف غالب شود و بنیاتی که البته رجاء

مانند در طریق نویسی آیه <sup>وَأَنذَرْتُكُمْ لَآ إِلَهَ إِلَّا أَنَا</sup> من سرفراز الله الا القوم الکافرین  
 و اگر میان خوف و رجاء جمع کنی آن طریق عدل و مستقیم باشد پس ظاهر شد متر است طریق  
 درین عقیده یکی طریق اس و دوم طریق نویسی سوم طریق خوف در جا که میان  
 این برودست پس اگر تقدیمی سوی چپ در است میل کنی در ملک است افقی و بالانگست  
 شدگان ملک شوی و دشوار آن است که در طریق مبالغه آسان تر اند از طریق عدل از آنکه  
 اگر جانب اسن نظر کنی مبنی رحمت خدای تعالی چند آنکه با او اصلا خوف ندارد پس تکیه بر  
 خدای تعالی کنی و امین شوی و اگر جانب خوف نظر کنی مبنی سیاست و دست خدای تعالی  
 و غایت مناعت او با او ایاد و اصفا چنانکه اصلا انجا امید ندارد پس یک باره گه  
 نویسد شوی پس محتاج هستی بدین که تنها بسوی رحمت خدای تعالی نظر کنی و تنها بسوی  
 عذاب و عیبست نظر کنی بلکه سوی هر دو نظر کنی دیگری بعضی از آن و بعضی ازین و ازین هر دو  
 راهی باریک بسازی برای خود و در آن راه روی تابلاست مانی پس نیکو تامل کن این  
 جلد را که گفتم و چست و بیدار شو برای این کار که آسان نیست و بدانکه توفانی که این نفس  
 کاهل و شوخ را از معصیت منوعات و باز داری و بواسطه او کس طاعت کنی بگریه و  
 کردن است اصل بر سیل و دام یکی یاد کردن فرمودای خدای تعالی و ترغیب و ترهیب  
 و دوم ذکر افعال در کوفتن و عقوبت کردن سوم یاد کردن جزای خدای تعالی بر بندگان  
 را و رزق است از ثواب و عقاب تفصیل بر اصل این سه اصل در دست و درین کتاب  
 تنبیه الغافلین تصنیف کرده ام ولیکن درین کتاب بکلماتی که مقصود بدان حاصل شود نشان  
 کنم اصل اول و احوال خدای تعالی  
 تامل کن ای مرد آنچه در کتاب خود گفته ام از آیات ترغیب و ترهیب و خوف  
 و رجاء اما آیات رجاء چنانکه فرمود لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر  
 اللذین یؤمنون بهم یمنی نویسد شوی از رحمت خدای تعالی بدستی که خدای تعالی بیاوردگان

را و دیگر و من یقین که الله یعنی کمیت که بسیار و کثرت از ایزد خدای  
 تعالی و دیگر غافر الذنب و تأویل لقوب یعنی خداوند تعالی آمرزنده گناهان و قبول  
 کننده توبه است و دیگر و هو الذی یقبل التوبه عن عباده و یعفو عن السيئات  
 یعنی اوست خدای تعالی که توبه را از بندگان و عفو کند از بدیها و دیگر و  
 ربکم علی انفسه الرحمة یعنی نبوت پروردگار شما بر نفس خود رحمت را و دیگر  
 و رخصتی و سبعت کل شیء فساکنتم الذین یعفون یعنی رحمت بر شماست  
 همه چیز را از او باشد که رحمت کنم مرا فی را که تقوی کرده اند و دیگر ان الله بالذین  
 انزلوا الهم یعنی خدای تعالی بر دامن مهربان بخشانیده است و دیگر و کان  
 بالذین ربهم یعنی خدای تعالی رحیم است بر منان پس این و مثال این  
 آیات رجاست و اما آیات خوف و سیاست قوله تعالی یا عباده  
 قال تعفون یعنی بندگان من بترسید از من قوله تعالی انما خلقناکم عبداً  
 یعنی پیدا کردیم شما را برای بازی آفریده ایم قوله تعالی انما یخسب الا انسان ان یتوکل  
 بر کسی یعنی می پندارد آدمی که به گذشتت شود قوله تعالی من یعمل سوءاً یتنبه یعنی  
 هر که عمل بد کند بدان جزا داده شود قوله تعالی فکذبتا اری ما عملنا من عمل  
 فجعلناک عبداً منثور یعنی بر سیدیم بر اسید واران بلی که کرده بودند و از اسباب  
 منثور کردیم اما آیاتی که جایست میان خوف و رجاست  
 یعنی جایگاه می آتی انما انزلنا الهم یعنی بیا گاهان بندگان مرا لعن آمرزنده و بخشنده ام  
 و در عقب آن گفت قوله تعالی ان عذاب الهم هو العذاب الهم یعنی بیا گاهان که عذاب  
 من عذابی دردناک است تا یکبارگی رجاست ولی شود قوله تعالی شدید الهم  
 یعنی خداوند سخت عقوبت کننده است و در عقب آن گفت قوله ذی القدر  
 که الله الا تعفی اوست خداوند فضل تا یکبارگی خوف استولی نشود و عجب تر از این

گفت و یَحْذَرُ مِنْكُمْ اللَّهُ نَفْسُهُ یعنی حذر میکند خداوند تعالی شما را از نفس خود  
و در عقب آن گفت و اللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادَةِ یعنی خدا مهربان است به بندگان و عجب  
تر ازین آنکه گفت مَنْ خَشِيَ الْقَهْنَ بِالْغَيْبِ یعنی هر که ترسد از رحمت غیب سیدان  
را به اسم رحمت متعلق کرد و به اسم جبار و قهار و منتقم و شکبر نکرد تا خوف باز حرکت  
باشد و خوف دل ترس یکبارگی به پرانند چنانچه گویند از مادر مهربان خود ترسی و از پدر مهربان  
خود ترسی و از اسیر کریم ترسی و مراد ازین آیات آنست که بر طریق عادل باشی نه بر  
طریق اسن و قنوط اصل دوم آنست که در افعال خدای تعالی و مسامحه او نظر  
کنی اما از جانب خوف پس بدانکه اربعین شستاد هزار سال عبادت کرد تا یاد  
گفته اند که بروی زمین جای نگذاشت مقدار یک قدم که آنجا سجده نکرد پس یک فرمان  
خدای تعالی را ترک کرد و از خود و براند و عبادت هشتاد هزار ساله بر روی او باز نداشت و روز  
قیامت لعنتش کرد و عذاب سو بد برای او مهیا کرده تا روایت کرده اند که رسول الله صلی الله  
علیه و سلم جبریل را دید دست سحلق به پرده کعبه میگفت ای نام مرا متغیر کن و  
جسم مرا بدل کن پس آدم صلوٰه الله علی نبینا وعلیه را بیا فرید او را بدست قدرت خود  
و ملائکه را سجده کنانید و در جوار رحمت خود ای تامل کن فردا و در یک کتاخی کرد و یک خورده  
خورد که در آن اجازت نبودند اگر ندانش که در همسایگی من نباشد هر آنکه بغیرانی من کند و نفوذ ملائکه  
را که از آسمان با آسمان بیرون کردندش تا آنکه بر زمین انداختند و قبول نکرد و توبه او را بگرفت بدست  
سال پیش آمد او را از خواری و رنج و بلا آنچه پیش آمد و از فرزندان او تا آمد در رنج بماند پس  
شیخ المسلمین نوح صلوٰه الله علی نبینا وعلیه تحمل کرد و کار خود از شقت آنچه تحمل کرد و گفت  
ایک کلمه بغیر وجه بدایش آمد خواه از من چیزی بگویی من ترا و غلط میکنم که از جهل جانم را بیا  
کرده اند که چهل سال از شرم آن نظر بوی آسمان نکرد پس بر اسم علیه السلام نبود از وی یک کلمه ترش چنان  
تضرع کرد و چندان برید و بنا لیه تا روایت کرده اند که از ترس آن چند روز گریستن گرفت

پس خدای تعالی جبریل را برود فرستاد و گفت ای ابراهیم هرگز آید که دوست مر دوست  
 خود را عذاب کند بآتش ابراهیم گفت که ای جبریل چون گناه خود را یاد میکنم دوستی او  
 فراموش می شود پس موسی بن عمران صلوات الله علی نبینا وعلیه نبود از وی گذشت زدن  
 از غضب چندان ترسید و دستتغفار کرد و گفت رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لَی  
 پس هم در زمان او بلعیم با عور را حال چنان بود که چون نظر کردی عرش را دیدی سیل  
 سوی دنیا و اهل او کرد و ترک حرمت دلی از اولیای الهی کرد و معرفت خود از سبب نمود  
 همچون سگ را انده اش گردانید و در دریای هلاکت و ضلالت انداخت تا اید از عالمی  
 شنیده ام که حکایت کرد اول کار بلعیم با عور چنان بود که در مجلس او دوازده هزار دست  
 بود و مستعلیان را که از وی علم می نوشتند چون خدای تعالی او را براند اول کتابی که  
 تصنیف کرد این بود که گفت عالم را صانع نیست تَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ سَخَطِهِ بَلْکَ دُوسْتِی  
 دنیا و شویت او عالمان را پیچیدگیست پس بیدار شو که کار بزرگ است و بسیار و عمر  
 اندک و در عمل تقصیر و تا فدا بصیر او و علیه السلام که خلیفه او بود بر روی زمین یک گناه کرد  
 بران چندان بگلیت که از آب چشم او گیاه برست و چون گفت الهی برگریه و زاری کن  
 رحمت نمایی جواب شنید که ای داود فراموش کردی گناه را و یاسکنی گریه را تا چهل روز  
 گریه و قبول نکرد بعضی گفته اند که چهل سال پس یونس علیه السلام که یک عضبی بگرد و غیر غفل  
 جس کرد او را در شکم ماهی در قعر ده یا چهل روز او را سنجای گفت لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ تَجْعَلُ  
 اَقْبَ کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِیْنَ و ملائکه صورت آدمی شنیدند گفتند یارب صوتی محروف از من  
 مجهول می شنویم خدای تعالی گفت که این صوت بنده من است یونس پس ملائکه شفاعت کردند  
 و باین مهناش بگردانیدند و النخل خواندش و پچنین می آئی تا سید المرسلین  
 صلوات الله علیه که عزیزترین و مکرم ترین همه خلق او بود و مراد را گفتند کَا شَقِیْمَ کَا اَعْرَفَ  
 وَمَنْ تَابَ مَعَکَ یَا لَّا تَطْعَمُ اِنَّهٗ یَمَّا تَخْلُقُ فَاَبْیَضَیْ لَیْسَ بِاِیْتِ جَانِیْ فَرَمَد

شده و تو هر که باست و بیقرانی کنی که خدای تعالی بدو آنچه شما می کنید بی ناست تا آنکه رسول صلی  
 علیه السلام گفت مرا سوره نوح پیر کرد و چندان قیام شب کرد که پاهای مبارک ورم کرد گفتند  
 یا رسول الله خدای تعالی گمان گذشته و آینده تو آمرزیده است این صحبت گفت که بنده  
 شکر کننده نباشم پس صحابه رضی الله تعالی عنهم جمیع ایشان بهترین قرون است بودند  
 و هجده شصت و نهم سوره سیکر و نداین آیات این آیت فرو آمد **لَا تَأْتِي الْقُرْآنَ بِأَنَّ يَخْشَعَ**  
**قُلُوبُهُمْ لِيَذْكُرُوا مَا فِيهِ** یعنی وقت نیامد مگرسانی را که ایمان آورده اند آنکه از خدای تعالی  
 بترسند و با آنکه این است بهترین است اند و مرحوم اند چندان حد و سیاستها بر ایشان  
 بنهاد تا آنکه یونس بن حبیه گفتی این شوا از آن کسی که برای پیچ ورم دست تو میدن گفته است  
 شاید که فردا عذاب او نیز بخین باشد و اما از جانب رجای گوی زار حجت فراخ  
 خدای تعالی هر چه توانی و گیت که غایت و نهایت او را تو اندیشه شناخت یا و صفا و بتواند کرد  
 چه و صفا کنند رحمت خدای تعالی را که کفر مفتاح ساله با میان یک ساعت بخشید نه بی بی  
 که ساحران فرعون برای آن آمدند تا با موسی حرب کنند و به دشمن او سو کند خور و نند و ایشان را  
 مگر آنکه بصدق گفتند **أَمَّا يَرْبُ الْعَالَمِينَ** چگونه قبول کرد ایشان را و بخشید ایشان را  
 و جمیع گمان گذشته و ایشان را سر به شیبان گردانید و پر پشت و این بود محال  
 او با کسی که او را یک ساعت بشناخت و یکی گفت او را بعد از کفر و ضلالت چندین ساله  
 پس چگونه باشد محال او با کسی که همه عمر در توحید او گذرانید و هست نه بینی که محاب  
 گفت همه عمر کفر بود چون **يَرْبُّ الْعَالَمِينَ** چگونه قبول کرد ایشان را و بخشید ایشان را  
 که ایشان را چگونه عزیز و مکرم گردانید ایشان را چگونه خرم و مهابت داد ایشان را  
**وَأَلْهَمْتُ الْفِرْعَوْنَ أَن يَقُولَ إِنِّي إِلَٰهٌ مُّكْتَفٍ** و اینست که فرعون را الهام شد که بگوید  
**وَأَلْهَمْتُ الْفِرْعَوْنَ أَن يَقُولَ إِنِّي إِلَٰهٌ مُّكْتَفٍ** و اینست که فرعون را الهام شد که بگوید  
**وَأَلْهَمْتُ الْفِرْعَوْنَ أَن يَقُولَ إِنِّي إِلَٰهٌ مُّكْتَفٍ** و اینست که فرعون را الهام شد که بگوید  
**وَأَلْهَمْتُ الْفِرْعَوْنَ أَن يَقُولَ إِنِّي إِلَٰهٌ مُّكْتَفٍ** و اینست که فرعون را الهام شد که بگوید

تا آنکه ذکر کرده و او را در کتاب عزیز چند بار یافت فضل و کرم او با سبکی که گاهی چند برفت یا تو  
که او را شناخته بودند پس چگونه باشد فضل او با بنده موسی که هفتاد سال خدمت او کرد  
و اگر هفتاد هزار سال بزیدهم عبادت او کند و شنیده که چگونه عتاب کرد و بی علی  
السلام را بسبب دعا کردن بر گناه کاران بپلاک ایشان و چگونه عتاب کرد موسی علیه  
السلام را در کار قارون و گفت که قارون تو فریاد کردی و فریادش نرسیدی به عزت  
خویش اگر از من منسوبی یا دوستی یغیر یا دشمنی رسیدی و در گذشتی و چگونه عتاب کرد یونس  
علیه السلام در کار قوم او گفت اندو گین شوی بر درخت که دو که در یک ساعت رویانیدم و در یک  
ساعت خشک کردم و اندو گین نمیشوی بر صد هزار کس یا زیاده از این پس چگونه عتاب کرد یسید  
المسلین صلی الله علیه و سلم را چنانکه روایت کرده اند که از باب بنی شیبه در مسجد حرام درآمد  
قومی را دید که می خندیدند گفت چرا می خندید درین خیر بنی بنیم چون نزدیک حجر اسود  
رسید بپای پس سوی ایشان بازگشت و گفت که جبریل آمد و مرا گفت خدای تعالی  
سیکریه ای محمد بنده گان مرا از رحمت من نویسد مکن بیا کافران مرا که من غفور و رحیم  
رحیمم و در خبر شهو دست از رسول الله صلی الله علیه و سلم که گفت خدای تعالی را صاحب جز  
جست است یکی از ان در دنیا میان ادسیان و پریان و بهائم قسمت کرده است و دوزخ  
جز برای رحمت کردن بر بندگان در روز قیامت ذخیره داشته و به آنکه چون خدای تعالی  
ترا معرفت خود داده است و از جلالین است مرحوم گردانیده و معرفت سنت و جماعت  
و مفتیهای ظاهر و باطن داده است پس میدست از فضل محبت او که آن را تمام کند و از ان  
دوزخ جز رحمت که ذخیره کرده است نصیبی کامل ترا از انی فرماید اصل سوم  
در ذکر وعده و وعید که در قیامت کرده است یا دکن درین چهار حالت  
۱- مرا که و گور و قیامت و پشت و دوزخ و آنچه در هر مقامی هست از خطا و مطیعان و عاصیان  
و مقصران و مجتهدان اما هر ک یا دکن در و حال دوم و یکی آنکه از این شبهره روایت



است که گفت ما شعبی های پرسیدن مردی رنجور فرستم و او در سکرات بود نزدیک  
 او مردی بود که تلقین کلمه شهادت میکرد شعبی آن مرد را گفت که نرم گوی مریض گفت  
 اگر مرا تلقین کنند تا بکنند من ترک آن نخواهم کرد شعبی گفت حمد مرخدا را که یار مرانجا  
 و او دوم حکایت شاکر و فضیل عیاض رح گفته اند که او را شاگردی بود وقت سکرات  
 سوت فضیل برآمد و نزدیک سر او پادشست و سوره یس خواندن گرفت شاکر گفت  
 که ای او ستاد این سوره خوان فضیل رح ساکت شد پس تلقین کلمه شهادت کرد و یمن  
 گفت نخواهم گفت که آن تو بیزارم و همبرین بر و فضیل رح در خانه رفت و چهل روز  
 میگریست پس او را در خواب دید که بسوی دوزخ می برند گفت رح بچه چیز خدای مفرقت  
 خویش از تو بستاند و تو عالتیرین شاگردان بن بودی گفت بسبب چیزی که غازی یعنی  
 از آنچه تو مرا سیقه بریاران خلاف آن میگفتم دوم حسد سوم مرا عنتی بود و مرطبی  
 گفت اگر هر سال یک قوط شراب بخوری عنت بر دوش یک قوط خمر بخوری بعد  
 ازین یاد کن حال دو مرد دیگر یکی آنکه عبد الله بن مبارک رحته الله علیه حکایت کرده است  
 که مردی بود وقت سکرات نظر سونی آسمان کرد و بخندید و گفت لیل هکذا فلیعقل  
 الفاعلیون یعنی از برای مثل این چیزها عالمان عمل کنند دوم آنکه روایت کرده اند از مالک  
 دینار رحته الله علیه که گفت برهسایه خود وقت سکرات در فرستم مرا گفت ای مالک دو  
 کوه آتش پیش خود مجیم مرا برای رفتن بران جبر میکنی از اهل او پرسیدم که حاشا چه بگویند  
 و پیمان داشت یکی خریدی و دیگری بفروختی هر دو را بخوایم یکی را بر دیگری زدم تا  
 بشکستم پس آن مرد را پرسیدم که حال چیست گفت زیاده زیاده اما کور و حال آن  
 بعد از مرگ یاد کن در آن حال دو مرد یکی آنکه صاحبی گفته است که سفیان ثوری را بعد  
 مرگ در خواب دیدم گفتم که چیست حال تو یا ابا عبد الله روی از من برگردانید و گفت این  
 وقت کنیت نیست گفتم چیست حال تو ای سفیان گفت پروردگار خود را مسانه

کردم و دیدم مرا گفت که کور باد و مرا تر بار خضای من اباحید و در شبها تا یک چشم گریان  
 بهشتیاق تمام قیام میکردی پس مرا تر هست این ساعت که اختیار کنی بر قصر که خواهی  
 و مرا زیارت کنی که من از تو و در نیمه دوم آنکه بزرگی گفته است که مردی را در خواب  
 دیدم رنگ رویش برگردیده است و هر دو دست برگرویش بسته گفتم که خدای تعالی  
 با تو چه کرد گفت روزگار یک مادران بازی میکردیم گذشت اکنون این روزگار است  
 که با ما بازی میکنند و یاد کن حال دو مرد دیگر یکی آنکه صاحبی حکایت کرده است که مرا پس  
 بود شب شد شبی که عمر بن عبدالعزیز وفات یافت او را بخواب دیدم گفتم ای پسر  
 تو مرده بودی گفت فی شمس و بودم و نزدیک خدای تعالی زنده ام رزق داده  
 می شوم پس گفتم چیست که چندین مدت ترا ندیدم گفت در میان اهل شامان  
 مذاکره که ای جلا انبیا و اولیا و صدیقان و شهیدان در نماز جنازه عمر بن عبدالعزیز  
 حاضر شوید پس من آدم و نماز جنازه بگذاردم پس از آنجا آدم تا بر شما سلام گویم  
 اما دوم آنکه هشام بن حنان گفته است که مرا پسری جوان بمرد و خوابش دیدم پرسید  
 گفتم ای پسر این پیری چیست گفت چون فلان بر ما رسید دوزخ برسد  
 او با ننگ زد که هیچکس از ما جوان نماند همه پیر شدند اما قیامت تا مل کن  
 در آن دو قول خدای تعالی که گفت یَوْمَ نَخْتُمُ النَّفْثَاتِ مِنَ الرُّوحِ وَفَلَّاتُ  
 نَسُوقَ الْجَهِنِّ مَذِينٌ إِلَى جَهَنَّمَ وَشِدَاكُمُ الْمِيزَانُ روز قیامت حشر کنیم شیطان را در حلق  
 که سواران باشند بر ناقهای بهشت گروه گروه و برانیم گناهکاران را بسوی دوزخ در  
 حالی که تشنه باشند پس یکی باشد که چون بیرون آمد از گور براتی بیند بر سر گور خود و حاجی  
 و حله پس بپوشد و سوار شود و بسوی بهشت خرا آمد از غرغرش بگذرانند که بیای خود و بهشت  
 رود دیگری از گور بیرون آید بیند بر سر گور و بانه و عقوبتها حاضر شده آن بخت را بگذرانند و بپای  
 خود در دوزخ رود و بکشدش بر دوی سود و دوزخ و از عالمی شنیده ام که گفت روایت است

اند رسول الله صلی الله علیه و سلم که چون روز قیامت شود قومی از گورهای خود بیرون آیند  
 و ایشان را شتران باشند با پران سوار شوند و در عرصات قیامت بزنند و بروند  
 نامی بهشت فرد آیند چون ملائکه ایشان را بپسیند مرگد گیرا بگویند که ایشان کیانند بگویند  
 منید انیم که از است محمد صلی الله علیه و سلم باشند پس بعضی از ملائکه بیایند و ایشان را  
 پسند که شما کیانید و از است کیست ایشان بگویند که ما از است محمد صلی الله علیه و سلم  
 ملائکه گویند حساب کرده شدید گویند فی گویند که علهای شما وزن کردند گویند فی گویند که شما  
 خود خواندید گویند فی ملائکه گویند باز گردید که اینها شمارا در پیش است ایشان گویند شما  
 چیزی مارا داده اید که بدان حساب کرده شویم پس منادی ندا کند که بنندگان راست گفتند  
 قوله تعالى مَا عَلَى الْحَبِثِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَا مَا حِجَّتْ وَا مَا تَرَاهُ كُنْ بِن  
 بروایت از کتاب خدای تعالی بگویند گفت و سَمِعْتُمْ شَرَابًا ظَلَمُوا بِه  
 نبوش اند مرا ایشان را پروردگار ایشان شراب ظهور و هم ان هَذَا كَانَ لَكُمْ  
 جَزَاءُ فِى كَانِ سَعِيَكُمْ مَشْكُورًا معنی است جزای سعی شما هست سعی شما  
 پسندید و هم آنکه حکایت کرده است خدای تعالی از طایفه دوزخیان و گفته است يَا حَبِثُهَا  
 مِنْهَا قَاتِلْ عَذَابًا نَاظِرًا ظَلَمْتُمْ قَالَ اخْسِئُوا فِيهَا وَلَا تَكَلِّمْ بَعْضُهَا لَفْ  
 از اهل دوزخ گویند ای پروردگار ما بیرون آر ما را اینجا اگر بگردیم و ایمان نیاریم پس ظالم  
 باشیم خدای تعالی بگوید بشمید در این آتش از رحمت ناسید و سخن بگویند با من روایت کرده  
 اند که چون خدای تعالی دین بگوید همه گزند و در دوزخ بطریق سگان بانگ کنند خدایتوا  
 ما به را این خواری و خذاب نگاهدار که مصیبتی است سخت یحیی بن معاذ از روی رحمت الله علیه گفته است  
 ندانم که کدام مصیبت ازین پرورد قوی تر است فوت شدن نعمت بهشت یا فقر در دوزخ  
 اما بهر حال فوت نعمت آسان تر است از تحمل کردن دوزخ و مصیبتی عظیم و هولناک در جهنم است  
 از آنکه اگر وقتی منقطع شدنی بودی همه کار آسان تر بودی ولیکن دشواری در ابدی آخر است

پس کدام دل انرا تحمل تواند کرد و کدام نفس بران صبر تواند کرد و ازین است که عیسی صلوة الله  
 علی نبینا وعلیه و آله سلام گفته است که ذکر خلوت و ناله های خائفان را می برد و با حسن رحمت الله  
 گفته که آخرین کسی که او را از ان نشد و در خون بیرون آرند مردی باشد که نام او خداست و او را  
 هزار سال عذاب کرده باشند بعد از هزار سال فریاد کند و گوید یا حَتَّان یا مَنَّا پس  
 حسن گبریت دگفت کاشکی آن خدا من بود می ازین سخن تعجب کرد و گفت چه عجب  
 میکند نه آنکه وقتی او را بیرون خواهند آورد و میگویم که همه کاریزین که مهمل حاج شد و آن که است  
 که پشت ما را نمی شکست و روی ما را از روی میکند و او را می برد و جگر ما را میگذارد و چشم  
 ما را میگیرد و آن خوف سبب معرفت است اینست غایت نهایت خوف خائفان می  
 ازین خائفان گفته که غم ماست است غم طاعت که قبول کند یا کند و غم محبت که آمرزید یا نه  
 نیا مرزد و غم معرفت که سبب اداسی کند و مخلصان گفته اند که غم می پیش نیست و آن غم سبب  
 معرفت است و بر غمی که جز این غم است اهل است از آنکه منقض شدنی است و روایت کرده  
 اند که یوسف اسباط گفت رحمه الله علیه که پیش سفیان بودم دیدم که هر شب گریست  
 و گفتم چرا گریه میکنی بگداین همه گریه تو بسبب گناهانت پس یکای از زمین برداشت گفت  
 که آمرزیدن گناهان بر خدای تعالی ازین آسان تر است ولیکن می ترسم که سبب اذن حق  
 سبب کند سوال اگر گوی که میان دو طریق کدام راه سلوک کنم طریق خوف یا طریق  
 رجا جواب گویم که تر طریق مرکب از هر دو طریق نیکوست از آنکه گفته اند هر که بر وی  
 رجا غالب شود و او از جمله مریدان باشد و هر که خوف بر او غالب شود او از جمله پیران  
 باشد و مقصود آنست که میان هر دو جمع کند سوال اگر گوی که در هیچ حال یکی ازین  
 بر دو راجع تر و فاضلتر باشد یا نه جواب چون بنده تویی و محسوم باشی  
 خوف اولی تر و چون ضعیف و رنجور شود و خاصه وقت سکر است رجا اولی تر و چون بنده ام  
 از عالمان میگویم این از آنست که خدای تعالی فرمود است که من نزدیک شکت و لا غم ترس

من پس در وقت مرک سگرات رجا اولی ترازانکه دل و دیرین وقت شکسته است بسبب  
 ترس گناهان که در حالت صحت کرده است **سوال** اگر گوی کنه در گمان نیک بودن  
 بخدای تعالی اخبار و اوست **جواب** بدانکه یکی از گمان نیک بودن خدای تعالی از  
 معصیت خدای تعالی است و ترسیدن از عقاب او و جهد کردن در طاعت او  
 و بدانکه اینجا اصل است بزرگ و نکته است باریک که بیشتر مردمان  
 در آن غلط میکنند و آن فرق کردن است میان رجا و تمنا رجا بر اصل باشد و تمنی بی  
 اصل شالش آنکه هر که زراعت کند و زحمت میندیش بگوید که میسیدارم که ما را ازین عشت  
 صد پیمان حاصل شود این آرزو رجا است و دیگری باشد که زراعت نکند و همه وقت  
 بخسید و همه سال غافل ماند چون وقت درودن آید بگوید که اسید میدارم که مرا صد پیمان  
 حاصل شود و او را گویند از کجا ترا این آرزو حاصل شود این تمنا باشد بی اصل همچنین  
 بنده چون جهد کند در عبادت خدای تعالی و از معصیت باز ماند و بگوید که اسید میدارم  
 که مرا این اندک را خدای تعالی قبول کند و این تقصیر تمام گرداند و ثواب عظیم دهد  
 و زایل عفو کند این آرزو رجا باشد اما چون غافل ماند و ترک طاعت گیرد و معصیتها  
 از تکاب کند و چشم خدای تعالی پاک ندارد و برضای او التفات نکند و بوعده وعید او پرتا  
 نکند پس بگوید که اسید میدارم از خدای تعالی بهشت و نجات از دوزخ این تمنا باشد بی  
 اصل که در آن حاصل نیست و از جهل خود آنرا رجا و حسن ظن نام کرده است و این  
 خطا و ضلالت است میگویم که سوید این اصل است آنچه روایت کرده اند از رسول الله صلی  
 علیه و سلم که گفت عاقل کسی است که بالنفس خود حساب کند و برای مرک عمل نکند و چون  
 کسی است که پیروی نفس کند و از خدای تعالی طمع عنفرت دارد و دیرین سعی بصیری جمیع  
 حیل گفته است که قومی را تمنای عنفرت از عمل کردن باز داشت تا از دنیا برون رفتند و ایشان را  
 حسنه نبود گفتند که ما ظن نیک داریم بخدای تعالی و دروغ گفتند اگر ایشان را ظن نیک بود سی

به عمل مشغول شدیدی چنانکه خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است **وَإِلَيْكُمْ تُرْجَعُونَ** یعنی شما برپایه خود گمان  
 برده بودید در دنیا آن گمان شما را بپاک کرد پس شتیه شما از زبان کاران جعفر صبیحی میگویی که با  
 میسر و عابد را دیدم پیله وایش از غایت مجاهده بیرون آمد که چشم که چندین مجاهده چرا میکنی  
 رحمت خدای تعالی ندرخ است و خشم شد و گفت چه دیدی از من که آن دلیل بر  
 نوسیدی باشد **قوله تعالی إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَبَرَتْكَ مِنَ الْخَسِرِينَ** معنی رحمت  
 خدای تعالی نزدیک نیکو کار است جعفر گفت که این سخن او مرا بکریا نید پس نیکو  
 فهم کن این نکتہ را و از خواب غفلت بیدار شو و الله الموفق **فصل حاصل**  
 جمله کار آنکه چون فراخی رحمت خدای تعالی یاد کردی بعد از آنکه تا از جمله است  
 مرحومه هستی پس غایت فضل و کمال او ذکر کردی و عنوان کتاب او که سوسه  
 تو فرستاده است **بسم الله الرحمن الرحیم** دیدی پس بسیاری نعمتها که او ترا  
 داده است بی شفیعی دیدی و از جانب دیگر کمال جلال و عظمت و هیبت او دیدی  
 پس غضب او که آسمانها و زمین را طاقش ندارد دیدی پس غایت غفلت  
 و بسیاری گناهان خود دیدی پس خطر سعاده و رعب دیدی این همه ترا بخوا  
 و در جا آورده و عاده حدک اسلوک کردی و از هر دو جانب مہلک این شدی یعنی از من و این شراب  
 مزروع خوشگوار خوردی و از برودت رجای صرف و از حرارت خوف صرف خلاص یافتی و  
 بمقصود رسیدی و از علتین سالم گذشتی و یافتی نفس خود را چست شده برای طاعت گذرانند  
 در خدمت شب روز بی فوری و غفلتی از خاصیه بیک بار خلا یافتی و از جمله اصفیا خواص عابدان شد  
 و این عقیده با خطر را پس گذشتی **وَلَا تَحْزَنْ وَلَا تَأْتِ الْهَيْبَةَ** تعالی العظیم تقصیر **قوام و قیام**  
 عجیب کنند را گویند پس این تو با و ای باری بگذاشتن خود را چیزی که منفرد و بطل است  
 ایم که آن دو خیرت یکی را یاد و هم محجب اما ریاده آنکه اجتناب از ریای واجب است بسبب

دو چیز سبب اول آنکه چون در عبادت ریائی قبول افتد بدان ثواب بسیار  
 حاصل شود و الا بر تور کند و از جمیع ثواب و یا از بعضی محروم بمانی چنانکه روایت کرده  
 اند از رسول الله صلی الله علیه و سلم که خدای تعالی گفت من توانگر ترین توانگرانم از شرک یعنی  
 هر که عمل کند و در آن کسی را جز من شرک کند من عمل او را قبول نکنم مگر آنچه خالص باشد برای  
 من و گفته اند که فردای قیامت خدای تعالی هر بنده را گوید وقتی که بنده در خواست ثواب  
 عمل کند در مجلسها ترا بجای بلند نشاندند ترا در دنیا مهتری دادند و نه چیز بابت تو  
 از آن فروختند سبب دوم که موجب جناب از ریاست است که در ریاضت سخت  
 و ضرر عظیم است بگویم که بعضی از خطر ریاست است که در ریاضت و فضیلت است و در  
 امان و نصیحت یکی فضیلت سرست و آن ملاست است پیش ملائکه چنانکه روایت کرده اند  
 که ملائکه عمل بنده بالا برند خدای تعالی گوید که بر برید و در جبین اندازید که مقصود او ازین عمل  
 من نبوده ام پس فضیلت شود و دوم فضیلت علانیه است و آن روز قیامت است پیش  
 همه خلایق چنانکه روایت است از رسول الله صلی الله علیه و سلم که گفت مرا ی را بر دوز  
 قیامت چهار نام خوانند ای کافر ای فاجر ای مکار ای زبانکار سعی تو باطل شد و جبر تو  
 بباد رفت که امروز ترا نصیبی نیست طلب کن اجزا از کسی که عمل برای او کردی و روایت  
 کرده اند که روز قیامت منادی ندا کند چنانکه همه خلایق بشنوند کجا اندا ملائکه مردمان را می  
 پرستیدند بر خیزند و اجزای خود ایشان بگیرند که من قبول نکنم عملی را که با او چیزی آمیخته  
 باشد و اما در مصیبت یکی آنکه بهشت از دست رود چنانچه رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 فرمود که بهشت سخن گفت که من حسد امم بر بخیل و مرا ی و این حدیث را  
 در معنی است یکی آنکه مراد از بخیل آن باشد که او به گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله  
 بخیل کرده باشد و مراد از مرا ی آن باشد که به ایمان و تمسک  
 بر آن کرده باشد و این قول ضعیف است و سنن دوم آنکه نفسش خود

را از ریاضت پاک نکرده باشد پس چنین کس را بیم زوال ایمان باشد پس در کفر فرو  
 آید و بهشت او را از دست رود و صحبت و دم دخول نداشت از آنکه ابوهریره روایت کرده  
 از رسول الله صلی الله علیه و سلم که گفت روز قیامت اول مردی را بیاورند که قرآن خوانده  
 باشد و مردی را بیاورند که در راه خدای تعالی کشته شده است و مردی را بیاورند که  
 مال بسیار داشت و در راه خدای تعالی خرچ کرده است پس خدای تعالی گوید من خواننده  
 قرآن را ترا آنکه تو تمام آنچه بر رسول خود صلی الله علیه و سلم فرود فرستادم گویدی یا رب خدا  
 تعالی گوید چه کردی در آنچه دانستی گویدی یا رب شب و روز خواندم برای تو خدای تعالی  
 گوید دروغ میگوی ملائکه گویند دروغ میگوی ملائکه گویند فلان قرآن خوانده است  
 و آن خود گفتند پس صاحب مال را بیاورند خدای تعالی گوید نه آنکه بر تو نعمت فرخ کرده بودم  
 و کسی محتاج نکر دانیدم گویدی یا رب خدای تعالی گوید چه کردی بر آنچه ترا دادم گویدی یا رب  
 صله رحم بچا و دردم و صدقه دادم خدای تعالی گوید دروغ میگوی ملائکه گویند دروغ  
 میگوی خدای تعالی گوید ملائکه مقصود تو این بود که گویند فلان سخی است و آن خود گفتند  
 پس آنرا بیاورند که در راه خدای تعالی کشته شده است خدای تعالی گوید چه کردی گویدی  
 یا رب مرا جدا کردن فرمودی و در راه تو جدا کردم تا کشته شدم خدای تعالی گوید  
 دروغ میگوی ملائکه گویند دروغ میگوی خدای تعالی گوید ملائکه مقصود تو این بود  
 که گویند فلان دلیر است و آن خود گفتند و این همه کس را بر روی اینها کشیده بدلت و  
 خواری در دوزخ اندازد ابوهریره رضی الله تعالی عنه میگوید که رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم اینچار سید دست بردافوی سن زد و گفت ای بربره ایشانند  
 از خلق خدای تعالی که اهل آتش و دوزخ بدیشان بفرودند این عباس رضی الله  
 عنه گفت که از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که دوزخ و اهل دوزخ از این بافریاد  
 گفتند گفتند یا رسول الله دوزخ چگونه است که آتش که ایشان عذاب میکند سوال اگر گوی



که خبر کن ما را از حقیقت ریا و اخلاص و حکم اینها و تاثیر آنها در عمل **جواب** بدانکه اخلاص  
 نزدیک علمای ما و اخلاص است یکی اخلاص عمل دوم اخلاص در طلب اجر اما اخلاص  
 عمل ارادت قربت است بخدای تعالی و تعظیم امر او و اجابت دعوت او و باعث برین  
 اعتقاد صحیح است و اما اخلاص در طلب اجر ارادت نفع آخرت است بر عمل خیر و  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم را از اخلاص پرسیدند فرمود اخلاص آنست که گویی و  
 پروردگار من خدای است عزوجل پس چنانچه فرموده است بران راست باشی  
 بهو و نفس خود را نه پرستی و عبادت کنی اگر پروردگار خود را و در عبادت مستقیم باشی  
 چنانکه فرموده شده و این اشارت است به قطع کردن از هر چه بخیر خدای تعالی است  
 اینست اخلاص حقیقی و ضد اخلاص ریا است و ان اراده نفع دنیا است بعمل آخرت و  
 آن بر دو نوع است ریا محض است و ریای تخلیط ریای محض آنست که همین اراده نفع دنیا باشد  
 لا غیر ریای تخلیط آنست که اراده بر دو باشد نفع دنیا و آخرت اینست ضد اخلاص ریا  
 اما تاثیر این ما در عمل بدانکه اخلاص در عمل فعل را سبب قربت گرداند و اخلاص در طلب اجر  
 فعل را مقبول و او را لاجر گرداند و نفاق عمل را حبط گرداند و بیرون آورد عمل را از آنکه  
 او قربت باشد و باطل کند استحقاق ثوابی را که بران عمل وعده کرده اند و نزدیک بعضی  
 علما از عارف ریا محض نباشد اگر چه مبطل نصف ثواب است و نزدیک بعضی عمل ممکن است  
 که از عارف ریا محض نباشد و او مبطل نصف اعناق است و ریای تخلیط مبطل ربع  
 اصناف و نزدیک علما را صحیح نیست که از عارف ریای محض نباشد باید که در آن آخرت و  
 لیکن با سهو افتد و مختار آنست که اثر ریا رفع قبول و نقصان در ثواب است و مقتدریت بر نصف  
 و ربع و شرح این سائل در آنست در کتاب احیاء العلوم و در کتاب اسرار معاملات اینست  
 گفته ایم سوال اگر گویی که مواضع اخلاص کدام است و در کدام طاعت اخلاص واجب است و جواب  
 بدانکه اعمال نزدیک بعضی مواضع اند یکی آنست که در هر دو اخلاص باشد و آن عبادت ظاهری است

و قسمتی آنست که در هر دو اخلاص نباشد و آن اعمال باطن است اصل و قسمتی آنست که در دو  
 اخلاص طلب اجر افتد و اخلاص علوی آن سباحتی است که برای قوام گیرند و شیخ من گفته است در بعضی  
 علیه هر عملی که احتمال دارد که او را برای غیر خدای تعالی کند از عبادات اصلی در آن اخلاص عمل  
 باشد پس برین قول در اکثر عبادات باطن اخلاص عمل باشد و اما اخلاص طلب اجر شایع کرامیه  
 گفته اند که اخلاص طلب اجر در عبادات باطن نباشد و اگر بجز خدای تعالی کسی بر آن مطلع نیست  
 پس در آن ریا نتواند بود و لا جرم به اخلاص طلب محتاج نباشد و شیخ ما گفته است رحمة الله که چون  
 مریدی از خدای تعالی بعبادت باطن نفع دنیا خواهد آن نیز ریا باشد مگر بگوید در وقت  
 که در بیشتر از عبادات باطن برود و اخلاص باشد و همچنین در نوافل واجب است  
 برود و اخلاص وقت شروع اما سباحتی که برای قوام گیرند در اخلاص طلب اجر باشد و اخلاص  
 عمل از آنکه صلاحیت آن ندارد که بنفس خویش قرب باشد بلکه آنی است برای قربت  
 سوال اگر گوی که این موضع اینها بود بیان ما را وقت اینها از عمل جواب بدانکه  
 اخلاص عمل به افعال مقارن باشد لا محاله و از و متاخر نباشد و اما اخلاص طلب اجر  
 سب باشد که از عمل متاخر باشد و نزدیک بعضی از علمای معتبر در آن وقت فراغ است که  
 چون فارغ شد به اخلاص یا بر ریا کار تمام شد و تدارک ممکن نیست و نزدیک عالمین  
 که از شایع کرامیه بودند ما دام منفعتی که مطلوب باشد از ریا نیافته است اقامت اخلاص  
 در آن عمل ممکن است چون مطلوب یافت اخلاص فوت شد و بعضی علماء گفته اند که در بعضی  
 اقامت اخلاص ممکن است تا وقت مرگ و اما در نوافل ممکن نیست و فرق این گفته اند که بنا  
 بر فیضیه یا بر خدای تعالی کرده است پس در نفس الرض از واسطه فضل  
 باشد و اما نفل سبده بر مراد خود کرده است پس بطلند از وی حتی آنچه تکلیف  
 کرده است بنفس خود من بگویم که درین سائل فایده است و آن آنست که هر که ریا می  
 کند و یا ترک اخلاص کند و عملی تدارک او ممکن باشد بر یکی ازین وجوه که گفتم و ما از نقل

عذاب مردمان دیرین و قائل آن بود که راه بر بستن در کار عبادت آسان شود اگر کسی  
 قول ملت خود را و انبیا بدو قول دیگر یا بدینگو فهم کن این را سوال اگر گوی که هر عملی  
 محتاج است به اخلاص علیچه و یا نه **جواب** بدانکه دیرین خلاف کرده اند بعضی گفته  
 اند روا باشد که اخلاص متنازل شود و مرحله عبادت را پس عملی که در ارکان بست مثل وضو  
 و نماز و سینه است دیرین بایک اخلاص از آنکه بعضی از آن به بعضی متعلق است اند و  
 صلاح و فساد سوال اگر گوی که اگر کسی عمل خیر کند و مراد او مدح مردمان و نفع از  
 ایشان نباشد ولیکن مراد و نیادی باشد از خدای تعالی آن نیز ریای باشد یا نه **جواب**  
 بدانکه این محض ریای باشد علمای گفته اند رحمة الله علیهم که اعتبار در ریای مراد راست نیست  
 بلکه مراد و طلب پس چون مراد تو از عمل خیر تقص و نیادی باشد تلقین بدی است خواه از خدا  
 متعالی طلبی خواه از مردمان چنانچه خدای تعالی در کتاب خود میفرماید **مَنْ كَانَ**  
**يُحِبُّ يَدَّ حَرْثِ الدُّنْيَا تَوَلَّى يَدَّهُ مِثْقَالَ وَهْلٍ فِي الْآخِرَةِ** و من تصیّب یعنی هر که مراد او  
 کثرت تر دنیا باشد بدینم و از ازان دنیا شد مراد او در آخرت بهره پس لفظ ریای است اتفاق  
 خود از سستی رویت متعبر نیست و آنکه این اراده فاسد را نام ریای کرده اند بدان سبب است  
 که بیشتر از قتل مردمان رویت ایشان اقد و نیکو فهم کن این را سوال اگر گوی که انبیا و اوصیاء  
 کردن از خدای تعالی میخواهد برای آن میخواهد که محتاج مردمان نباشد و او را بر عبادت تقویت  
 شود هم ریای باشد یا نه **جواب** بدانکه مستعین شدن از مردمان در بسیاری حال مجاب  
 نباشد بلکه در قناعت باشد و اعتماد کردن بر خدای تعالی و اما تقویت بر عبادت اگر  
 مراد او این باشد ریای نیست و همچنین هر چه تعلق بکار آخرت دارد و خواستن آن بعل خیر ریای  
 و همچنین اگر مراد از آن باشد که تر از مردمان تعظیم کنند و دوست دارند و مراد تو از این نیست  
 حق باشد و نشتر علم و بر این سخن مردمان بر عبادت این هم ریای نباشد اما اگر مقصود تو شرف نفس تو باشد یا  
 دنیا آن ریای باشد بدانکه من از بعضی مشایخ خویش پرسیدم که اولیا در ایام حسرت بوده و اقع خواهند نمود

ایشان از خواندن این سوره آتی بود که خدای تعالی از ایشان سختی دفع کند و چیز از دنیا برده  
ایشان فرارخ کرده اند پس چگونه روا باشد که متلع دنیا به عمل خیر بخوابد مر خواب گفت که  
مراد ایشان آن بود که خدای تعالی ایشان را قناعت و هدایتی که بدان عبادت توانند کرد  
و علم توانند خوانند و این از جمله اراده خیرست نه اراده دنیا و بدانکه خواندن این سوره در کار  
سختی رزق از جمله سیرت های سلفست و درین باب اخبار و آثار از رسول الله صلی الله علیه  
و آله و صحابه رضی الله تعالی عنهم دارد دست تار وایت کرده اند که بن مسعود را از چون  
عقاب کردند در کار فرزندان او بدان سبب که از برای فرزندان از دنیا چیزی نگذاشت  
جواب گفت که سوره واقعه برای ایشان گذاشته ام و این که علما و شایخ سلف  
رحمته الله علیهم خوانده اند از اینجا است و الا بعد الله به سختی و متعلی مای دنیا ایشان با  
التفات نیست بلکه این طائفه کسانی اند که سختی مای دنیا را خفیت دارند  
و از خدای تعالی منت الحارند اگر چیزی از دنیا برای ایشان فرارخ شود بترسند و ناخوش  
شوند و آن را از خدای تعالی استند راج دانند قول ایشان آنست که اگر سنگی سرمایه است  
دنیای مذہب اهل تصوف برینست و مذہب بن و مذہب شیخان من نیز همینست  
و جمله سلف برین بوده اند اما تقصیر بعضی از متاخرین را اعتبار نیست و ما که اینجا این فصل  
ذکر کردیم بسبب آن بود که نباید که مخالفی بر مقصود این قوم مطلع نشود درین غلط کند و یا  
مستبدی ساده لوح که از علم حق آن نگرفته باشد در غلط افتد به آنکه گوید چگونه لائق باشد  
ای خیال بجال اهل زهد و تجربه و ادب و صبر و ریاضت بدانکه این چیز نیست ما خود از سنت  
و نیز مقصود حصول قناعت و تقویت بر عبادت نه آنکه مقصود سره و شهوت است  
و یا آنکه آنرا از تحمل سختی و اگر سنگی در پیشتر است که در عقب خواندن این سوره  
در دل پیدای شود و حرص و سنگی دفع میگردد و دل را از طعام تسکینی حاصل میشود بدانکه  
کسی که استخوان کرده باشد قاصد دوم محجب است بدانکه موجب پریندن از محجب

و در چیز است **سبب اول** آنکه آنکس که عجب کند از توفیق محروم ماند از آنکه عجب کننده  
 مخدول است و چون از بنده توفیق منقطع شود و بزودی هلاک شود و ازین است که رسول  
 صلی الله علیه و سلم فرمودست چیز هلاک کننده است بخلی که پیروی آن کنند و هوای کاتباع  
 آن کنند و عجب کردن آدمی به نفس خود **سبب دوم** آنکه عجب منفی عمل صالح است  
 و ازین است که عیسی علیه السلام گفت ای جماعت حواریان بسا چراغ که او را باد  
 بپیرانیده است و با عابد که او را عجب فاسد کرده است و چون مقصود فائده همین است  
 عبادت است و این خصلت محروم میکند بنده را از عبادت و اگر حاصل شود اندکی از  
 عبادت عجب منفی آن عبادت است پس واجبست خدا کردن از چنین خصلتی و بعد  
 الموفق **سوال** اگر گوی که چیست حقیقت عجب و معنی آن چیست تا تاثیر حکم آن  
**جواب** بدانکه حقیقت عجب بزرگ داشتن عمل صالح است و تفصیل آن بزرگ  
 علماء را ذکر کردن بنده است حاصل شدن شرف عمل صالح به چیزی جز خدائی تعالی یا  
 به مردمان یا به نفس یا به چیزی دیگر و گفته اند که عجب شلث باشد و آن آنست که عمل صالح را  
 ازین سه چیز داند نقص و خلط و دشتی دیگر و دشتی باشد و آن بدان باشد که اگر کند حصول عمل صالح را  
 از دو چیز و موحد باشد و آن آنست که اگر کند حصول عمل صالح را از یکی و ضد عجب ذکر  
 مست است و آن آنست که بدان که حصول عمل صالح بتوفیق خدای تعالی است که او را  
 شرف گردانیده و ثواب و اجر و قدر او عظیم گردانیده و ذکر مست فرض است وقت  
 و ادعای و خطرات عجب و تغلب است در جمیع اوقات و اما تاثیر عجب در عمل صالح بعضی علماء گفته اند که  
 آنکه عجب کند عمل واجب شود و اگر پیش از مرگ توبه کند عمل او بسلامت ماند و این است اختیار  
 محصای از مشایخ کرامیه و ضبط شدن عمل نزدیک و آنست که بکلی در آن توانی باز و در قول غیر ضبط  
 شدن فقرات ضراف است نه رفتن کل **سوال** اگر گوی که چگونه پوشیده شود بر بنده عارف تا نداند که  
 توفیق عمل صالح از خدای تعالی است **جواب** بدانکه اینجا تحت است لطیف آن آنست که بدانی که مردمان عجب

سه صنف اند اول صنفی با عجب اند و در همه حال و ایشان مستقر اند و قدریه اند و کسانی که مرخصی  
 بر خویش در فعل سنتی نمی بینند و عنایت و توفیق و لطف خاص را منکر اند و آن سبب است  
 که بر ایشان ستولی شده است و صنف دوم آنست که با ذکر سنت اند و در همه حال ایشان تنزل  
 استقامت و ایشان را در هیچ عملی عجبی نیست و آن بسبب بصیرتی است که خدای تعالی را  
 کرامت کرده و صنف سوم مخلطان اند و ایشان عامه اهل سنت و جماعت اند و وقتی بیدار شوند  
 و مت خدای تعالی را یاد کنند و وقتی دیگر غافل شوند و عجب کنند و آن سبب غفلت عارضی باشد  
 و سستی در اجتهاد و نقصان در بصیرت **سوال** اگر گوی که چیست حال قدریه و مستقر  
 در افعال ایشان **جواب** بدانکه درین اختلاف بعضی گفته اند که همه اعمال ایشان حبط  
 است بسبب اعتقاد ایشان و بعضی گفته اند که هیچ عمل بر اعتقاد ایشان را حبط نشود و از ایشان  
 تا مخصوص نباشد هر عملی عجبی چنانکه اعتقاد اهل سنت و جماعت مانع عجب نیست در هر عملی تا مخصوص  
 باشد بذكر سنت **سوال** اگر گوی که خبر یا و عجب دیگر قادی است در عمل یا **جواب**  
 بدانکه خبر این دو قوادح بسیار است ولیکن این هر دو را که مخصوص ذکر کردیم سبب آنکه اصل  
 و مدار کار بر اینهاست بعضی شایخ گفته اند که بر بنده واجبست که عمل را از دو چیز نگاهدارد اتفاق  
 و بر یا و تحلیط و من و اذی و ندامت و عجب و حسرت و تهاون و خوف ملامت  
 مردمان و تشخیص بر خصیصه را ضدی گفته است که ضد اتفاق اخلاص است ضد  
 ریا اطلاق طلب اجبر است ضد تحلیط تفرید عمل است ضد من تسلیم عمل است بحد  
 عز و جل و ضد اذی نکاب داشتن عمل است ضد ندامت ثابت داشتن نفس است ضد  
 عجب ذکر منت است ضد حسرت نصیحت داشتن خیر است ضد تهاون  
 تقطیع داشتن توفیق است ضد خوف ملامت مردمان ترس است از خدای تعالی بدانکه  
 اتفاق عمل را حبط کند و یا عمل را در کند و من و اذی صدقه را حبط کند بکلی در حال فریاد بعضی  
 شایخ من و اذی حبط کند اصناف را و ندامت حبط کند عمل را بر قبول به شایخ و عجب اصناف عمل بر و

حسرت و تهاون و خوف طاعت عمل بیک کند و گرائی او پیر و میگویم که حاصل قبول و رد و باز  
 میگردد نوعی از تعظیم و استخفاف و ضبط کردن باطل کردن لغت‌های است که آن به فعل باشد و این  
 باطل گردانیدن وقتی به البطل ثواب باشد و وقتی به البطل تضعیف و ثواب منقضي است که فعل  
 بعینه منقضي است تضعیف زیادت است برین و گرائی فعل زیادتی است که بقیرنه احوال  
 در فعل حاصل آید چنانچه احسان کردن در حق یکی از اهل خبر پس از آن در حق مادر و پدر پس از آن  
 در حق پیا سبزی از پیغمبران و در شیریز گرائی است ولیکن تضعیف نباشد اینست تهذیب  
 و خلاصه آنچه در غنیمت تحقیق کردم نیکو فهم کن این را و الله لوفق **فصل** بر توبه و توبه قطع این عقبه  
 به جبهه تمام که درین عقبه خوف بسیار است از آنکه صاحب طاعت همه عقبات را برید و  
 شکل این همه شش است که در آن اربع طاعت عبادت حاصل شد و خوفیت بر عبادت مگر  
 ازین عقبه پس حذر کردن ازین واجب آمد و ما ذکر کنیم در هر یکی ازین دو قاعده اصول  
 را اما ریا یا دکن و ران چهار اصل **اصل اول** خدای تعالی گفته است **اللَّهُ الَّذِي**  
**خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَمِنْ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَنْزَارُ فِيَهُنَّ لِيُخَلِّقَ اللَّهُ**  
**عَلَى كُلِّ نَفْسٍ قَدْرًا ذَاكِ اللَّهُ كَذَّابًا حَاطَّ بِكُلِّ كَفَّيٍّ عَلِيمًا** یعنی خدای تعالی که بیافریدست  
 آسمان را و زمین را و مثل آن بیرون و در میان اینها و حکم و ملک او نافذ است در ایشان  
 تا بداند که خدای تعالی هر چه چیز قادر است گویای فرماید که من آسمان را و زمین را و آنچه در میان  
 اینهاست بیافریدم ایما با چندین عجایب و بدائع و بنظر تو بسنده کردم تا بدانی که من قادر  
 عالمم و قادر بر کثرت نماز با چندین عجب و تقصیر میگذاری و بنظر من و علم من و شناسی من  
 شک من کفایت نیکنی و میخواهی که عمل ترا خلق بداند تا ترا میخندند و با شد هیچ عاقل این را بهر بسند و  
**اصل دوم** هر که را جبری باشد بغیر می تواند که در مقابل آن هزار هزار و بیست و بیست و پس آن بغیر  
 نفروشد نه آنکه این زیادتی عظیم باشد و دلیل قاطع باشد بر کم همتی و تصور علم در کاکت  
 عقل می بینیم بر چند بنده را از مدح خلق و حطام دنیا حاصل آید به نسبت آنچه در از رضای ب

العالمین و ثواب و شکر او حاصل شود کمتر از خلقی است به نسبت هزار هزار دینار ملک به  
 نسبت تمام دنیا پس تا آنکه این خسران عظیم باشد که آن چندین کرامات عزیز و شریف بین کارها  
 حقیر دنیاوی از خویش فوت کند و اگر البته ازین همت خیس هم چاره نباشد ترا هم باید که از  
 عبادت قصد آخرت باشد که دنیا هم پس او پیاید ملک همین خدای را بطلب تا هر دو سرای  
 ترا بدادند از آنکه او مردور مالک است چنانکه گفت صَنَ کَانَ یُرِیدُ کَانَ یُرِیدُ کَانَ یُرِیدُ کَانَ یُرِیدُ کَانَ یُرِیدُ  
 کَانَ یُرِیدُ کَانَ یُرِیدُ کَانَ یُرِیدُ کَانَ یُرِیدُ کَانَ یُرِیدُ کَانَ یُرِیدُ کَانَ یُرِیدُ کَانَ یُرِیدُ کَانَ یُرِیدُ  
 هر دو رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که خدای تعالی بعمل آخرت دنیا بدد ولیکن بعد دنیا  
 آخرت ندهد پس اگر نیت را خالص کنی و همت برای آخرت مجرّد کنی دنیا و آخرت ترا هر دو  
 حاصل آید و اگر همین دنیا طلبی آخرت در حال از تو فوت شود و بماند که دنیا هم نیاید و اگر بماند  
 خود بر تو باقی نماند پس دنیا و آخرت هر دو را زیان کرده باشی **اصل سوم** آنکه بدانی که میخواهی  
 که برای او عمل میکنی در رضای او میطلبی اگر بداند که تو برای او عمل میکنی ترا دشمن گیرد و اگر نداند  
 عمل کند عاقل برای کسی که اگر آن کس بداند که عمل کننده رضای او میطلبد او را دشمن گیرد  
 پس عمل گیرد پس عمل کن ای مسکین برای کسی که چون برای او عمل کنی و رضای او طلبی  
 ترا دوست گیرد و از بهر استغنی گردد اندان اصلی است مفید برای کسی که فهم کند **اصل**  
 چهارم آنکه کسی را که چیزی حاصل شود می تواند که بواسطه آن چیز رضای ملک عظم در دنیا  
 حاصل کند پس اگر ترک آن گیرد و بواسطه آن چیز طلب رضای  
 کنای خیس کند و آن دلیل بر وفائت و حماقت او باشد و اگر گویند  
 چه حاجت داشتی که رضای کنای میطلبی با امکان قدرت بر طلبیدن  
 رضای ملک پس از تو هر دو خوشنودی فوت شد ازین سو مانده عاقلان  
 سو مانده این است حال آنکه چه حاجت دارد بر رضای مخلوق حقیر  
 ضعیف و اوقاد در هست بر حاصل کردن رضای پروردگار رهبانان



و اگر البته نتوان که ترک طلب رضای مردمان گیری طریق توانست که ارادت خود را مجرب کنی  
 و همین رضای خدای تعالی طلب تار رضای مردمان نیز ترا حاصل آید ازانکه همه دلبا  
 بدست اوست چنانکه خواهد گرداند حسن بصری رحمه الله علیه گفت که مردی سوگند خورد و و  
 گفت بخدای تعالی که بعبادت کنم خدای را که بدان مشهور کردم پس اول کسی که در سجده  
 درآمدی او بودی و آخر کسی که از سجده بیرون آمدی او بودی و هرگز ندیدی کسی او را مگر  
 ایستاده و نماز پنجگانه بوقت ماه ماه و درین مدت هر طائفه که بگذشتی گفتندی که این مردی چنان  
 میزانی چنین گفت پس بخویشتن بازگشت و با خود گفت که بعد ازین عمل برای خدا  
 تعالی کسب کنم بی آنکه بر عملی که میکرد چیزی بیفزاید بجز اگر دانیدن نیت چنان شد که بهر  
 طائفه که بگذشتی گفتندی رحمت باد بر فلان که بخیزی مشغول است چون حسن رحمه الله علیه  
 این حکایت تمام کرد این آیت بخواند اِنَّ الْاَنْفُسَ لَاصْطِلَاحٌ سَيَجْعَلُ  
 لَهَا مِنَ الْخَيْرِ مَا كُنَّ تَأْتِيهِ اِنْ كُنَّ نَاصِرَةً و اندوه عمل صالح کرده اند آیت از خدا  
 تعالی دوست گیر و در دلهای سوسنان نیز دوست گرداندا ما **عجب شنو که**  
**و ران سه اصل است اصل اول** عمل بنده را قیمتی و مقدای که باشد  
 ازان باشد که خدای تعالی انرا قبول کند و بدان راضی شود و زمینی که فرو در بهر روز کار کند  
 به دو درم و پاسبان همه شب بیدار باشد بسبب دو دانگ و پنچین جمله ار باب صناعت  
 و حرفت بر یکی کار خود ها کند شب در روز قیمت عمل ایشان در فهای معدوده باشد پس  
 اگر فعل خود را صرف برای خدای تعالی کنی و برای او مثلاً روزه داری یا بگوید اَللّٰهُمَّ اَنْتَ  
 اَعْلَمُ بِقَوْلِيْ خَيْرًا مِنّْیْ حَسَابٍ یعنی ما بهیم صابران را اجر حساب داین آن روزی است که قیمت  
 او دو درم بود با تخیل پنج پیار و با آنکه نان با مداد و شبانگه خورد و  
 چنین قیمتی او را پیدا شد و اگر شبی بخیزی و آن اعمال برای خدای تعالی کنی گویند اَللّٰهُمَّ  
 نَفْسٌ مَا اَخْفٰی لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ عَيْنٍ جَزَاءُ مَا كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ یعنی ندانند هیچ نفسی که

من چه پنهان داشته‌ام برای ایشان از خلکی چشم جزای آنچه عمل کرده اند پس این بیان  
 شب است که اگر کار دیگر میکردی قیمت او و انگ یاد و درم بودی که مرا و این چنین قدر  
 و قیمت پیدا شد بلکه در ساعتی اگر از آن شب یار و دوست غایب بگذارد  
 بلکه در ساعتی از آن بگوید لا اله الا الله خدای تعالی فرموده من عمل صالحا من  
 كُفِّرَاوُا فَنَحْنُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَارْلَيْكَ يَكْخُلُونَ الْحَجَّةُ يَوْمَ تَرْفُوفٍ فِيهَا بَعْضُهُمْ  
 یعنی هر که عمل نیک کند از مرد و زن و او مسلمان است ایشان در آینه در بهشت در روزی  
 داده شوند در بهشت بی حساب این یک ساعت بود از ساعات تو و نفسی بود از انقباض تو که  
 از آن نزدیک اهل دنیا قدری وقتی نیست و نه نزدیک تو و مثل این چندین ساعتها را در آن  
 ضائع کرده پس بدان قدر ساعات و انقباض خود را و قیمت او بیفزای پس واجب است  
 هر عاقل را که حقارت عمل خود بداند و قدر عمل خود و شرف آن از خدای تعالی تصور کند و  
 چه بیز از کردن عمل بر وجهی که او را صلاحیت آن نباشد که تسبیل خدای را شاید که هم به  
 اصل خود باز گردد و قیمتش به پنج باز آید مثال او خوشه باشد از انگور و یا دسته باشد از ریاض  
 و قیمتش در بازار یک و انگ باشد و اگر آن را بوجه بدیهه بیادشاهی بدی و آنرا قبول کند  
 با باشد که هزار دینار رد عوض آن بختد و اگر در حضرت او قبول نیفتد و آنرا رد کند هم  
 بدان قیمت خیس خود باز آید هم چنین کار عبادت است پس بیدار شو فهم کن **اصول دوم**  
 آنست که بدانی چون ملکی در دنیا یکی را وظیفه معین کند از طعام و یا جاسه و یا درم شب روز  
 او را به انواع خدمت فرماید و با خواری و مذلت و او بسا باشد که پای او از کثرت ایستادن و  
 اماس گیرد چون سوار شود در کباب وی پیاده و دود بسا باشد که بادشمن او جنگ کند و  
 و خود را بکشد چنین خدمت و مشقت و مذلت و مضرت همه بجهت  
 آن منفعت حقیر فانی است که آن از روی حقیقت هم از خدای است بخل پس  
 خدای تعالی است که ترا بیا فرید پس ترا بپاید پس مرا نعمت های ظاهر و باطن دینی و دنیاوی

داده و نقی عطا فرمود و چنانکه پیش منی گفته آن نزد خود رکعت نماز با چندین عیوب نوشت  
 گذاردی با چندان قوابلی که تکرار خواهد داد آنها بزرگ پند انوی و بران عجب کنی این کا عاقل  
 باشد اصل سوم آنکه اگر پادشاهی باشد که رسم و آنت که ملوک و امارا خدمت  
 فرماید پیش او اولیا و حکما استند و عقلا و علمای پیش سپ دی بدوند و چون آن پادشاه  
 مراد از سی را و او با مقامی را بگوید بسبب مرحمتی که در باب او دارد که برابر این ملوک رسالات  
 و اکامه و فاضل به استند و بسوی خدمت پر عیب او چشم رضا نگردد پس اگر این مردمان  
 خدمت پر عیب بزرگ منت بند هرگز گویند که این دیوانه است چون این مقرر شد  
 بدانکه خدای تعالی با دشاهی است که آسمانها و زمین را و آنچه درینهاست او تسبیح میگویند  
 و از جمله خدام او جبریل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حاملان عرش و کرد بیان درو  
 حانیان اند که عدو ایشان کسی نداند مگر خدای تعالی و مَا یَعْلَمُ جُلُودُكَ بِأَنَّكَ إِذَا لَقِيتَ  
 بِهِمْ بَعْدَ إِذْ إِشْرَافِهِمْ مِنْ جُلُودِهِمْ أَوْ أَدْمٍ وَ نَوْحٍ وَ اِبْرَاهِیمَ وَ موسی وَ عِیسی وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ  
 علیه وسلم بهترین عالمیان و جمیع انبیاء صلوات الله علیهم اعدا و مراتب بلند و مناقب  
 عزیز و شریف و مقامات کریم و عبادات عظیم و بی ایشان علما و ائمه و دیندار و زما و  
 بادلهای پاک و عبادت نامی خالص و خوارترین خادمان بر در او پادشاهان دنیا  
 و جباران اند پس او با چندین عظمت و جلال تملک حاد است کرده است که او را عبادت  
 کنی و بران و در رکعت نماز پر عیب که خواهی گزار و چندان ثواب و عده کرده است  
 و با این همه بدان و در رکعت عجب کنی و ان را کاردی وانی چه تبا و بنده باشی و چه  
 جاهل شخصی باشی مَا لِلَّهِ الْمُسْتَعَانُ وَ اَلَيْهِ الْمُسْتَكِنُ مِنْ هَذِهِ تَفْسِیْرُهَا تَجَاهِلِیَّتِ  
 وَ عِلْمُهَا التَّكْلُافُ فصل تخیل وی بر وجه دیگر آنست که پادشاه بزرگ چون  
 اجازت کند به آوردن همه پهلای خویش از جواهر و نقایس و اسباب اگر قبالی یکدسته ترب و او تنهایی  
 یک خوشه انگور که بهای او انکی باشد است حضرت آن پادشاه در دوزخ طمعی کان و ضیاع شود و این که در دوزخ

این بدید را قبول کند و بسوی او نظر رضا و قبول بگرد و او را خلعتی نفیس فرماید تا کلیان از روایت  
 فضل و کرم باشد پس اگر این فقیر برین ملک منت نهد و بدان دسته ترب یا خوشنما گوید و عجب  
 او را بگویند که این مجنونست بی عقل پس اکنون چون شبی بر خیزی و در کتبی چند بگذرانی در آن  
 ساعت فکر کن که چند کس در بر و بحر و شهر و دویا با نه از صد یقان و خائفان و شتاقان  
 مستقر عان نموده اند و بر و رخدای تعالی بعبادت ایستاده با نفسهای ترسان و دلهای بریان  
 چشمهای گریان و زبانهای پاک و نماز تو با آنکه در آن بقدر امکان جهد کنی و اصلاح نما  
 لائق حضرت این ملک معظم نباشد و شیخ سن گفته است رحمة الله علیه پیرای غافل بزرگ نمایی  
 سوی خدای تعالی فرستاده که خوا پنجه سوئی یکی از تو بگردان فرستی و ابو بکر و راق رحمة الله علیه  
 که چون سن از نماز فارغ شوم مرا شرم محنت تر از آن زن آید که او از نماز فارغ شده باشد  
**فصل** بیگویم که بعد از این جمله بیدار شوای مرد از خواب غفلت خود درین عقبه والا از جمله زیان  
 کاران باشی که این عقبه دشوار است و تنگ است و صعب است و زیانکارترین عقبات که تر از این  
 راه پیش آید اینست از آنکه فاعله جمله عقبات گذشته اینجا ظاهر خواهد شد اگر درین عقبه  
 سلامت ماندی سودا کردی و الا جمله سعی تو باطل شود و همه عمر تو بباطالت گذشته پس  
 ازین بدانکه درین عقبه است خیر جمع شده است که آن سبب دشواری است اول آنکه کار  
 باریک است و دوم آنکه زیانی سخت است سوم آنکه خطر عظیم است اما باریک کار از آن است که  
 جابجایی زیاد عجب در علمها بنایت دقیق و پنهان است هرگاه که حال چنین باشد مطلع نشود  
 بر آن مگر عالمی دانا و بصیرت در کار دین و مبادی دول و احتر از گفته چون چنین است چگونه  
 مطلع شود و بدو جاهل غافل یکی از علما اینست پیر مرد را حکایت کرد در عطا و سلسله  
 علی به جامه بیافت و در بافتن آن بقدر امکان احتیاط کرد پس در بازار برد چون  
 بر هزار عرض کرد و بر آنرا قیمت اندک کرد و گفت درین جامه چندین عیب است عطا کرد  
 و بسیار بگریست چنانکه بازار پشیمان شد و به محضرت پیش آمد و گفت که بهای این هر چه مطلوب

تست بستان عطا گفت گریه من ازین نیست که تو گمان میبری من این صفت را  
نیکو دانم و بقدر امکان درین جاده احتیاط کرده ام تا درین پیچ صیبی نباشد چون  
بر کسی عرض کردم که عیسایان را تا بود چندین عیب در وی پیدا کرد که من از داخل  
به دوم پس چگونه باشد عملهای ما چون عرض کنند بر خدای تعالی فردا چندین عیب  
و نقصان در وی پیدا شود که امروز از آن ما غافلیم و یکی از صلی گفته است رحمت الله علیه کسی  
بوقت سحر بالای بام که نزدیک شایع عام بود سوره طه میخواند چون تمام کرد از خواب  
شدم شخصی را دیدم که از آسمان فرو آمده و در دست او کاغذی پیش من از  
کتاب او دیدم که سوره طه نوشته است و در زیر هر کلمه ده شنبه ثبت گشته مگر زیر یک  
کلمه گفتم والله که این کلمه نیز خوانده ام چرا در زیر این ثوابی ثبت نیست آن شخص گفت  
راست میگویی خوانده و مانیر ثواب آن نبسته بودیم ولیکن منادی ندا کرد از زیر درخت  
که آنرا حکم کنید پس آنرا محو کردیم آن مرد گفت که هم در خواب بگریستم  
و گفتم چرا چنین کردید گفت چون بدین کلمه رسیدی مردی در شایع عام میگذاشت  
بسیب آواز خود درین کلمه بلند کردی ثواب این کلمه بسیار دردت اما سختی زیان داشت  
که ریاضت عظیم اندر یک لحظه واقع شود و ب باشد که عبادت نود ساله را باطل  
کند حکایت کرده اند که مردی سفیان ثوری و اصحاب او را مهمان خواند پس آن مرد خود  
گفت طبقی که در حج اول آورده بودم بیاید بک آن طبق که در حج دوم آورده ام بیاید  
چون این گفت سفیان هم سویی او بیدید و گفت ای سکین دو حج را بدو کلمه باطل کرد  
اما خطر عظیم از چهار وجهه است یکی آنکه خدای تعالی ملکی است که عظمت جلال او را  
نهایت است دوم مراد را بر تو نعمتهاست بشمار سوم آنکه ترا بدنی است سیویب عیبهای  
پنهانی و آلوده بافتبهای بسیار چهارم کارهای مخوف اگر واقع شود در آن زلتی باقی شایع نفس  
سوی دست پس محتاجی بیرون آئی عمل سانی سالم از بدنی سیویب نفسی مائل به شر بر وجهی که

حضرت خدای تعالی را شاید تا جلال و عظمت او و کثرت نعم او بر تو باقی ماند والا فوت  
 شود مزارع عظیم که هیچ نفسی بقوت شدن آن سماعت نتواند کرد بلکه باشد که در صحبتی  
 افقی که طاقت آن نداری و این واسطه که کاری عظیم است اما جلال و عظمت خدای تعالی  
 بشاقتی است که ملائک مقرب شب روز در خدمت او ایستاده اند و خدمتش میکنند بعضی  
 از ایشان از روزافزینش در قیام اند و بعضی در رکوع اند و بعضی در سجود اند و بعضی در تسبیح  
 اند و بعضی در تهلیل اند و قیام قیام خود تمام کند و در رکوع رکوع و در سجود سجود و در تسبیح  
 و تهلیل تهلیل تا فتح صور و چون از چنین خدمت عظیم فارغ شوند اندکنند یکبارگی و گویند  
 بِسْمِ اللَّهِ مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَ مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ خَيْرُ الْعَالَمِينَ  
 علیه وسلم میگویند لا اُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ یعنی نتوانیم ثنا  
 گفتن بر تو چنانچه توستای خویش خود گوی اما نعمت خدای تعالی بجدی است که شمار آن ممکن  
 نیست چنانکه گفت وَ إِنْ نَعُدْ وَارْتِجَاءَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهُمَا وایت کرده اند که مردمان را  
 بر سه دیوان عرض کنند یکی دیوان نیکی دوم دیوان بدی سوم دیوان نعمتها پس نیکیها  
 برابر نعمتها دارند تا جمیع نیکیها و بر تقابلہ نعمتها برود و بدیها باقی ماند و حکم در آن هر خدا یار است چه  
 خواهد بکند اما عیبهای نفس و آفات آن دامن خود هر یکی را پیش ازین در محل خود ذکر  
 کرده ایم و کار دشوار آن است که بنده هفتاد سال زحمت بیند و عبادت او  
 و او فاضل باشد از عیبهای خود با باشد که هیچ یکی ازین مقبول نیفتد و بسا  
 باشد که سالها زحمت بیند و یک ساعت همه را باطل کند و بزرگترین خطا ازین  
 همه آنست که بسا باشد که خدای تعالی سوی بنده نظر نکند و او مشغول است بر یا  
 کردن و عبادت ظاهر خود را و خدا یار کرده است و باطن خود را برای خلق پس براند  
 او را از در خود و راندنی که باز بخواند از عالمی شنید ام که حکایت کرد از حسن و حسن  
 رحمت الله علیه که او را بعد از مرگ و خواب دیدند از حالتش پرسیدند گفت که خدای تعالی

مرویش خود به ایستائید و گفت حسن یاد میداری آن روز را که در مسجد نماز گزار دس  
 چون دیدی که مردبان سوی تومی نگرند نماز بهتر گزارون گرفتنی تا اگر اول نماز تو برای من مخلص  
 بنودی امروز از در خود ترا براندازی و یکبار از خود ترا قطع کردی و بسبب باریکنی کار و صعوبت  
 خداوندان بصیرت بر خود بر سر سیده اند تا بعضی از ایشان به جمیع عمل خود که مردمان آن را  
 دانسته اند اعتبار نگردانند حکایت کرده از رابعه بصریه رضی الله تعالی عنها که گفت هر عمل که از آن  
 من بظاہر شود انرا در حساب بگیرم و دیگری گفته است که نیکی بانی خود را چنان پنهان دار که  
 پریهای خود را پنهان میداری و دیگری گفته است اگر توانی که چیزی بکبی پنهان کن پس  
 ازین چنان مصلحت می بینم که خبری مرویش از رسول الله صلی الله علیه و سلم اینجا ثبت کنم  
 روایت کرده اند از ابن مبارک از مردی که آن مرد معاذ را گفت رضی الله عنه بگوش  
 من حدیثی از رسول الله صلی الله علیه و سلم که شنیده و یاد گرفته و هر روز آنرا میخوانی  
 بسبب شدنی و وقتی که در آن است معاذ رفته گفت میگویم پس بگویی که استن  
 دراز و گفت و اشواقا الی رسول الله و ابی لقاظه پس گفت که وقتی نزدیک  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم بودم پس سوار شد و مرا پس خود سوار کرد و چون حذر  
 برستم رسول الله صلی الله علیه و سلم سر سوی آسمان کرد و گفت حمد خدا می بخور و جل  
 که حکم کند در مخلوقات خویش هر چه خواهم پس گفت یا سعاد گفتتم کبیک یا کبیک  
 المن سبلین گفت حدیثی میگویم ترا اگر آنرا نگاهداری ترا نفع کند و اگر ضائع کنی  
 حجت تو نزد یک خدای تعالی بریده گردد ای معاذ خدای تعالی پیش از آنکه آسمانها  
 بیافرید بهشت فرشته بیافرید و بر هروری اندر نامی آسمان یکی را از ایشان  
 دربان کرد و چون کرامت کاتبین که ایشان رقیب اعمال بنده باشند عمل بنده که از بنده او  
 تائب نگاه عبادت کرده باشد به آسمان برسد چون نور خورشید چون آسمان اول  
 رسد بر کردار آن بنده تا بسیار گویند فرشته که در آسمان اول است گوید که این عمل

بروی آن بنده بازینید که من فرشته غیبت ام مرا خداوند من فرموده است  
 که کسی که مردمان را غیبت کند کذا را عمل او را راه نده که از تو درگذرد پس اگر ارم کاتبین  
 عمل بنده دیگر بر بند که غیبت نکرده باشد چون به آسمان دوم رسند فرشته که موکل  
 است بر آسمان دوم گوید که آن عمل بر روی آن بنده بازینید که مراد او ازین عمل عرض  
 دنیاوی بود و مرا فرموده اند که عمل او را نده که او بدین عمل دنیا طلب کرده است  
 پس اگر ارم کاتبین عمل بنده دیگر بر بند صدقه و روزه و نماز و حج عبادت و صلح و رحم  
 فرشتگان طلبه آسمان دوم بر آن عمل ثنا گویند چون به آسمان سوم رسند فرشته  
 آسمان سوم گوید به ایستید و این عمل بر روی وی بازینید که من فرشته تکبر ارم او در میان  
 مردمان تکبر کردی مراد استودی نیست که عمل او را راه نده پس عمل بنده دیگر همچون ستاره  
 درخشان از قبیل و تایل و نماز و حج و عمره بر بند چون به آسمان چهارم رسند فرشته  
 آسمان چهارم گوید به ایستید و این عمل بر روی او بازینید که من فرشته عجب  
 نگذارم که عمل وی از من درگذرد که او هیچ کاری نکرده است که عجب در میان آوردی  
 پس عمل بنده دیگر بر بند چون عروس آریسته که او را چلوه کنند فرشته آسمان  
 پنجم گوید که این عمل بر روی او بازینید که من فرشته رحم ارم او  
 کردی بر خلق به نیت وی رحم کردی بر کسی که عمل ناموفق عمل او را راه ندهم که از من  
 درگذرد پس عمل بنده دیگر بر بند تا به آسمان ششم همچون آفتاب از نماز و روزه  
 و حج و عمره و زکوة و بر وی ثنا گویند فرشته آسمان ششم گوید که آن عمل بر روی او بازینید  
 که او بر یکس رحمت نکرده و بر بدادن خلق شادی ننمودی من فرشته جبرم ارم  
 که عمل او از من درگذرد پس عمل بنده دیگر بر بند تا به آسمان هفتم از نماز و روزه و حج  
 و تقوی و مجاهده فرشتگان آسمان ششم با ایشان موافقت نموده بر آن عمل ثنا گویند و این عمل  
 آفتاب روشن می درخش چون بسمان هفتم رسند فرشته آسمان هفتم گوید ایستید و این عمل بر روی او بازینید که



من فرشته جا هم و صاحب این عمل جا و مراد بود و نزدیک مردمان نگذارم که این دو  
 عمل از من درگذرد که من ماسورم بر آن که بر عمل که خاص برای خدای تعالی نباشد آن را  
 راه مده پس عمل بنده و دیگر بنده از نماز و روزه و زکوة و حج و عمر و خلق حسن و خاموشی  
 و ذکر خدای تعالی سیرگاه که یحیی بن عمل ملائکه بگذرانند از بهشت آسمان و همه حجابها بریزند  
 تا برسند بخدای تعالی و پیش خدای تعالی بایستند و برین بنده بد عمل صاحب گواهی  
 دهند خدای تعالی گوید شما نگهبان بودید بر عمل بنده و من نگهبانم بدانچه در دل  
 دوست و مراد او ازین عمل من نموده ام و میدانم که مراد او ازین عمل چه بود و با بهشت  
 من که آدمیان را مسرور گردانید و مرا مسرور نتواند کرد و من غیب دادم و بدانچه در ولایت  
 مطلع ام پنهان و آشکار میدادم بر و با ولعت من و ولعت ملائکه بهشت آسمان و زمین و همه  
 هزار فرشتگان که با او بوده اند بگویند یارب بر و با ولعت تو و ولعت ما همه ولعت کنند  
 سپس معاذ بگریست و نعره زد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 ازین چگونه نجات باشد که تو گفتی گفت یا معاذ بنی سبیخ خود کن در یقین معاذ  
 گفت تو رسول خدای و من معاذ ملائکه نجات و خلاص باشد گفت ای معاذ  
 اگر در عمل تو تقصیر باشد زبان خود را بگشاید از غیبت گفتن و بیسی که در آن سبب تمام  
 باشی دیگری را عیب مکن و بخوار کردن دیگری خود را عزیز مکن و بعمل خود ریا مکن و در دنیا  
 چنان مشغول شو که کار آخرت فراموش کنی و خود را از مردمان بزرگ عالم که از خیرات  
 دنیا و آخرت بریده مانی و در مجلس غش مگو تا مردمان از خلق بد تو اجتناب نکنند  
 و تنای مردمان را بریان پرده مکن بگشایان و در نزد پاره گفتن یا رسول الله که ملائکه از این خصایص  
 را گفت ای معاذ آنچه من ترا گفتم آسانست بر کسی که خدای تعالی بر او آسان کند و بسند است که ترا  
 این یک خصلت که مردمان را همان خواهی که خود را و آنچه خود را آنچه را از آنخواه چون یک دلی سالت مانی آن را بگو  
 که معاذ بنی سبیخ چندان قرآن بخوانی که این حدیث را پس ای مرد و چون این حدیث صبیتم آن که گذارنده

و لها و بکنند و پشت و پهلوا بکشند و چنگ بکنند بخدای خویش زن و به تضرع و زاری ملازم در او  
 باش که ازین کار نجات نیست مگر برحمت او و سلامتی نیست مگر بتوفیق و عنایت او پس بیدار  
 شو از خواب غفلت تا ملاک نشوی **فصل** السیاحل چون نیکو نظر کردی و قدر طاعت خدا  
 تعالی ویدی و عجز و ضعف و جهل خلق مشاهده کردی پس بدیشان التفات کن و ترک نشا  
 و مدح و تعظیم ایشان گیر که در آن هیچ فائده نیست و چون خست و حقارت و سرعت به  
 زوال انیادیدی بطاعت خود و ضیاع را میخواه و گوی که ای نفس شنای پروردگار عالین  
 بهتر و یا حطام دنیای فانی و ای نفس ترا ممکن است که بدین طاعت نعمت ابدی را حاصل  
 کنی پس کم متهی کن بزین که چون کبوتر بلند پرنده باشد چگونه قیست او زیاده شود پس بلند متهی بلند  
 پری کن و برای خدای تعالی مجروح شو و همچنین هرگاه که نیکو تامل کردی و نعمت بزرگ خدای  
 تعالی بر خویش دیدی بتوفیق دادن بطاعت و به دفع کردن موانع و گوی که ای نفس منت مر  
 خدای راست که این همه از لطف و کرم اوست و شرم دار از التفات کردن بمعل  
 خود پس چون مواظبت کنی بدین اذکار و بر دل خود مکر کنی و از خدای خود استقامت  
 طلبی ترا از التفات کردن به خلق و عجب کردن بمعل خود باز دارد و در محض اخلاص  
 بر انگیزد و طاعت پاک و عبادت مقبول حاصل آید پس تامل کن ای سکین و از جمله غافلان بشو  
 و چون چنین کردی که گفتیم از جمله مخلصان شدی و سنت مر خدای را دانستی و این عقیده با ترس  
 را پس انداختی و از اقامت باسلامت ماندی نجات یافتی و الحمد للفق و لا حول و لا قوة الا بالله  
 العلی العظیم عقیده هفتم و این عقیده حمد و شکر است بر تو باوای طالب عبادت  
 بعد از قطع کردن این عقبات و تطهیر نفس بقصودات از عبادت سالم از آفات حمد و شکر گفتن مر  
 خدای را بدین نعمت عظمی و عطیه کبری و وجوب حمد و شکر به سبب و چیرت یکی برای اول  
 نعمت دوم برای حصول زیادت امداد و امدت پس بدانکه شکر قید نعمت است که بدو امدت فایم  
 ماند و تبرک دی ز اهل شود و خدای تعالی عزوجل در حق تویی گفت کَلِمَاتٍ بِالنَّعْمِ اللَّهُ فَأَذِاقَهَا اللَّهُ

لباس الحجب والحدیث بما کافوا ایضنعمون یعنی کافر شدند به نعمتهای خدای تعالی  
 پس بپوشانید ایشانرا خدای تعالی لباس گرنگی و ترس بسبب کفران ایشان و رسول گفت  
 صلوات الله علیه و سلم که نعمت وحشی است پس قید کنید او را بشکر و اما حصول زیادت نیست  
 از چنانکه شکر قید نعمت است شمر زیادت هم هست خدای تعالی گفت لئن شکرتکم لازید  
 انکم یعنی شکر گوید شمار نعمت زیادتر میشود و سید حکیم چون بنده را به بندگی که بحق نعمت  
 قیام نمودست بند مرا و را بدادن نعمتی دیگر و الا نعمت داده از و باز ستاند و کفران نعمت  
 مستلک گرداند و پس ازین بدانکه نعمت مابرو قسم است دنیاوی و دینی دنیاوی برود  
 نوع است نعمت نفع و نعمت رفع غم است که ترا مصالح و منافع داد و منافع برود  
 نوع است یکی صورت تمام باسلامت و عافیت الهام تدبیر دوم لذتها از طعام و شراب لباس  
 و کساح و غیران و نعمت رفع غم است که دفع کرد از تو مضرتها را و مضرت برود و دفع است یکی  
 در نفس بدینکه سلامت و همت ترا از جای ماندگی و حجب آفات و غمها که در نفس باشند  
 دوم دفع کردن مضرتها که از انواع عوالت بتولاحق شود مثل قصد کردن دشمن از آدمی  
 پری و سبل و هدام و غیران و اما نعمت دینی برود و دفع است نعمت توفیق و نعمت  
 نعمت توفیق آنکه داد بتو اول بر اسلام دوم بر سنت سوم بر طاعت و نعمت عصمت  
 آنکه عصمت داد ترا اهل از کفر و شرک پس از غلات و بدعت پس از سائر سعاسی  
 و تفصیل این نعمتها اند و شمار تواند کسی بجز خدای تعالی که ترا داده است چنانکه گفت تبارک  
 تعالی لا یغنیها الله لا یخصمها یعنی اگر خواهید که نعمتهای خدا را شمار کنید نتوانید پس بدانکه  
 دوام این همه نعمتها که گفتم و زیادت ازین بر هر یکی که دهم اسخا نرسد متعلق به یک چیز است و آن  
 حمد و شکر است پس خصلتی که مرا و را چنین قیمتی باشد و در و چنین فایده بود و واجب بود از و بیست  
 حالی غافل نباشی که جوهری قیمتی و کمیای عزیز است و الله الموفق سوال اگر گوی که چیست  
 حقیقت حمد و شکر و چیست معنی این هر دو جواب بدانکه علما فرق کرده اند میان حمد و شکر که

است و شکر قبضه مالک و لکن کفر تمام عاقلان شکرت

اسباب

حمد از قبیل تسبیح و تهلیل است پس از اعمال ظاهر باشد و شکر از قبیل صبر و تقویض است  
 پس از افعال باطن باشد و دلیل دیگر بر فرق گفته اند که حمد مقابل لوم است و شکر مقابل  
 کفران است و دلیل دیگر گفته اند که حمد عاشر و بیست و شکر خاص و اندک تر است  
 چنانکه خدای تعالی گفت *وَلَقِيلُ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ* یعنی اندک اند از بندگان من  
 شکر بخوانند پس ثابت شد که بر یکی از اقسام حمد و شکر معنی دیگر است پس حمد گفتن ثناست  
 بر کسی بفعل نیکو این بود مقتضی کلام شیخ من رحمه الله علیه و اما شکر در معنی او سخن بسیار گفته  
 اند ابن عباس رضی الله عنهما گفته است که شکر اطاعت کردن است بجمع جوامع مبرور و کار  
 خود را در سر و علانیه و یکی از مشایخ ما گفته است رحمه الله علیه که شکر او کردن طاعات است  
 در ظاهر و باطن پس رجوع کرده است و گفته که شکر اجتناب از معاصی است و ظاهر و باطن  
 و دیگری گفته است که شکر نگاه داشتن دل و زبان و جمع ارکان است تا بخیری ازین سه  
 چیز نرسد و وجه عصیت کند و فرق میان قول و قول شیخ من آنست که این نگاه داشتن  
 را معنی داده است و شکر است بر اجتناب کردن از معاصی و اما اجتناب پس نیست  
 آن اجتناب لکن این که گناهی نماند وقت دوامی آن بی آنکه در نفس معنی موجود و محصل  
 باشد که گفته بدان مشغول باشد و از کفران بدان محصوم و شیخ من گفته است که  
 شکر تعظیم منعم است بر مقابل نعمت او بحدیکه از جفای منعم و کفران او مانع شود و اگر نه  
 بگویم که تعظیم محسن است بر مقابل احسان تا صیحه شود و شکر از خدای تعالی مرئیه  
 هم نیکو است و در شکر تفصیل است که در کتاب احیاء العلوم شرح کرده ام لیکن  
 حاصل آنست که شکر از بنده عبارت از تعظیم است که مانع شود از جفا کردن کسی را احسان  
 کرده است بسوی او و آن بسبب و کردن احسان محسن است و آن حسن حال شاکر است در  
 شکر و وقیم حال کافر است در کفران و گفته من کترین چیزیکه منعم است بغفت دادن آنست که گفت او را  
 سبب نصیبت او سازد و چنانچه است حال کسی که گفت منعم را صلاح عیال او سازد پس آنچه بر بنده از

گویند طاعت ظاهر است  
 سوره شکر کرد  
 بطن است

شکر فریضه است آنست که باشد و روز تقییم خدای تعالی آن مقدار که حاصل شود میان او و  
 میان معاصی بجز یا کردن نعمتهائی او چون این کرد آنچه اصل است در شکر بجا آورد پس  
 باید که دطاعت نیز جد و جهد ببلین نماید و بجدت قیام کند و ادانکه آن نیز از حقوق نعمت است  
 اما از لنگها بداشت و در معاصی چاره نیست و الله الموفق **سوال** اگر گویی که موضع شکر کدام است  
**جواب** بدانکه موضع شکر نعمت های دینی و دنیاویست اما سختیها و مصیبتها در دنیا و  
 نقص و اصل و مال درین سخن گفته اند که اینجا بر بنده شکر واجب است یا فی بعضی گفته اند  
 که در سختیها و مصیبتها شکر واجب نشود ازین رو که مصیبت است بلکه صبر واجب است  
 اما شکر بر نعمت باشد و بعضی گفته اند که هیچ شکر فی مصیبتی نیست که در مقابل آن خدا  
 تعالی را نعمتی نیست پس شکر واجب شود بدان نعمت که مقرر است بر مصیبتها نه بر  
 نقص مصیبت و آن نعمتها که در مقابل مصیبت است آنست که ابن عمر رضی الله تعالی عنهما  
 گفته است مستلزم نشدم به بلای مگر آنکه خدای تعالی را بر من در آن چهار نعمت بود یکی  
 آنکه آن بلا در دین نیفتاد و دوم آنکه بلائی از آن سخت تر نیفتاد و سوم آنکه از رضا دادن به آن محروم  
 نکرد و چهارم آنکه اسیر ثواب و ارم بر بلائی او به صبر و بعضی دیگر گفته اند که یکی از نعمتها این است که  
 بلا تا قیام نیست و ثواب او دایم است پس واجبست مر بنده را شکر نعمتها که مقرون به  
 بلاست و ادلی نزدیک شیخ همین است که بر شد آمد و پیا شکر واجبست از آنکه شد از روی  
 حقیقت نعمت است از آنکه بنده را در مقابل آن در عاقبت ثوابی است که در مقابل آن این شده اند  
 باخیر است و کدام نعمت باشد بزرگ تر ازین و این کسی باشد که داردی سحر ترا بخواند و یا ترا فصد و یا  
 حجامت کند بسبب علتی که در دست و از آن علت خلاص یابی پس شکر نیست که آن خوراندن  
 دار و میر و ن آوردن خون بفضد و حجامت نعمتی است بزرگ اگر چه از روی صورت مکره است و طبع  
 از وی تنفر است و بچگونگی حکم شده اند دنیا به بینی که خدای تعالی فرمودست *فَإِنْ أَنْكَرْتُمْ هَؤُلَاءِ مِنْكُمْ فَاغْلُظْ*  
 که نیز یعنی شاید که چیز را بشوید و درید و خدای تعالی در آن خیر بسیار نهاده است **سوال** اگر گویی که شکر

افضل است يا صبر جواب بدانکه بعضی گفته اند که شکر افضل است از آنکه خدای تعالی  
گفت **وَلْيُكَلِّمَنَّ اللَّهُ مَنِ عِتَادِي الشُّكْرَ** یعنی بنده گان شکر گوینده من اند که باشند پس  
شاکر آنرا انحصار خاص گردانید و حق تعالی در لوح فوح علیه السلام گفت **إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا**  
یعنی فوح بنده من شکر گذار بود و در حق ابراهیم علیه السلام گفت **شَاكِرًا لِّمَا آتَيْنَاهُ خَشْيَةً**  
یعنی ابراهیم شاکر بود بر نعمتها برگزید خداوند تعالی و دلیل دیگر آنکه شکر بهتر از انعام است و اینها بر برگ  
گفته است اگر نعمت دست دشمن کنم دوست ترازان دارم که بلا دهند و صبر کنم و بعضی گفته اند  
که صبر افضل است از آنکه در صبر شکر بسیار است پس ثواب او بسیار باشد و مرتبه او بلند تر و  
خدای تعالی گفته است در لوح ایوب **إِنَّا نَجِدُكَ نَافِلًا صَابِرًا نَقِمُ الْعَبْدَ إِنَّهُ أَوَّابٌ** یعنی یافتیم  
ما ایوب را صابر نیکو بنده ایست ایوب باز گردنده بخدای و گفت **إِنَّمَا كُنَّا مِنَ الضَّالِّينَ**  
**أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ** یعنی داده شوند صابران مزدی بی حساب و خدای تعالی گفته است  
**وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ** یعنی خدای تعالی دوست دارد صابران را گفتیم من که شکر گویند  
به حقیقت نباشد مگر صابر و صبر کننده به حقیقت نباشد مگر شاکر از آنکه شاکر در دار محنت و  
خالی نیست از محنتهای که بران صبر خواهد کرد و صابر خالی نیست از نعمتهایی که بران شکر خواهد  
کرد که بالا گفته ام که سختیها به حقیقت نعمت است پس چون صبر کرد بر سختیها گوی که به حقیقت شکر  
گفت و دلیل دیگر آنکه شاکر منع خواهد کرد نفس خود را از کفران و این صبرست بر صبر  
و نیز صابر منع و باز خواهد داشت نفس خود را از جزع و این شکرست **فصل** بر ثواب وای  
مزد بقطع کردن این عقبه اندک سوزن بسیار بجهت تمام قاتل کن درین دو اصل یکی آنکه  
نعمت کسی را دهنی که او قدر داند و قدر نعمت شاکر داند و دلیل برین آنست  
که خدای تعالی حکایت کرد از حال کفار و در کرد و هست برایشان **أَهْلُوا لَعْنًا مِنَ اللَّهِ**  
**عَلَيْهِمْ مِنْ بَنِي النَّاسِ اللَّهُ يَأْكُلُهُمُ الْشُّكْرُ** یعنی چنان باشد که این جابلان  
گمان برند که نعمت عظیم و منت کریم کسی را دهند که او را مال بسیار باشد و بزرگ زاد و باشد پس

بگفتند که چیت خدای تعالی این فقیران را چندین نعمت دینی عظیم داد و ما را اندوخت  
گفت بدین سخن که اَللّٰهُمَّ اِنَّا عَاثِرُكَ بِالْاَشْكَارِ بِرَبِّكَ تَقْدِيرُ كَلَامِ حَمْدٍ هَسْتُ كَسِيدِ  
کریم نعمت کسی را بدید که قدر او کسی شناسد که بر تن و جان روی بدو آورد و او را بر همه چیز  
گزیند و از مشقه‌های که در راه اوست تحمل کند و تنگ نیاید و همیشه بر در او ایستاده شکر  
گوید و در علم سابق مایه بود که این ضعیفان زحمت نخواهند داشت و بشکران قیام خواهند نمود  
پس ایشان اولی تر باشند بدین نعمت از شما پس تو انگری مال و جاه شمار است و  
حسب شمار در دنیا اعتبار نیست از آنکه شما نعمت خطام و نیار نعمت میدیدید  
نه دین حق و معرفت را و همه جهان و مال خود را فدای جاه دنیا میکنید و اما این ضعیفان  
خود را می‌کشاند و جانهای خود را در راه ما بدل میکنند و بدان پاک نیکند تا بزرگیشان  
قدر نعمت ما دانسته اند و مستحق این نعمت عظیم و سنت کریم شده اند و من سیکرم که محال  
همه مردمان که خدای تعالی ایشان را به نعمتی مخصوص گردانیده است از نعمت این علم یاد  
عمل چنین است یعنی هر یکی را از ایشان یا بی عارف به بزرگی نعمت و تعظیم گفته اند آن  
و چه کند و در تحصیل آن قیام نمایند بشکران و هر کرامتی از نعمت محروم کرده یا بی  
مراد را جا بل به بزرگی نعمت و خافل از شکر آن از آنکه اگر تعظیم علم و عبادت در دل  
بازاریان عوام انچنان بودی که در دل علما و متعبدان است بازار را بر علم و عبادت بر  
نیکزیدند نه مینی اگر نقیسی باشد که سلسله شکل مانده و در احلی شود و چگونه خوش شود و چنان  
پندار که چندین هزار دینار یافت و بسا باشد که در سلسله دینی سال تفکر کند بلکه بسا باشد  
که ده سال و سبست سال و زیارت تفکر کند و این را بسیار شمر و مولی نگردد و چون معلوم شود  
منتهی عظیم نعمتی بزرگ و اندوخت و از بدین تو انگری تو انگر آن تصور کند بلکه بسا باشد که بازاری یا محفل  
کابل را که خود را در غیبت محبت علم همچوادی پندار و مثل این سلسله شکل حل شود و حق آن نماند  
باشد که اگر بر دهن در آن گهی مول شود و چون بختاید این را کاری بزرگ نه شمار و همچنین کسی که بخندید

این جمله خطای است  
که در دین حق و معرفت





خدای تعالی در مقابل خدمت دین کمتر است از پرستش پس همچون ملکی باشد که قدر اکرام از امانت  
 نداند و همه کرامت در پاره نان و استخوان که سوی او اندازی تصور کند و آنکه او را بر تخت نشاند  
 یا میان خاک ایستاند نزدیک او برابر باشد پس این بنده تباہ کار چون قدر نعمت ماند است  
 و حق کرامت ماند شناخت و هدیه های حقیر و لذت خفیس او مشغول شد پس نظر کردیم سوی  
 وی بنظر سیاست و حاضر گردانیدیم او را در میدان عدل و حکم کردیم و در حکم جبر و است  
 پس سلب کردیم از او خلعت های کرامت های خود و بیرون بردیم از دل او معرفت خود و دیگر دانیدیم  
 او را از جمیع فضائل و کرامت های خود و بگردانیدیم او را همچون سنگ رانده و شمشیر طانی از  
 رحمت و در مانده نمود و بالمدن خطه پس اینجا قناعت کن بشال ملکی که بنده از بنده گان خود  
 را کم کند و جان خاص خود را بسوختاند و بخود او را نزدیک گرداند و مرتبه او بالا تراز همه  
 خادمان و خاجان کند و بفرماید او را بلام لازم بودن بر در خود و در موضع دیگر برای او قصری بماند  
 با مالک و کثیر گان و غلامان تا چون از خدمت باز گردد اینجا ملک و مخدوم شده و بشنید  
 پس اگر این بنده بجانب دربان ملک یا بجانب خر بنده ملک میند که نامی میخورد یا ملکی بایند که  
 استخوان می خناید پس ترک خدمت ملک گیر و سوی او بنگرد و دوست دراز کند و پاره نان از  
 خر بنده و دربان بستاند یا استخوان از سنگ بر بایند آنکه ملک در خیالت او را گوید که این شعله ایست  
 که حق کرامت ماند است و قدر اعزاز ماند شناخت این مروت اقطار القدر و عظیم اجل و بی شریک  
 جل و عظمت از دست نمایند و از ورس برانید این است حال عالم چون بیل کند بسوی اینا و  
 این است حال عالم چون بیل کند بسوی اینا و این است حال عالم چون بیل کند بسوی اینا و  
 گردانید پس بر تو باد ای مروج بحر کردن تمام در شناختن قدر نعمت خدای تعالی و  
 چون ترا نعمت دهد یعنی بر تو باد که سوی دنیا التفات نکنی نمی شنوی که خدای تعالی  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سُبُحَاتِ الْفَافِ وَالْفَرَّانِ الْعَظِيمِ  
 لَا تَحْمِلُ عَلَى عَيْنِكَ إِلَى مَا مَشَقَّنَا بِهِ أَنْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْمِلُ

علیهم تقدیر کلام چنان باشد که هر که او قرآن می خواند و اجابت برود که نظر سوس و نیای حقیر  
 نمند و رغبت نماید که طعام دنیا خدای تعالی برسد به کافران و فرعونیان و ملکان و زندیقان  
 و جاهلان و فاسقان که خوارترین خلق اند سیریز و تابعدار یک در آن خلق شوند و از پیغمبران صدیقان  
 و عاقلان و عابدان که عزیزترین خلق اند باز سیریز و تابعدار یک بسا باشد که پاره نان و پاره چای  
 نیابند و بدان برایشان سنت می نهد چنانچه موسی را گفت اگر خواستی شمار ازت  
 دنیا چندان دادی که چون فرعون آن را بدیدی و دانستی که او از مثل آن عاجزست و لیکن دنیا را  
 از شما و رسیدارم و من با اولیای خود همین کنم و ایش را از نعمتهای دنیا چنان نگاهدارم  
 که شتر بان مشفق شتر خویش را از کم شدن نگاهدارد و اینکه من ایش را دنیا نمیدهم  
 به سبب خواری ایشان است بلکه از برای آنکه من ایشان را فردا نصیبی کامل کراست  
 کنم پس اگر بصارتی داری درین کار باریک نظر کن و بر نعمت مای خدای تعالی  
 حمد و شکر گوی خاصه بر نعمت اسلام که این نعمت بزرگ است و حقیقت بدانکه  
 اگر تو در اول آفرینش دنیا آفریده میشدی و شکر نعمت اسلام میگفتی از آن وقت  
 تا ابد هم حق آن نگذارد و بگویند کرده اند که چون بشیر بر یعقوب علیه السلام آمده و  
 بشارت یوسف علیه السلام بداد یعقوب گفت بر کدام دین گذشته گفت بر دین  
 اسلام یعقوب گفت اکنون نعمت تمام شد پس اینها را از شکر گفتن بر نعمت اسلام غافل  
 نشوی و بر اسلام حالی ایمن مباش که اعتبار آخر کار نباشد و آیت کرده اند که سفیان  
 ثوری علیه الرحمته و الغفران گفته است هر که از زوال ایمان ایمن باشد البته اسلام از وی سلب  
 کنند و بنحس گفته رحمة الله علیه چون حال کفار و خلو و ایشان در روز جزا بشنیدی بقرص خود  
 ایمن مباش ندانی که عاقبت کار تهیست سفیان ثوری رحمة الله علیه و آله گفتی اللهم سلّم سلّم چنانچه  
 کسی در کشتی کوید و در وقت بیم غرق شدن و از عارفی شنیده ام که گفت پیغمبری از خدای تعالی بفرستید  
 از حال بجم با عور و راندن او با چندان آیتها و کرامتها خدای عزوجل گفت چندان نعمتهای

کس اور ادا دم گیر و زبهم شکر من کلفت اگر در همه عمر یکبار شکر کردی هرگز آن نعمتها از دست  
 نکرودی پس بسیار شوا میرود از شکر غافل شود و بقدر اسکان بر نعمتهای شکرگویی تا بلای  
 زوال نعمت مبتلا نشوی که در بعد از قبول و فراق بعد از وصال سخت دشوار است لکن لطف  
**فصل** حاصل کار آنکه چون در نعمتهای خدای تعالی نیکو نظر کردی و این عقبات صعب  
 بریدی و علمها حاصل کردی و از گناهان پاک شدی و موانع پس انداختی و عوارض دفع کردی  
 و بر بدعت ظفر یافتی و از توائج سلامت ماندی بسیار حاصل شد مرزا از خلعتهای شریف  
 و مرتبههای بلند پس تامل کن در آن بقدر عقل خود و شکرگویی بقدر طاقت خود و مشغول کن  
 زبان خود را بحد و ثنای او و پر کن دل خود را بعبادت او و باز میباش بقدر اسکان انصافیت  
 او هرگاه که از شکر غافل شوی باز کرد و شکرگویی و گویی ای خداوند کریم چنانکه در ادل فصل و  
 بی استحقاق تمام گردان بفضل خود غیر استحقاق و با صلاح دست بالا کن و گویی رَبَّنَا  
 لَا تُزِمْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا يَا هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ  
 أَعْلَمُ هَآبِ ای پروردگار ما میل کنان و لهای ما را بسوی غیر خود بعد از آنکه راه راست  
 نمودی بچشش ما را از نزدیک خود حسی که تو بخشیده و پیوسته تا نوازل شدن این نعمتها  
 خائف باش که خطر بزرگست حکیمی گفته است که مصیبت بخت در عالم پنج چیز است یکی  
 زنجوری و در غربت دوم در ویشی و در پیری سوم مرگ و جوانی چهارم کوری بعد از مینای  
 پنجم فراق بعد از وصال و همچنین در هر نعمتی که خدای تعالی ترا داده است شکر میگوی  
 چون این همه کردی از جمله عارفان و عالمان و ثمانیان و طاهران و زاهدان و مجردان  
 و قاهران بر نفس و شیطان متقیان و ناصحان و صابران و خائفان خاشعان و متواضعان  
 و راضیان و راجیان و مخلصان شدی که لا حول و لا قوة الا بالله العلی  
**سوال** اگر گوی که چون کار بدین سختی و دشواری است پس  
 کم باشد یک عبادت کند و بدان بمقصد رسد و کدام کس را قوت آن باشد

بسیار است  
 در این باب

که این شرایط بجا آرود **جواب** بدانکه خدای تعالی گفته است **وَقُلُوبُ عِبَادِي**  
**الشَّكُورُ** **لَا يَكُنْ كَثْرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ لَا يَشْكُرُونَ لَا يَعْقِلُونَ**  
 یعنی بیشتری مردمان ندانند و شکر نگویند و باین هم آسان است بر کسی که خدای تعالی  
 بر او آسان کند بر بند جبر کردن و بر خدای تعالی راه راست نبودن چنانکه گفت **وَالَّذِينَ**  
**جَاهِدُوا فَاِنَّا لَنَهْدِيْهِمْ سُبُلَنَا** **وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْخَسِيْنِ** یعنی کسانی که مجاهده کنند  
 در راه ما راهی کنیم ایشانرا و بدرستی که ما بانی که را نیم چون بنده ضعیف بدانچه  
 بر او است قیام نماید بکمان بری به پروردگار قدیر و غنی و رحیم که ترا ضائع گذارد هرگز نبود  
**إِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْخَسِيْنِ** **سوال** الهی گوی که عمر کوتاه است و این عقوبات  
 دوزخ سخت است پس چگونه عمر وفا کند که آدمی همه شرایط بجا آرود و این عقوبات را قطع کند  
**جواب** ای جان بدانکه هر آینه عقوبات پس دوزخ است و شرایط در سخت دشوار  
 ولیکن چون خدای تعالی خواهد که بنده را برگزیند راه دراز را و کوتاه کند و دشوار  
 را و آسان گرداند بروی تابعد از قطع این عقوبات گوید چه نزدیک است این راه و چه  
 کوتاه است و چه آسان است این کار و من نیز همین گفتم چون بدین غایت رسیدیم  
 کسی باشد که این عقوبات را در هفتاد سال قطع کند و کسی باشد که در بست  
 سال و کسی باشد که در ده سال و کسی باشد که در یک سال قطع کند و کسی باشد که در یک ماه  
 قطع کند بلکه در هفته بلکه در یک روز بلکه در یک ساعت قطع کند تا کسی باشد که قطع کند  
 بتوفیق خاص الهی که یک خط پیش نبود و منی که اصحاب کبیر را بدت ایشان یک خط  
 پیش نبود که چون در ملک خود و قیافه تغییر دیدند گفتند **رَبَّنَا رَبِّ السَّمَوَاتِ**  
**وَالْأَرْضِ حَاصِلُ شَأْنِ إِيْشَانِ** را معرفت و پدید آمدن درین راه است از دقایق حقایق  
 و قطع کردن این راه را و از جمله مغوضان و متوکلان و مستیمان شدند و این همه راه  
 ایشانرا مقدار یک ساعت یک خط حاصل شد و منی بخیره فرعون را که نبودت ایشان

ملیک لحظه چون بدیدند سجزه موسی علیه السلام را گفتند امانا یاربنا انما لکین عزتک  
 و هکذا رفت و راه بدیدند و قطع کردند و در ساعتی بلک کمتر از ساعتی باز جلد عارفان شدند  
 دراضی شدند به قضا و صابر شدند بر بلا و شاکر شدند بر نعمتها و شتاق شدند به لقای  
 خدای جل و علی تا بیکبار ندا کردند لا یموتن و انا الی سرینا منقلبین یعنی نیست زیانی  
 بکن هر چه میخواهی که ما بوی پروردگار خویش باز گردانده ایم حکایت کرده اند که ابراهیم او هم  
 بود چنانکه بود از کار دنیا روی برگردانید و این راه بصدق سلوک کرد و گذشت بروی مکر  
 مستداری که از بلخ تا بروم رسید چنان شد که مردی از پل در آب می افتاد اشارت  
 کرد که به ایست آن مرد و در جواب ایستاد و خلاص یافت و از آنجا بصیرت کثیرکی بود و در بصر  
 آمده و در بازار بصره میفرودختند کسی در و در غمت نیکو و بسبب آنکه عمرش بسا آمده یکی از  
 بازارگان بدو حرم کرد و بمقدار صد درم بخرید و از او کرد و راجعه این راه اختیار  
 کرد و عبادت پیش گرفت یک سال تمام نشده بود که عابدان بصره و علما بزیارت  
 او آمدن گرفتند بسبب بزرگی و منزلت او اما آن کسی که خدای تعالی در باب جوانیت  
 نکلند و او را به نفس او باز گذارد و بسا باشد که در یک شاخ از شاخهای یک عقرب بمقدار سال بماند  
 قطع نکند و نبالد و فریاد کند که چه باریک است این راه و چه مشکل است این کار پس بدانکه  
 همه کار بیک اصل باز میگردد و ذلک تقدیر القدر العظیم العادل الخکیم **سوال** اگر گویی  
 که چرا این یکی مخصوص شد توفیق خاص و این دیگر محروم و هر دو در بندگی مشترک  
**جواب** بدانکه چون این سوال کنی از سرافات جلالنداشنوی که ادب نگا دارد و سرش  
 بر بویست شناس تحقیقت بندگی بر آن که خدای تعالی چه کند پیرید شود و قوله تعالی لا یستعجل فی عملهم  
 یستعجلون یگوید که حال این راه مثل بطوط است تا کسی که اذان چون برق بگذرد و کسی باشد  
 که همچون پرنده بگذرد و کسی باشد که همچون اسب تیز رو بگذرد و کسی  
 باشد که همچون پیاده بگذرد و کسی باشد که چون دوزخ بشنود و

بیفته و کسی باشد که سگان او رخ او را گیرند و در دوش او اندازند پس بخین است حال این راه  
 در دنیا پس اینها در صراط است صراط دنیا و صراط آخرت صراط دنیا مردها است و هوای  
 او اهل بصیرت بینند و صراط آخرت مرفهها را است و هوای او اهل بصیرت بینند و اختلاف  
 احوال سالکان در آخرت بسبب اختلاف احوال ایشان است و در دنیا پس تامل این  
 را نیکو بدان و الله الموفق **فصل** پس ازین بدانکه حقیقت درین کار آنست که این  
 راه در درازی و کوتاهی همچون راهی است که آنرا بپا قطع کنند بلکه این راه روحانی است  
 و قطع آن بدل است بر حسب عقاید و بصائر و اصل آن نور سادای و نظری است که در دل  
 بنده افتد که بدان نظر کار هر دو سرای یقین بیند پس این نور را بسا باشد که بنده صد  
 سال بطلبد و نیاید و اثری از آن نه بیند و این بسبب خطای او باشد در طلب و  
 تقصیری که در آن او در اجتهاد و جهل او و بطریق کار و دیگری در پنجاه سال بیاید و دیگری  
 در بست سال بیاید و دیگری در ده سال بیاید و دیگری در یکروز بیاید و دیگری در  
 ساعتی و در یک لحظه بیاید بغایت رب العالمین ولیکن بنده ماسور است باجتهاد  
 پس بر او واجب است که آنچه فرموده اند بکند تا بیاید آنچه وعده کرده اند و کار  
 نیز مقسوم و مقدر است و پروردگار حاکم و عادل است **يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُخَلِّمُ مَا يَشَاءُ**  
**سوال** اگر گویی که چه عظیم است این خطر و چه دشوار است این کار و چه بسیار است  
 چیزهای که بنده درین راه بدان محتاج است پس تحصیل چندین شرایط و چندین  
 عمل برای چه چیز است **جواب** بدانکه این گفتنی که کار سخت است و دشوار و خطر عظیم است  
 راست گفتنی و اینست که خدای تعالی گفت **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْدِيرٍ** یعنی با فواید  
 آدمی را در مشقت و رنج و ازین است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اگر  
 بدانید شما آنچه من سیدانم بسیار مگر سید و اندک بخندید و ازین است که ابو بکر صدیق رضی الله تعالی  
 عنه فرمود کاشنکی سبزه بودی که مراد او آب بخورد و ندی و ازین است که فضیل گفت رحمه الله علیه

تعلیم کامله  
 فایز کیست هر که

من آرزو کنم بر حال هر شمس مقرب و نه پشیمبری مرسل و نه بند و صلح ملک آرزوی حال آن  
 کسی برم که آفریده شده است و ازین است که عطای سلمی گفت اگر آتشی آفرورند و بگویند که  
 بر که خود را درین آتش بسوزد ما چیز و معدوم محض گردیم آن باشد که از فرست بپریم پیش  
 از آنکه بر آتش رسم پس ای برادر کار و شوارست چنانکه گفتیم بلکه سخت تر و عظیم تر است  
 از آنکه در گمان و دهم نشئت ولیکن کاریت که خدای تعالی تقدیر کرده است و قلم بر آن سوخته  
 پس حیل نیست بنده را مگر بقدر اسکان جهد کردن و در عبودیت و چنگ زدن بکرم خدای تعالی  
 و نالیدن و تقصیر تا باشد که به فضل و کرم او سلامت مانی و اما اینکه گفتی که این همه جهد و عمل  
 برای چه چیز است این سخن است که دلالت میکند بر غفلت عظیم ملک صواب این است که  
 بگوئی آنچه بنده ضعیف میطلبد به آن همه عمل و جهد در مقابل آن چه چیز است سیدانی که بنده ضعیف  
 چه میطلبد اول انچه آدمی طلبد علی السجده و چیز است یکی سلامت در هر دوسری دوم ملک در  
 هر دوسری اما سلامت دنیا از آنکه و واقعاتی او چنانست که ملائک مقرب از او سلامت  
 مانند چنانچه حکایت مارت و مارت شنیده باشی تا بعضی روایت کرده اند که چون مروح  
 بنده را به استخوان برند ملائک آسمان گویند به تعجب که چگونه نجات یافت این از برای  
 که بهترین ما سجاهاک شدند و اما سلامت در آخرت هوای و سختیهای او بحدیست که انبیا و  
 رسل نفسی نفسی فریاد کنند و بگویند نیخواهیم امروز از تو مکر نفس خود را تا روایت کرده که اگر مردی  
 را عمل متفاوتی نباشد که آن هر دو خلاص نخواهد یافت پس کسی که از چنین دنیا باورین اسلام  
 سلامت بیرون آید و چنین روزی ناز هوای او سالم ماند و در بهشت رود این کار  
 اندک نباشد اما ملک و کرامت دنیا به آنکه ملک تعاد و تصرف و شیت است و این  
 به تحقیق در دنیا مراد و ایامی خدای راست که راضی اند بقضای او و در بحر و زمین ایشان را  
 یکسان است و سنگ و خشت ایشان را از ر و فقر است و آدمیان و پریان  
 و بهایم و طيور سحر ایشان را از ان هر چه خواهند آن شود و از آنکه خواهند مگر آنچه

خدای تعالی خواسته است و می شود و از کسی ترسند و هیچکس را خدمت نکنند و همه ایشان را  
 خدمت کنند و ملوک این دنیا را عیسی در این مرتبه میسر نیست اما ملک آخرت خدای تعالی  
 میفرماید اِنَّ اَسْرَآئِیْتُ کَثْرَآئِیْتُ بَعِیْثَانِ مُلْکَانِ کَیْنِیْزَآئِیْتُ چُونِ بِیْنِیْ اِنْجَآبِیْ نَعْتِیْ و  
 ملک بزرگ پس بزرگ دار ملک را که پروردگار عالیشان آنرا بزرگ فرماید تو سیدانی که همه  
 دنیا قلیل است و نصیب یکی از ما قلیل است از ان قلیل با این قلت بدل مال و جان میکنی  
 تا بران قلیل ازین قلیل نظیر مالی و سبا باشد که نیایی و اگر نیایی با عذاب بسیار و کدورت  
 بی شمار است و آنچه در آن خرج کنی از نفس و مال بسیار کرده بی پی پس چگونه باشد  
 که ملک بگیرد و در ان نعمت محصل طلب کنی و در مقابل اینچنین ملک و در کثرت نماز گذاردن و یا  
 و در صدقه کردن بسیار شماری چه چهل و قیصری باشد بلکه آدمی را که هزار هزار فقر  
 باشد و هزار هزار روح باشد و هزار هزار عمر باشد بچند عمر دنیا ملک بیشتر این همه را  
 برای این مطلوب عزیز بدل کند اندک باشد و اگر مطلوب فقر باشد آن غنیه  
 حقیقه باشد پس بیدار شو از خواب غفلت بعد ازین گوش کن که چون بنده خدای تعالی  
 را طاعت کند و خدمتش لازم گیرد و این همه عمر سلوک کند خدای تعالی  
 او را عطا بکند چهل کرامت و خلعت عنایت فرماید بستان از ان ده دنیا و بستان  
 از ان در حقش اما کرامت ما و خلعت های دنیا اول آنست که خدای تعالی او را ایاد  
 کند و بروی ثنا گوید و بنده باشد که پروردگار عالیشان در شمای او باشد  
 و هم آنکه خدای تعالی او را شکر گوید و تعظیم کند اگر مخلوقی ضعیفی مثل تو ترا شکر گوید و  
 تعظیم کند بدان شرف کردی پس چگونه شرف باشد هر کسی را که پروردگار عالیشان او را شکر  
 گوید و تعظیم کند سو هم آنکه خدای تعالی او را دوست گیرد و اگر رئیس محلی یا امیری  
 ترا دوست گیرد بدان سبابت کنی و مفاخرت جوی و نفعها گیرای پس چه گوی  
 در محبت رب العالمین تعالی و تقدس **چشم** **ارم** آنکه خدای تعالی



وکیل او شود و کارهای او را تدبیر کند پنجم آنکه رزاق او را کفیل شود و بی رحمتی  
 در بنی بدو رساند ششم آنکه خدای تعالی یاری ده او شود و دفع کند از وی دشمنان  
 او را هر که از آنها به بدی قصد کند هفتم آنکه خدای تعالی بونس او شود چنانکه به هیچ حال  
 مستوحش نشود هشتم آنکه غرکش حاصل شود که بخدمت کردن دنیا و اهل او  
 ذلت نوزد بلکه راضی نشود که ملوک و حیا برده دنیا او را خدمت کنند نهم آنکه  
 سبب بلندیش حاصل شود تا اندک ملوث شدن بنجاست دنیا و اهل او بکراهت کند و  
 بلند می جوید و هم تو انگری دل او را حاصل شود پس تو نگر ترین تو انگران  
 باش در دنیا و دنیا محوش دل بود و به هیچ شیئی تنگین نگردد و یازدهم نورش  
 حاصل آید که تا بدان بر علوم و اسرار و حکمت مطلع شود که غیر او بر یکی از ان آگاه نشود و گبر  
 بجهت سخت و عمر دراز و وارز و هم آنکه فراخی دل در وی پیدا شود که تا به هیچ چیز از  
 محن دنیا و مصائب او دل تنگ نگردد سیزدهم مهابتی در وی پدید آید که بیگان و  
 و بدان او را حرمت دارند و جلالتش بران و سرکشان از او ترسند چهاردهم  
 محبت در دلها که خدای تعالی او را در دل همه دوست گرداند پانزدهم برکت عام  
 در کلام و در نفس و در فعل و جامه و مکان تا آنکه بجای که بران رفعت و بقا میسر بران نیست  
 و بیاد می که او را دیده است مردمان بزرگ کنندشان و هم سحر شدن سحر و برتا اگر خواهد  
 بر روی آب رود و اگر خواهد تمام روی زمین را بکثر از یک ساعت قطع کند هفدهم  
 تسخیر حیوانات از سباع و وحوش و هوام و غیران و مراد را اجابت کنند و شیان و  
 مراو کنند و برایشان پیچد هم ملوک او کنند کلیدهای زمین تا هر کجا که فرو و آید مراد را  
 گنجی است اگر خواهد و هر جا که پای نهد مراد را چشمه ای است اگر محتاج باشد و هر کجا که فرو و آید  
 مراد را مانده است اگر قصد ان کند نوزدهم جاه است بر در خدای تعالی تا خلق بواسطه  
 خدمت او وسیله کنند بواسطه جاه و برکت او از خدای تعالی حاجات خواهند بستم

استجاب شدن دعا باین هر چه خواهی از خدای تعالی استجاب شود و اگر شکی  
 کند بپذیرد و اگر بخدای تعالی سوگند خورد و درست کند و اگر بگوی اشارت کند و زمان  
 زائل شود و اگر چیزی در خاطرش بگذرد و در زمان حاضر شود اینست کرامات دنیا و  
 اما کرامات عقیقی اول آنکه خدای تعالی سکرات موت بروی آسان کند و این خیریت  
 که دل‌های همه پیغمبران ازلان در بیم است تا باشد که مرگ او را بمنزله شربت زلال است  
 مرگش را و دوم آنکه او را خدای تعالی بر معرفت و ایمان ثابت دارد و هر خوبی  
 و فرعی که هست ازین است سوم آنکه خدای تعالی رسولان را بر روح و راحت  
 و بشارت و امان فرو فرستد تا ترس از چیزی که او را در عقیقی و پیش است و  
 اندوه گین نشود بر چیزی که در دنیا پس گذارد چهارم مخلد بودن در بهشت و چهار  
 پروردگار عالیاں پنجم آنکه جلوه دهد روح او را بر ملائکه سموات و اکرام  
 و لطافت و انعام و سند و علانیه و مرتن و او را بر تعظیم جایزه او  
 اینست از گفته سوال تمبر و تلقین جواب با صواب هفتم فراموشی کور و روشنی آن  
 پس گورش رو صند باشد از ریاض جنت تا در قیامت هشتم با کرام روح او را  
 بهترند در حوصله‌های پرندگان سفر بیاورد آن صاحب با فرحت و خوشی بخیزی که خدا  
 تعالی ایشان را داده است نهم خشنود در عزت و کرامت باشد از جمله قاج  
 و براق و هم پیدای روی و نور او یازدهم اینست از جمله‌های روز قیامت  
 و وانه و هم دادن نامه بدست راست و باشد که اصلا نامه ندهند و هم اسانی  
 حساب بکند و باشد که اصلا حساب نکنند چهاردهم گران شدن تر آردی وی و شاید که اصلا  
 بروی وزن نکنند پانزدهم خوردن آبهای گوض گوشت که بعد ازان برگشته نشود  
 شانزدهم گذشتن از پسر اطو و نجات یافتن از آتش هفدهم شفاعت و عقیات  
 بیچون شفاعت انبیا و رسل بیجدهم ملک ابدی در بهشت نوزدهم رضای خدای تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم  
 الحمد لله رب العالمین

تمام که خوانده بدارند  
 و بنویسند در عقیقین  
 بر آن حاضر شود ۱۲

که در دهان  
 جویند و بخورند

بسم رب العالمین الاله واولین و الاخرین جل جلاله بی کیف ووصف بدانکین  
 راست که کس بشمارده ام براندازه فهم و علم قاصد ناقص خود شمرده ام و با این همه  
 مجمل و موجز کرده ام و اصل ما بر سبیل اجمال ذکر کرده ام و اگر بعضی ازین را تفصیل کرد  
 این کتاب احتمال نکرد می ندینی که من ملک ابدی را یک کرات بشتم و اگر این را تفصیل  
 و هم قریب چهل خلعت شود از حور و قصور و لباس و غیر آن و هر یکی ازین شکر است  
 بر تفصیل بسیار که محیط نتواند شد آنرا که عالم غیب و شهادت آنکه خالق و مالک است  
 و چگونه طبع بریم در معرفت آن و پروردگار سبحان تعالی بگوید که لا تعلم نفس  
 مَا أَخْفَى لَهُمْ مِنْ شَيْءٍ أَغْنَىٰ جَاءَ بِهَا كَأَنِّي أَعْلَمُونَ و رسول صلی الله  
 علیه و آله سلم بگوید در پرست چیزهای آفریده هست که هیچ چشمی ندیده است و  
 هیچ گوشی شنیده و در هیچ خاطری نگذشته پس بذل کن ای برادر جهد خود را  
 برای این مقصود عظیم و مطلوب عزیز و بدانکه بنده را در جمله از چهار چیز اصلا چاره نیست  
 علم و عمل و اخلاص و خوف از آنکه می باید که اول راه بدانی و الا چون کوری باشی پس  
 عمل کن بران علم و الا محجوب باشی پس آن عمل را با خلاص بکن و الا گمراهی باشی  
 که در آن بار نباشد و بی فائده برآید پس همیشه می ترس و برسان باش تا آنکه آمان  
 یابی و الا مغرور باشی که همه سعی را بیکان هست بی قبول و این جهد نادان مقابل این  
 نعمتها قلیل است راست گفته است ذوالنون رحمه الله علیه که همه خلق مرده اند مگر  
 عالمان و همه عالمان خفته اند مگر عاملان و همه عاملان مغرور اند مگر مخلصان و مخلصان  
 بزختر غلیم اند میگویم که عجب ترین عجب با از چهار کس است یکی از عالمی که  
 بی علم عمل کند دوم از عالمی که بعلم عمل نکند سوم از عالمی که بی اخلاص  
 عمل کند چهارم از مخلصی که خالیف نباشد و بدانکه جمله کار است که بتفصیل  
 خدای تعالی در چهار آیت گفته است اول آنکه گفت اَتَّخِذْهُمْ اَنْفُسًا خَلْقًا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ عِبَادًا

نیت پیش از آن

خلق بیگانه از آغوش رحمت  
 و لا آذن نیت را تصرف  
 علی قلب بشر

یَا أَتَمَّ الْبَنَاتِ لَا تَخْجَعْنَ یعنی می پنداری که شمار برای بازی آفریده ایم و بازگشت  
 شما سوی مانیت پس آنکه گفت وَلَسْتَظَرُ نَفْسٌ مَّا قَدْ مَتَّ لِعَدِيٍّ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ  
 شَدِيدُ الْعِقَابِ یعنی بزمیند هر نفسی که چه پیش فرستاد برای فردا و از خدای تعالی  
 بپرستید خدای تعالی داناست بدانچه شما می کنید پس آنکه گفت وَالَّذِينَ جَاهَلْنَا  
 فِيمَا كُنْتُمْ بِآيَاتِهِمْ مُبِينًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلَّ الْخَبِيرِينَ یعنی آنکه در راه و اما مجاهده کنند بنمایم  
 راه خود ایشان را و خدای عزوجل بانیکو کاران هست پس آنکه گفت وَمَنْ جَاهَلْنَا فَمَا  
 يَجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ یعنی هر که مجاهده کند برای نفس خود کرده باشند  
 و خدای تعالی از عالمیان مستغنی است و اما آمرزش می خواهم از خدای تعالی از  
 هر چیزی که بدان قدم بالغزیده است و از چیزی که تسلیم خطا بران رفته و آمرزش  
 می خواهم از گفته های ما که موافق کردای مانیت و آمرزش می خواهم از چیزی که  
 که بدان دعوی کرده ایم در علم دین از خدای تعالی و در آن تقصیر کرده ایم به عمل و  
 و آمرزش می خواهم از خطره که ما را بخوشتن ارای کشنده هست در کتاب که  
 که نوشته ایم و یا سخنی که گفتیم و یا علمی که افتاده کرده ایم و می خواهم  
 از خدای تعالی تا بگرداند ما را و شمار ای جماعت برادران  
 عمل کنند بر علمی که دانستیم و نکرده اند بر ما علم  
 ما را و بال که او بخواد کریم و غفور الرحیم است





L No. { ۲۹۷۳ R  
۲۲۹۲ ACC. No. ۲۲۹۲  
 HOR ۱۰ عز الحیاء  
 E منہاج الطالبین

۲۲۹۲ ۲۹۷۳ R. TIME  
۱۰ ۲۲۹۲  
منہاج الطالبین

| Date | No. | Date | No. |
|------|-----|------|-----|
|      |     |      |     |
|      |     |      |     |
|      |     |      |     |



## MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

### RULES:—

The book must be returned on the date stamped above.

A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

